



فتنه وهابیت قوچان

مولود نامشروع عربستان و ساواک

جلد دوم جواهر ناشناخته

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۱۰)

سرشناسه	: ابراهیمی نژاد، محمد هادی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: فتنه و وهابیت قوچان : مولود نامشروع عربستان و ساواک / محمد هادی ابراهیمی نژاد.
مشخصات نشر	: قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ج. : مصور، نمونه. ؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
فروست	: سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ شماره ۱۰.
شابک	: ج ۲ ۸-۹-۹۳۹۳۵-۶۲۲-۹۷۸
یادداشت	: کتابنامه.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
مندرجات	: ج. ۲. جواهر ناشناخته.-
عنوان دیگر	: مولود نامشروع عربستان و ساواک.
موضوع	: ابراهیمی نژاد، عبدالله، ۱۳۰۹-۱۳۵۲.
موضوع	: وهابیه -- ایران - قوچان Wahhabiyah – Iran – Quchan
موضوع	: وهابیت - عقاید Wahhabiyah -- Doctrines
شناسه افزوده	: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)
رده بندی کنگره	: BP۸۳۲/۶
رده بندی دیویی	: ۷۲۵/۷۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۳۳۶۱۴۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

فتنه وهابیت قوچان مولود نامشروع عربستان و ساواک

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ﷺ

چاپ اول: ۱۴۰۲

تعداد: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۹۳۵-۹-۸

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا (ع)، کتابفروشی طالبیان

شریف، تلفن: ۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷-۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰

فهرست

۷.....	سرآغاز
۱۱.....	پیش‌زمینه‌های فتنه و هابیت
۱۲.....	طرد جلالی توسط مراجع ع ع
۲۰.....	سابقه جلالی با ساواک
۲۴.....	فتنه دراویش قوچان
۲۷.....	رخنه قوچان در حوزه علمیه آن است
۳۱.....	غائله برقعی در قوچان
۳۱.....	آغاز فتنه و هابیت
۳۱.....	اولین ورود برقعی به قوچان
۳۴.....	سیاست منافقانه برقعی
۳۷.....	آشکار شدن انحراف برقعی
۳۸.....	شیخ عبدالله نخستین مخالف برقعی

نفوذ کامل وهابیت	۴۳
آتش بیاران فتنه وهابیت	۴۴
عقده ریاست طلبی جلالی سرباز کرد	۴۴
بزرگ شدن برقعی با دستگیری توسط ساواک	۴۶
نقش نادانی مردم و شگردهای شیادان	۵۰
افراد بی علم و ایمان	۵۲
نامه نصیحت آمیز حاج شیخ ذبیح الله به جلالی	۵۴
نخستین مخالفت علنی حاج شیخ ذبیح الله	۵۵
بازی های شیطانی برقعی و جلالی	۵۸
اوج فتنه وهابیت	۷۴
دفاع تمام قد ساواک از وهابیت قوچان	۷۷
عربستان، پشت پرده وهابیت قوچان	۹۵
وهابیت قوچان، مولود نامشروع	۹۸
نقش علما از اقدام مسئولانه تا تعلل یا اغفال شدگی	۱۰۰
دفاع کور از وهابیت	۱۴۸
خاطرات پراکنده	۱۵۷
بالاخره یاری رسید	۱۶۳
گزارشاتی در مسموم کردن شیخ عبدالله	۱۷۳
ضمایم	۱۸۱
پیوست ۱: بازگشت دوباره به سوی پدرم	۱۸۱

پیوست ۲: شخصیت‌های فاسد وهابیون ۱۹۵

سابقه برقی ۱۹۷

سابقه جلالی ۲۰۲

سابقه برخی از اعوان جلالی ۲۰۹

پیوست ۳: عصاره نوشتار «شگفتی‌های ولایت تکوینی مطلقه

اهل بیت (علیهم‌السلام)» ۲۱۳

پیوست ۴: اسناد ساواک ۲۴۰

سند یکم به تاریخ: ۱۳۵۳/۲/۴ ۲۴۱

سند دوم به تاریخ: ۱۳۴۵/۹/۲۹ ۲۴۹

سند سوم به تاریخ: ۱ تیر ۱۳۴۶ ۲۵۰

سند چهارم به تاریخ: ۶ دی ۱۳۴۸ ۲۵۱

سند پنجم به تاریخ: ۴۸/۱۰/۵ ۲۵۲

سند ششم به تاریخ: ۲۰ آبان ۱۳۴۹ ۲۵۳

سند هفتم به تاریخ: ۲۷ دی ۱۳۴۹ ۲۵۳

سند هشتم به تاریخ: ۹ آذر ۱۳۵۰ ۲۵۴

سند نهم به تاریخ: ۲۱ آذر ۱۳۵۰ ۲۵۴

سند دهم به تاریخ: ۳۰ دی ۱۳۵۰ ۲۵۵

سند یازدهم به تاریخ: ۳ مرداد ۱۳۵۱ ۲۵۶

پیوست ۵: تصاویر ۲۶۰

پیوست ۶: مستندات روایی ۲۹۵

اتفاق شگفتی که در زندگی شیخ عبدالله رقم خورد، فتنه وهابیت و غائله برقی در قوچان بود.

این بخش برجسته و مهم از زندگی ایشان، فراز و نشیب‌های فراوانی داشت و حاصل گردآوری آن، اطلاعات تاریخی بسیار ناب و کمیابی گردید. فتنه برقی حدود سال ۱۳۴۷ هجری شمسی آغاز شد. اما پیش‌زمینه‌های عبرت‌انگیز آن مربوط به سالها پیش است که مطالعه آن بسیار شایسته است.

هر چند خود این فتنه، بسیار بزرگ بود، ولی با ضمیمه برخی از حواشی، اهمیتش صد چندان گردید.

ما را در اینجا می‌توانید ببینید:

aashtee.org

aashtee.net

shia-akhbari.com

aashteebakherad.ir

aashtee.ir

aashteebakherad.com

shia-akhbari.org

aashteebakherad.org

از نظرات و انتقادات شما استقبال می‌کنیم:

info@aashtee.org

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقية الله فى الارضين
و اللعن على اعدائهم اجمعين

سرآغاز

در «جواهر ناشناخته» آمده است:

اتفاق شگفتی که در زندگی شیخ عبدالله رقم خورد، فتنه وهابیت و غائله برقعی در قوچان بود. در این فتنه، ستمی بس ناروا نسبت به مقامات و فضائل اهل بیت علیهم السلام رفت.

این بخش برجسته و مهم از زندگی شیخ عبدالله، فراز و نشیب‌های فراوانی داشت. حاصل گردآوری این بخش نیز به اطلاعات تاریخی بسیار ناب و کمیابی انجامید.

به دلیل توسعه مطالب گردآوری شده، این بخش از زندگی شیخ عبدالله جداگانه و با عنوان «فتنه وهابیت قوچان، مولود نامشروع عربستان و ساواک» ارایه می‌گردد که در واقع جلد دوم زندگینامه ایشان است...

«جواهر ناشناخته» حدود سال ۱۳۸۵ آغاز شد. اما به علت برخی از محذورات گفتنی و ناگفتنی، کار تدوین کاملاً متوقف گردید.

در این زمان که سال ۱۴۰۲ شمسی است، هفده سال از آن تاریخ گذشته است، ترسی به جان افتاد، اگر اجل فرارسد و این کار به فرجام نرسد، علاوه بر نابودی زندگینامه شیخ عبدالله، بخش مهمی از تاریخ قوچان که همان فتنه وهابیت باشد، نابود خواهد شد و ثبت نشدن این فتنه، خسارت بزرگی بر تاریخ قوچان است.

اینک از مرگ شیخ عبدالله پنجاه سال می‌گذرد، بسیاری از شاهدان مرده‌اند و تقریباً تمام منابع و شواهد دست اول از دست رفته، تنها، اطلاعات گردآوری شده توسط این کوچکترین باقی مانده است، آن هم مستنداتی پراکنده در فایل‌های مختلف و برگه‌های موقت که تنها برای خودم قابل استفاده است. مسلماً هر لحظه که اجل فرا رسد، همه زحماتی که در این باره کشیده شده، بر باد می‌رود.

هراس یاد شده، وادار ساخت برای تکمیل «جواهر ناشناخته» اقدام شود.

زندگی شیخ عبدالله، به خصوص بخش «فتنه وهابیت» از جهات متعدد بسیار عبرت انگیز است و شایسته مطالعه.

لذا از خداوند مدد طلبیده و دوباره دست به کار تکمیل گردیدم.

امید این که با امانتداری کامل، تحفه‌ای باشد برای مشتاقان تاریخ شفاهی.^۱

(۱) «جواهر ناشناخته» (جلد نخست از زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی)

شایسته است در رابطه با روش کار بر یک نکته تأکیدی دوباره شود و آن این که:

اگر از منظر امانتداری بنگریم آن چه در این نوشتار رعایت شده فوق درجه اعتبار است.

نقطه قوت این نوشتار این است که همه مطالب از کسانی نقل شده است که هرگز داعی بر کذب نداشته‌اند.

در نقل عبارات ناقلین، کوشش شده روح مطلب کاملاً حفظ شود، اما تا جای ممکن عین عبارتهای ناقلین آورده شده و تنها در حد اصلاح و توضیحات ضروری تصرف گردیده است. لذا نقل قول‌ها بی شباهت به گفتار محاوره‌ای نیست. امید که خوانندگان عذر ما را بپذیرند. یکی از کاستی‌های گفتاری، عدم ذکر القاب مناسب برای بزرگان است....

با این همه نمی‌توان گفت در نوشتار پیش رو همه ضوابط تاریخ نگاری یا شرح حال نویسی رایج رعایت شده است. چرا که در آغاز امر هرگز در صدد تدوین زندگینامه نبودیم. لذا پیشاپیش از کاستی در این زمینه‌ها پوزش می‌طلبیم.

پیش‌زمینه‌های فتنه وهابیت

فتنه وهابیت، فتنه بسیار بزرگی بود که قوچان دچار آن شد و امتحان بسیار بدی ثبت شد.

البته خود فتنه بسیار مهم بود، ولی با در نظر گرفتن جریاناتی که در حاشیه این فتنه اتفاق افتاد، اهمیتش صد چندان گردید.

فتنه برقی حدود سال ۱۳۴۷ هجری شمسی آغاز شد.^۱ اما پیش‌زمینه‌های فردی و اجتماعی آن مربوط به سالها پیش است.

از پیش‌زمینه‌های شخصی صرف نظر می‌شود. پیش‌زمینه دوم هم که فساد وهابی‌های قوچان است، در بخش ضمائم مطرح می‌شود.

اما شایسته است پیش‌زمینه‌های خاص فتنه وهابیت قوچان در اینجا آورده شود.

(۱) تاریخ چاپ کتاب «عقل و دین» برقی سال ۱۳۸۴ قمری است که میان اردیبهشت ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ از تاریخ شمسی است. تاریخ چاپ «درسی از ولایت»، ۵ ذی‌الحجه ۱۳۸۸ قمری مطابق با ۱۳۴۷/۱۲/۲۴ شمسی است. لذا احتمال این که سفر به ظاهر اتفاقی برقی به قوچان پیش از سال ۱۳۴۷ بوده منتفی نیست.

طرد جلالی توسط مراجع^{الله}

حاج مهدی عبدالزاده:

*** آن زمان آیت الله حکیم در قوچان خیلی مقلد داشت.

آیت الله حکیم به چند نفر در قوچان نمایندگی داده بود، محمود موقر، بلاغی، سید حسین موسوی و شیخ عبدالله سیاه هم بود. شیخ براتعلی هم بعد اضافه شد.

قبل از این که جلالی از طرف مراجع رانده شود، از طرف مراجع به طلبه ها نان می داد، نمی دانم به چه علتی بود که جلالی نان را قطع کرد.

آقای احمدی نماینده آیت الله حکیم در مشهد بود، ایشان برنامه چیده بود که بیاید از نزدیک تحقیق کند. آمد، دید جلالی خانه ی آن چنانی درست کرده است و....

شب هم مهمان آشیخ عبدالله شد و وقتی آمد دید خانه ایشان آخر یک کوچه با عرض چهار متر است، آن هم دو تا پله می خورد می رود پایین، با بنای قدیمی، حیاط خاکی و....

آقای احمدی بعد از تحقیق برای آیت الله حکیم نوشت: اختلافی هست و جلالی به طلبه ها نان نمی دهد، کم کم آیت الله حکیم نسبت به جلالی بدبین شد. لذا جلالی را از نمایندگی عزل کرد و برایش قبض نمی فرستاد.

طلبه های قوچان نامه نوشتند برای آیت الله حکیم و به قطع نان

اعتراض کردند. آیت‌الله حکیم آقای احمدی نماینده‌شان در مشهد را مسئول نان قرار داد. ولی باز به علتی که به بیرون درز نمی‌کرد دوباره نان قطع شد و سر و صدای طلبه‌ها در آمد.

مسائل دیگری هم ضمیمه شد که جلالی از طرف تمام مراجع رانده شد، حتی اگر وجوهاتی به دفاتر مراجع می‌فرستاد، قبض وصول برای جلالی نمی‌آمد.

البته یکی از جمله فسادهای جلالی این بود که پوله‌های مدرسه را برد برای خودش کاخ درست کرد، یک حیاط دو نبش و بسیار شیک ساخت که کمتر خانه‌ای در قوچان مانندش بود. بعد رسوایی‌اش آشکار شد.

این امور موجب شد که از طرف آیت‌الله میلانی و آیت‌الله خویی نماینده‌ای برای تحقیق به قوچان آمد.

ما یعنی افراد موجه شهر چند بار نامه نوشتیم به آیت‌الله حکیم که نماینده شما در قوچان کیست؟ جواب می‌آمد که نماینده ما در مشهد آقای احمدی است.

شیخ براتعلی از نجف آمده بود به قوچان، همان زمان هم جلالی می‌خواست منتقل شود به مشهد، او را جای خودش گذاشت مسجد «یساولباشی» نماز بخواند، شیخ براتعلی گفته بود تو برمی‌گردی، گفت نه، گفت نه، برمی‌گردی، گفته بود اگر هم برگشتم در این مسجد نماز نمی‌خوانم، شیخ براتعلی چند

صبحی در مسجد یساولباشی نماز خواند. بعد تصمیم گرفت
برود نجف زن و بچه‌اش را بیاورد.

طلبه‌ها نامه‌ای به آقای حکیم نوشته بودند و درخواست کرده
بودند که شما نماینده در قوچان معین کنید.

این نامه را شیخ براتعلی حسین زاده به نجف برد.

رسیدن این نامه توسط شیخ براتعلی همزمان بود با حضور آسید
محمدرضا مدرسی در محضر آیت‌الله حکیم.

آقای حکیم قضیه را به آقای آسید محمدرضا گفته بود. بعد از
ایشان پرسیده بود اگر بخواهم جلالی را عوض کنم چه کسی را
جای او بگذارم؟ آقای مدرسی هم بلافاصله گفته بودند که آشیخ
عبدالله را بگذارید. آقای حکیم گفته بودند که من ایشان را
نمی‌شناسم. آقای مدرسی گفته بودند من کاملاً می‌شناسم.

این بود که آقای حکیم نامه‌ای به شیخ عبدالله نوشته بود و وکالت
تام به ایشان داد.

این نامه هم توسط شیخ براتعلی به قوچان رسید.

شیخ عبدالله اقدامی نکرد، وکالت تام را هم پنهان کرد. اما شیخ
براتعلی مطلب را پخش کرد.

جلالی به شیخ عبدالله گفته بود شنیده‌ام برای وکالت آمده، چرا
رو نمی‌کنی؟ چرا اقدام نمی‌کنی؟ به نظر من وکالت را قبول کن و
اقدام کن. گفته بود شما حضری ابلاغ کنی؟ گفته بود بله به یک

شرط. به شرط این که نامه‌ای برای مراجع بنویسی و مرا نزد آنها تبرئه کنی. روشن بود که شیخ عبدالله این شرط را قبول نمی‌کند. جلالی هم طبعاً حاضر نشد همکاری کند.

در همان جلسه جلالی گفته بود من می‌دانم حب استراحت در تو بیشتر از حب ریاست است، ولی این کار شخصی تو نیست، اقدام کن و نانی یا شهریه برای طلبه‌ها فراهم می‌شود.

شیخ براتعلی به شیخ عبدالله گفته بود حالا که جلالی هم که حاضر به همکاری است اقدام کن، ایشان گفته بود بله، اما او اقدام مشروط می‌کند، من هرگز شرط او را نمی‌پذیرم.

قضیه خیلی شور شده بود. لذا پس از مدتی شیخ محمد رشتی از نجف برای بررسی به قوچان آمد، خیلی هم با تجلیل وارد قوچان شد.

همان گونه که در بخش اجازات شیخ عبدالله در جلد نخست گذشت، اجازه‌ای از آیت‌الله حکیم موجود است که تاریخ کتابت آن ۱۳۴۰/۵/۱ است. لذا به احتمال قوی سفر شیخ محمد رشتی پس از این تاریخ است.

آقای شیخ محمد رشتی که آمد رسماً وکالت مطلق و تام را به شیخ عبدالله داد، بقیه دیگر به حاشیه رفتند.

جریان قوچان آمدن ایشان خیلی مفصل است. مختصرش این که حاج شیخ عبدالله به من [عبدالزاده] گفت برو مشهد، می‌روی

طرف بازار قالیفروشها و فلان کوچه، فلان خانه، منزل آقای احمدی نماینده آیت الله حکیم است. در بزن و بگو با شیخ محمد رشتی کار دارم. به آن آدرس رفتم و در زدم آقای آمد گفتم با شیخ محمد رشتی کار دارم، گفت من خودم هستم، تا فهمید از طرف شیخ عبدالله آمده ام، گفت به حاج شیخ عبدالله بگو حاج شیخ تو خوابی؟! کجایی؟! به محض وارد شدن ما جلالی از کجا خبردار شد و آمد دعوتمان کرد، ولی به او قول ندادم. به شیخ محمد رشتی گفتم اگر تشریف می آورید لطفاً روز آمدنتان را به قوچان معلوم کنید که ما ترتیبش را بدهیم، ایشان هم گفت که فلان روز می آید.

آن روزی که ایشان می خواست بیاید، به خاطر تجلیل از مراجع به درختها پرچم زدیم و کسبه را فرستادیم به پیشواز.

یادم نمی رود که من مشغول پرچم زدن به درخت بودم که جلالی آمد و گفت فلانی من می دانم شما خیلی به آیت الله خویی علاقه داری، اما این کسی که می خواهد بیاید، از دشمنان سرسخت آقای خویی است، گفتم جلالی برو دنبال کارت، من کسی را نمی شناسم کار ما به خاطر تجلیل از آیت الله حکیم است. برو مرا از کار ننداز، جلالی با این اتهامات می خواست مرا سست کند تا پیشواز ضعیف بشود، ولی من تحویلش نگرفتم.

الحمد لله شیخ محمد رشتی با تشریفات خیلی زیاد آمد. وارد بر

حاج شیخ عبدالله شد.

کسبه و غیر کسبه به دیدن ایشان آمدند، یک روز نهار مخصوص افراد سرشناس بازار بود، روز بعد رؤساء ادارات نهار آمدند و سنگ تمام گذاشتیم، البته شبش هم طلبه‌ها به دیدن شیخ محمد رشتی آمدند، من بیرون کار داشتم و داخل نمی‌رفتم. آن زمان مهدیه زمین بود و هنوز ساخته نشده بود. می‌خواستند آقای شیخ محمد رشتی کلنگش را بزنند.

لذا روز بعد مردم را دعوت کردیم برای کلنگ زنی مهدیه، همه جمع شدند، مقامات هم آمده بودند، من آن روز کار داشتم و آنجا نرفتم، ولی بعدا شنیدم، حاجی مقدس دو سه مرتبه شرح داده بود که نماینده‌ی مطلق و تام آقای حکیم تشریف آورده است. آقای غلامحسن حسینی:

*** شیخ محمد رشتی در محل احداث مهدیه سخنرانی کرد. بعد هم فرمود از طرف آیت‌الله حکیم، آقای جلالی از نمایندگی مرجع تقلید خلع گردید، این را در منبر و در مراسم عمومی اعلام کرد و بعد گفت آقای شیخ عبدالله نماینده‌ی آقای حکیم است. جلالی از همان جا کینه کرد.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** آخر شب در منزل آشیخ عبدالله بودم، همه مهمانها رفته بودند، من هم در شرف رفتن بودم. شیخ محمد رشتی در اتاق

دست چپ روی رختخواب نشسته بود. نمی دانم آقای شیخ محمد رشتی با ایشان چه صحبتی کرده بود که مرا خواست، گفت بیا اینجا، رفتم، گفت کمی شیخ عبدالله را نصیحت کن، با خنده گفتم چکار شده؟ گفت: ما ایشان را وکیل مطلق تام الاختیار آیت الله حکیم کردیم و از چند وقت پیش برای جلالی قبض را حتی برای ده ریال واجب کردیم، این برنامه هنوز هم هست و لغو نشده است، الآن هم قبض برایش نمی فرستیم. در ادامه به طعنه گفت ما هندوانه را به دو دست این آقا داده ایم، دماغش آمده، هندوانه نمی خورد به ما می گوید همین دماغ ما را بگیرید، ما دماغش را می گیریم، ولی بالا غیرتا بگویید فینگش را خودش بکند! مقصودش این بود که در پذیرش وکالت، اصلا با ما همکاری نمی کند.

آشیخ تو چی می خواهی؟ می گوید برخورد دارد، می گویم نترس اگر برخورد شرعی باشد راهی دارد.

بعد گفت مدتی است وکالتنامه برایش فرستاده ایم و همینطور واجب کردیم که هر کسی ده ریال سهم امام به هر کدام از نماینده های قبلی، غیر از حاج آقا شیخ عبدالله، بدهد، حتما باید از آیت الله حکیم رسید بیاورد، رسید هم فقط به ایشان می دهیم. بعد رو کرد به شیخ عبدالله و گفت دیگر شما چه می خواهید؟! اقدام کن دیگر!

یادم نمی‌آید که شیخ عبدالله آن جا چیزی گفت یا نه، اما بعدا به من گفت جلو آمدن من به دیگران برخورد دارد و کارشکنی می‌کنند. لذا من اقدام نمی‌کنم.

ایشان راست می‌گفت جریاناتی بود راجع به نمایندگی، اگر شیخ عبدالله به میان می‌آمد همه آخوندهای قوچان ناراحت می‌شدند. یادم نمی‌آید که در آخر شیخ محمد رشتی به فاروج یا شیروان رفت.

❖* یادم است که پس از رفتن شیخ محمد رشتی من بودم و شیخ «ر» و حاج شیخ عبدالله، رفتیم طرف بازار سبزوار، یک باغی بود رفتیم زیر یک درخت نارون نشستیم، شیخ «ر» رو به حاج شیخ عبدالله کرد و خیلی پافشاری کرد که شما چرا اقدام نمی‌کنید؟! آخر نامه‌ای دادند و وکالتی، باید معروف شوی و به طلبه‌ها هم نان بدهی. حاج آقا می‌فرمود آقای حکیم در قوچان الان چهار نفر نماینده دارد، اگر من نان دادن را شروع کنم، به دیگر نماینده‌ها برخورد دارد.

پس از اصرار شیخ «ر»، شیخ عبدالله گفت من یک فکری دارم و آن این که لیستی از طرف این چند نفری که از طرف آیت الله حکیم نمایندگی داشتند، مشترکا نوشته شود، من هم امضاء می‌کنم. شیخ «ر» استقبال کرد چون او که آن موقع نمایندگی از طرف مراجع نداشت، می‌خواست اسم و امضای خودش را در لیست

مشترک بزند که زد.

لذا پس از مدتی آمدند برای رفع محذور جمعا لیستی درست کردند برای نان طلبه‌ها، دسته جمعی پای آن را امضا می‌کردند تا تنها امضای شیخ عبدالله نباشد، همه امضا کردند به جز شیخ عبدالله سیاه که امضا نکرد، این کار او هم به دستور جلالی بود و به این ترتیب حاج شیخ عبدالله شروع کرد به نان دادن به طلبه‌ها. طرد جلالی از طرف مراجع، یکی از پیش‌زمینه‌های وهابیت قوچان بود.

سابقه جلالی با ساواک

حاج مهدی عبدالزاده:

*** جلالی دوبار به مشهد مهاجرت کرد، ولی در آخر به قوچان برگشت.

دفعه اول مقامات دولتی از جلالی دعوت کرده بودند که درباره انقلاب سفید شاه منبر برود، اول جلالی طفره رفته بود.

اما شب «ج» رفته بود خانه جلالی، این شیطان، جلالی را برای منبر راضی کرده بود. جلالی هم آمد و منبر رفت، فکر می‌کنم مراسم توی فلکه قوچان بود.

یکی دو روز که گذشت، جلالی با ما برخورد کرد. بدون این که ما چیزی بگوییم، گفت خب که ما مثلا در منبر چه گفتیم؟

جلالی دست ما را خوانده بود، او خیلی زیرک بود، می‌دانست
آنهایی که با او مخالفند چه کسانی هستند.

به ما گفت ما رفتیم منبر چه گفتیم؟ رفتیم یک چند کلمه‌ای
صحبت کردیم و پایین آمدیم.

بعد از این جریان بازاری‌های قوچان به او بدبین شده بودند.
از طرف دیگر جلالی هم تقریباً در مشهد زمینه‌ی بهتری برای
آینده‌اش دیده بود که تصمیم گرفت از قوچان برود.

جلالی آن وقت مسجد یساولباشی نماز می‌خواند، شیخ براتعلی
را برد جای خودش گذاشت.

جلالی به مشهد رفت و کارش نگرفت و مجبور شده به قوچان
برگردد. اما سراغ مسجد یساولباشی نیامد تا زمانی که برقی آمد و
جلالی نماز جمعه را شروع کرد، آن وقت سعی داشت مسجد را از
شیخ براتعلی بگیرد.

جلالی که به قوچان برگشت، مدتی گذشت، مناسبت ۱۵ بهمن
سالگرد تیر خوردن شاه بود، که مصادف شده بود با شبهای احیاء،
دولتی‌ها می‌خواستند جلالی منبر برود.

اما جلالی چون می‌دانست که بازاری‌ها به او بدبین شده‌اند، رفته
بود منزل حاج محمود رفیعی‌زاده و خودش را مخفی کرده بود. هر
چه گشته بودند پیدایش نکردند. گمان هم نمی‌کردند که منزل
حاج محمود رفته باشد. جلالی با این کار می‌خواست جبران

مافات کند.

آن سال نوغانی ماه رمضان در قوچان منبر می‌رفت، به نوغانی گفته بودند که برو منبر، گفته بود که اگر من مشهد بودم وظیفه‌ی خودم می‌دانستم و منبر می‌رفتم، ولی اینجا وظیفه من نیست، دولتی‌ها قبلا هر کسی را که منبر می‌فرستادند حالا هم او را بفرستند. لذا مجبور شدند مرگزاری را منبر فرستادند.

فردای این جریان جلالی به دوستانش که می‌رسید از جمله به ما، می‌گفت به صاحب این شب قسم، (تقریباً شب‌های شهادت مولا امیرالمومنین علیه السلام بود) اگر با هستی من بازی کنند، این منبر را نخواهم رفت.

با این که او قبلا منبری دولتی‌ها بود. علت این که این حرفها را می‌زد، این بود که می‌دانست که ما به او بدبین هستیم چون در این مجلسها می‌بایست در مورد شاه حرف بزند. در جلسه اول که در میدان قوچان منبر رفته بود، دید که بازاریهای معتبر با او بد شدند، اما او نمی‌خواست اینها را از دست بدهد، ما تنها که مخالف او نبودیم، دیگران هم بودند دیگر.

بعد از ماه رمضان منبر جلالی را تعطیل کردند، بعضی جاها مظلوم نمایی می‌کرد که شهریه را تعطیل کردند، مراجع را بدبین کردند، منبر را هم تعطیل کردند، با این کارش می‌خواست به قول قوچانی‌ها «...»، اما ما می‌دانستیم که او همان آدم قبلی است و

جبران مافات می‌کند.

به هر حال بعد از فرار از منبر برای شاه، ساواک منبرش را قطع کرد. البته ما هم بیکار ننشسته بودیم، به دوستانمان می‌گفتم که این برای رد گم کردن است و گر نه این شخص، همان آدم اولی است. جلالی بعد از قطع منبر مجبور شد دوباره رفت مشهد، باز هم کارش نگرفت، البته افرادی سابقه او را پیش علما مشهد لو دادند و لذا روحانیها به او بی محلی کرده بودند. خانه آیت الله میلانی رفته بود، آنجا هم به او بی محلی کرده بودند و تحویلش نگرفته بودند.

بعد رفته بود محضر بنده خدایی آنجا کار می‌کرد، یک چند وقتی زمان شاه آنجا کار می‌کرد، محضر دار که فهمید جلالی چکاره است، دید وجودش به کاسبی اش ضرر می‌زند، به گمانم او هم عذر جلالی را خواست.

بالاخره کارش نگرفت و درمانده شد برگشت قوچان.

اما قبل از این که بیاید، احمد پزشک جاده را برای برگشت به قوچان صاف کرد. اول توسط احمد پزشک و فلاح (معاون ساواک) کاملاً سر سپرده ساواک شد، بعد از آن به قوچان آمد.

و الا جلالی می‌آمد قوچان چکار کند، جایی در قوچان نداشت.

بالاخره جلالی به ساواک قول همکاری داده بود، ساواک هم قول داده بود که از او حمایت کند، لذا برگشت و منبرهایش راه افتاد.

ساواک هم می خواست مردم نفهمند.
 اما کار جلالی به جایی کشید که فرح را به حضرت زهرا علیها السلام
 تشبیه کرد. اینها قبل از قضیه برقی بود.
 حمایت ساواک از جلالی همچنان ادامه داشت تا اینکه جریان
 برقی پیش آمد، چون ساواک به جلالی قول حمایت داده بود، از
 او حمایت می کرد و جلو منبری هایی را که ما از مشهد می آوردیم،
 می گرفت.
 * این قضیه اول سیاسی نبود، اما جلالی بعد برای کوبیدن حاج
 شیخ ذبیح الله و شیخ عبدالله از ساواک استفاده کرد و از ساواک
 خواست که منبرهای ما را تعطیل کنند، لذا هر چی منبری از
 مشهد می آوردیم، نمی گذاشتند منبر برود.
 ساواکی شدن جلالی یکی از پیش زمینه های مهم فتنه وهابیت
 بود.

فتنه دراویش قوچان

حاج مهدی عبدالزاده:
 * دراویش ملاسلطانی در قوچان نفوذ پیدا کرده بودند.
 رئیس اول آنها ابوالحسن زاده بود که کشف و کرامات را به او نسبت
 می دادند.
 بعد از ابوالحسن زاده، طاهری رئیس دراویش شد.

دو سال قبل از این برای برخورد با اینها، کافه‌چی‌ها به اینها چای نمی‌دادند، اما این گونه کارها دیگر در جلوگیری از اینها اثری نداشت.

طاهری گاهگاهی به مجالس ما می‌آمد، از جمله به همین مجلس که حاج شیخ عبدالله تفسیر می‌گفت، فکر کنم شبی مجلس خانه حاجی ترابی بود. طاهری با حاج شیخ شروع کرد به بحث کردن، خاطرم نمی‌آید که اولش اینها از چه صحبت کردند، ولی صحبت آخرشان یادم است که حاج شیخ ناراحت شد. آخر بحث طاهری مغلوب شده بود گفت: علی هم آدم کشت معاویه هم آدم کشت.

حاج شیخ جواب داد: بله هر دو هم آدم کشتند، ولی شما ببین که کدام به حق بود و کدام به ناحق.

حاج شیخ اینجا ناراحت شد و به ما اعتراض کرد که شما چرا این قدر سکوت کردید وقتی می‌بینید طاهری به بن‌بست رسیده چرا مؤاخذه‌اش نمی‌کنید؟!

ما گفتیم حاج آقا شاهنامه آخرش خوش است.

شیخ عبدالله متوجه می‌شود که دراویش فعالیت گسترده‌ای در قوچان آغاز کرده‌اند، از این رو به فکر چاره می‌افتد.

یکی از اقداماتی که صورت پذیرفت استفتا از علما درباره عقاید

دراویش و صوفیه بود.^۱

اما این امر چاره کار نگردید. لذا شیخ عبدالله به چاره‌ای دیگر اندیشید.

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

*** حاجی علی اکبر ترکه (پلنگ پوش) گفت: روزی برادر شما شیخ عبدالله به من گفت: حاجی می‌توانی از جلسه دراویش خبری برایم بیاوری که چه کسانی از قوچان در آن شرکت می‌کنند؟ گفتم آری. من می‌دانستم آنها هفته‌ای دو جلسه دارند، رئیس آنها مغازه‌ام رفت و آمد داشت. روزی به او گفتم مردم را دعوت می‌کنید به ما خبر نمی‌دهید؟! نگاهی کرد و گفت من فکر نمی‌کنم شما به مجلس ما بیایید. گفتم مگر عیبی دارد؟ گفت می‌آیی؟ گفتم بله. گفت فلان شب بیا.

شب موعود رفتم، ابتدا چند نفری بودند، اما کم‌کم آمدند و آمدند، دیدم تمام رؤسای ادارات هستند و بعضی از بازاریان هم بودند، شرکت کنندگان از علت حضور من پرسیدند، رئیس گفت یکی از دوستان جدید است.

چون فقط بنا بود که افراد را شناسایی کنم، قبل از شروع رسمی کار، بیماری را بهانه کردم، مرا به اتاق دیگری راهنمایی کردند تا

(۱) به تصاویر ۲ تا ۵ مراجعه نمایید.

استراحت کنم. پس از مدتی گفتم حالم خیلی خراب است نمی‌توانم تحمل کنم. به این بهانه از جلسه آنها بیرون آمدم. به حاج شیخ عبدالله گفتم از جای تکان نخوری که زور شما به اینها نمی‌رسد.

فعالیت دراویش در قوچان یکی از پیش‌زمینه‌های مهم فتنه وهابیت بود.

رخنه قوچان در حوزه علمیه آن است

مهم‌ترین پیش‌زمینه فتنه وهابیت قوچان، وضعیت حوزه علمیه آن بود.

لابلای همین نوشتار اندکی از وضعیت روحانیت قوچان روشن می‌گردد. لذا در این سرفصل به چند گزارش محدود بسنده می‌کنیم. شیخ عبدالله آوازه فعالیت‌های آقای محمد مدنی صاحب کتاب «در خانقاه بیدخت چه می‌گذرد؟» را در مبارزه با دراویش شنیده بود. لذا توسط دو نفر قاصد از ایشان در مبارزه با دراویش قوچان کمک می‌طلبید.

گمان می‌کنم قاصد اول آقای غلامحسن حسنی بوده و قاصد دوم هم آقای کریم شعبانی. آقای مدنی پس از رفتن قاصد اول، ظاهراً دایی‌اش را به شکل ناشناس برای تحقیق به قوچان می‌فرستد.

حاج مهدی عبدالزاده:

✱ شیخ عبدالله خبردار شد در گناباد کسی به نام آقای مدنی است که متنفذ است و در مقابل دراویش فعال عمل کرده است، بر اثر فعالیت او کسی به طرف درویشها نرفته است.

ایشان به آقای مدنی نامه‌ای نوشته بود که دراویش نفوذ زیادی پیدا کرده‌اند، اینجا هم آدم بی سواد زیاد است، خطر گرایش بیشتر است و از ایشان دعوت کرده بود به قوچان بیاید.

ایشان گویا دائی خودش را به شکل ناشناس فرستاده بود تا تحقیق کند. پس از تحقیق در جواب نامه نوشته بود:

دزد به برج و باروی بلند نمی‌تواند دستبرد بزند. باید رخنه‌ای پیدا کند. رخنه نفوذ دشمن در اعتقادات مردم قوچان حوزه علمیه آنجاست. لذا من نمی‌توانم کاری بکنم.

آشیخ کریم شعبانی:

✱ بعد از آمدن قطب بزرگ دراویش به قوچان، آشیخ عبدالله مرا فرستاد به گناباد که از آقای مدنی دعوت کنم برای قوچان تا جلو فعالیت صوفی‌ها را بگیرد.

منزل آقای مدنی در روستای خیبری بود که بین گناباد و بیدخت واقع شده است.

خدمت ایشان رسیدم همان شب دایی آقای مدنی هم از مسافرت برگشت.

لذا دایی آقای مدنی پس از بازگشت از قوچان، با دخالت آقای مدنی در قوچان مخالفت کرد.

آقای مدنی هم با نامه جواب نفی را به حاج شیخ عبدالله داد.
همان گونه که گفتیم مهم‌ترین پیش‌زمینه فتنه وهابیت قوچان،
وضعیت حوزه علمیه آن بود.

غائله برقی در قوچان

با برخی از پیش‌زمینه‌های مهم فتنه وهابیت آشنا شدیم. برخی دیگر از این پیش‌زمینه‌ها در لابلای مطالب آینده خواهد آمد. اینک سراغ نقطه آغاز این فتنه می‌رویم.

آغاز فتنه وهابیت

فتنه وهابیت، فتنه بسیار بزرگی بود که قوچان سخت به آن دچار شد، مردم قوچان در این فتنه امتحان بسیار بدی را ثبت کردند. البته خود فتنه بسیار مهم بوده است، ولی با در نظر گرفتن جریاناتی که در حاشیه این فتنه اتفاق افتاد، اهمیتی صد چندان یافت.

اولین ورود برقی به قوچان

نخستین ورود برقی به قوچان حدود سال ۱۳۴۷ شمسی یا پیش از آن بوده و به حسب ظاهر امر اتفاقی بوده است.

آقای غلامحسن حسنی:

* آغاز ورود برقی به قوچان از اینجا شروع شد که من پیش از این جریان با پسرش در حوزه‌ی علمیه مرحوم مجتهدی در تهران رفیق بودم، چند سالی در خدمت آقای مجتهدی بودیم، بعد من رفتم قم و مدتی در قم بودم، پس از مدتی آمدم قوچان، به دستور والد به فکر ازدواج افتادم.

یکی دو سال گذشته بود یا نه که یک روز در صحن مدرسه «عوضیه» با جمعی از طلبه‌ها نشسته بودیم، دیدیم آقای سیدی با عصایی و ساک به دست وارد شد. گفت اینجا از آقایان کی هست که از ما پذیرایی کند؟ من یا یکی دیگر از طلبه‌ها پرسیدیم که شما که هستید؟ گفت برقی. تا گفت برقی، گفتم آقازاده‌ی شما فلانی نیست که در مدرسه‌ی آقای مجتهدی درس می‌خواند؟ گفت بله، گفتم من دوستش هستم. گفت می‌توانید از ما پذیرایی کنید؟ گفتم اگر به طلبگی ساخته باشید بله، گفت باشد.

پرسید چند اتاق دارید؟ گفتم دو تا، گفت یکیش برای خودتان و خانمتان، یکیش هم برای من، راضی هستی؟ گفتم بله، گفت بلند شو برویم، من جلو افتادم و ایشان هم پشت سرم راه افتاد و به خانه رفتیم.

آن زمان مستاجر بودم، مستاجر باجناب بزرگمان حاج سید

محسن، در خانه ایشان سکونت داشتیم.

بعدا برقعی به بازاری ها پیغام داد از جمله آنها حاج مرادعلی مزرجی بود، ایشان هم بازاری ها را جمع کرده بود همان روز و روز بعدش به دیدن برقعی آمدند، بعد برقعی گفته بود: آیا مسجد آماده است که من بعد از نماز صحبتی بکنم؟

شب اول منبر رفت و صحبتی کرد و بعد پیشنهاد کرد که در این چند روزی که قوچان است برای طلبه ها درس بگذارد.

بعد کم کم وارد مساله ولایت تکوینی و تشریعی شد، اول به کنایه ولایت تکوینی را انکار می کرد که همه کس فهم نبود، یک هفته ده روزی در منزل ما بود، بعد رفت مشهد و از آن جا به تهران برگشت. شیخ عبدالله تنها یکی دو جلسه در مسجد عوضیه در مجلس برقعی شرکت کردند و متوجه انحراف او شدند.

پس از این ابداء در جلسات برقعی شرکت نکرد، بلکه به دوستان مورد اعتمادش، از جمله خود من، می گفت که اطراف برقعی را نگیرید و در مجالس او شرکت نکنید.

منتها گاهی اوقات به من می گفتند تو برو ببین که چه می گوید که حرفهایش را به ما برسانی.

شیخ عبدالله هیچ نقشی در دعوت برقعی به قوچان نداشت.

اصلاً من برقی را به قوچان آوردم^۱ و خود من پای او را از قوچان
بریدم.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** برقی آمد و در مدرسه عوضیه بر علیه صوفیه صحبت کرد،
شاید دو شب منبر رفت.

سیاست منافقانه برقی

ابوالفضل برقی در ابتدا با پوشش مبارزه با دراویش و صوفیه، در
میان علما موقعیتی برای خودش دست و پا کرد. ولی پس از تثبیت
موقعیتش، تحت عنوان نقد غلو، به تدریج متعرض ساحت قدس
معصومین علیهم السلام شد و در نهایت با صراحت از وهابیت دفاع نمود.
حاج باقر ذبیحی:

*** در ابتدا برقی در علمای مشهد نفوذ کرده بود، به حدی که
خوبان مشهد خیلی به او علاقه داشتند.

در مدت تبعید حاج آقا حسن قمی، هر وقت مشهد می آمد منزل
آقای قمی ساکن می شد و علماء مشهد، مثل آقایان مروارید،
نمازی، میرزا جواد و... رحمتهم الله از او دیدن می کردند.

(۱) منظور ایشان این بود که شروع برقی با من بود و شیخ عبدالله دخالتی در این امر
نداشت.

ظاهرا اولین کتابش، کتاب التفتیش، خیلی آقایان را گول زد.

کتاب بعدی او که عقل و دین بود، انحرافش را آشکار کرد.

آشیخ کریم شعبانی:

«* برقعی منزل آقای قمی وارد می شد و با علما مانند میرزا جواد و

آقای مروارید و آقای نمازی رحمتهما الله تماس داشت.

بعد از ظهرها در ایوان اتاق من در مدرسه درس اعتقادات می گفت.

سیاست برقعی این بود که از حمله به درویش شروع کند. به این

روش هم در میان علما اعتبار پیدا کرده بود و هم مردم

می پسندیدند.

آقای غلامحسن حسنی:

«* به خاطر سابقه ای که درویش در قوچان داشتند بازاری ها و

مردم از درویش خوششان نمی آمد، برقعی که به قوچان آمد به

درویش و صوفیه خیلی حمله کرد. لذا مردم برای بار دوم او را

دعوت کردند.

...

پس از دستگیری برقعی خدمت حاج میرزا احمد کفایی رسیدیم.

ایشان پرسید حاج شیخ ذبیح الله می داند از برقعی دعوت کردید؟

گفتم نه.

گفت مردم قوچان خوبند، خدا رحم کرد که ساواک شر برقعی را از

سر قوچان کم کرده است.

بعد حاج میرزا احمد کفایی گفت یکی دو سال قبل برقی در مدرسه میرزا جعفر درس عقاید می‌گفت، من [میرزا احمد کفایی] گفتم مدرسه را ببندند تا برقی درس نگوید. خادم مدرسه گفت میرزا جواد آقا و آقای مروارید سفارش کرده‌اند که برقی درس بگوید. با عصبانیت گفتم غلط کرده‌اند.^۱ البته پس از این که برقی می‌خش را در قوچان محکم کوید، هم وقیحانه به مقدسات دین می‌تاخت و هم به مخالفینش توهین می‌کرد. حاج باقر ذبیحی:

* یک روز پستیچی به مغازه ما آمد. آن زمان مغازه ما دور فلکه قدیم حضرت رضا علیه السلام طرف «بست طبرسی» بود. آقا جان [حاج شیخ ذبیح‌الله] هم عقب مغازه نشسته بودند، پستیچی نامه‌ای آورد، دیدم نوشته قوچان حجت الاسلام و المسلمین سید جلال جلالی. نامه را گرفتم.^۲

قبل از این که آقا جان خبردار بشود نامه را باز کردم، دیدم برقی اشعار هجوی در مورد آقا جان و آقای قائمی و شیخ عبدالله در آن

(۱) برای حفظ عبارت ناقل این تعبیر را آوردیم. پیداست که آقایان نامبرده پس از روشن شدن انحراف برقی علیه او موضع گرفتند.

(۲) در آن زمان غالباً نامه‌ها را به آدرس مغازه‌ای آشنا می‌فرستادند تا به صاحبانش برسانند.

نوشته و برای جلالی فرستاده است.^۱
رفتم به آقاجان گفتم دعوایم نکنید، من این کار را کرده‌ام. فرمودند
اینها لازم است، بعد هم قصه‌ای از پیامبر ﷺ نقل فرمود که زن
جاسوسی بوده حضرت فرمودند بازرسی کنید.

آشکار شدن انحراف برقعی

همان گونه که گذشت شیطنت برقعی در این بود با نقد دروایش
شروع می‌کرد و سپس به تخطئه غلو می‌پرداخت. در ادامه در لفافه
منکر فضائل و مقامات معصومین ﷺ می‌گردید. این روش برقعی
در قوچان جواب داد.

به تدریج فتنه وهابیت در قوچان بالا گرفت. مردم عوام و حتی
معممین قوچان که سواد چندانی نداشتند، همگی سقوط کردند. تا
آنجا که علاوه بر انکار مقامات معصومین ﷺ، از لعن غاصبین
خلافت استغفار می‌کردند!

اگر نگوییم همه، عمده معمین بی سواد قوچان جذب برقعی
شدند. در رأس این افراد سید جلال جلالی بود.
اولین کسی که در آغاز نفوذ برقعی به قوچان، علیه او موضع
گرفت شیخ عبدالله بود که در ادامه بیان می‌شود.

شیخ عبدالله نخستین مخالف برقعی

شیخ عبدالله با اولین منبر برقعی متوجه انحراف عقیده او شد. لذا آهسته و درگوشی به افرادی که مناسب می دانست اشاره می کرد. اما تلخ و دردناک این است که واکنش روحانیون بی سواد قوچان به موضعگیری شیخ عبدالله، اتهام حسادت و رقابت آخوندی بود. آشیخ کریم شعبانی:

❖* رفتم قوچان دیدم برقعی منبر می رود، دیدم شیخ عبدالله هیچ می کند و به من گفت شعبانی نمی دانم خوب شد (که برقعی دروایش را می کوبد) یا بد (چون که عقاید خودش در مورد ائمه خراب است)!

تا این جمله را از ایشان شنیدم در دلم گفتم شیطان دارد شیخ عبدالله را منحرف می کند و این حرفها را از روی حسادت می زند. به شیخ عبدالله گفتم اعتراض شما به برقعی چیست؟ گفت اعتقاداتش خراب است، بد جوری گیر کرده ایم! با اعتراض به ایشان گفتم اعتقادات علامه برقعی اشتباه است شما در جاده مستقیم هستی؟!

گمان می کنم که خود آقای غلامحسن حسنی به نگارنده گفت در اولین مخالفت شیخ عبدالله با برقعی شبیه همین بدگمانی را نسبت به ایشان پیدا کرده بود.

حاج مهدی عبدالزاده:

✽ همان اوایل شیخ عبدالله منزل حاجی ترابی در جلسه تفسیر قرآن تذکر داد که برقعی هر چه راجع به صوفیه گفت قبول کنید. اما راجع ولایت ائمه علیهم السلام هر چه گفت زیر پایتان بگذارید. حاجی ترابی و حاجی عرفانی به ایشان توپیدند، که این چه حرفی است، این آدم باسوادی است! با مخالفت اینها شیخ عبدالله حرفش را برید و ادامه نداد تا قضیه بزرگ نشود.

شیخ عبدالله خودش که در مجالس برقعی شرکت نمی کرد. تذکرات درگوشی هم به تدریج از پرده بیرون می افتاد. جلالی هم از موقعیت نهایت استفاده را کرد و دست به حمایت همه جانبه از او زد. عموم مردم هم دنباله رو برقعی و جلالی گشتند. بالاخره شیخ عبدالله به این نتیجه می رسد که باید انحراف برقعی را علنی کند.

آقای غلامحسن حسینی:

✽ شیخ عبدالله در یکی از جلسات تفسیر، برای اولین بار سر حرف را باز می کند و می گوید هر چه برقعی در مورد تصوف حرف می زند، درست است و هر چه در مورد ائمه علیهم السلام می گوید زیر پا می گذاریم. کل مراد علی عکس العمل نشان می دهد.

آشیخ مهدی ابراهیمی نژاد:

✱ وقتی که شیخ عبدالله برای اولین بار بی پرده انحراف برقی را اعلام کرد، کربلایی مرادعلی در مخالفت به شیخ عبدالله گفت اولین کسی که تو را بکشد من هستم!

شیخ عبدالله تنها ماند، البته با دنیایی از گرفتاری‌ها و مشکلات. از یک سو دین مردم به یغما می‌رفت و از سوی دیگر هیچ حامی نداشت و این، شیخ عبدالله را به شدت عصبانی کرده بود.

حاج ابراهیم نیک‌پرور:

✱ تابستان بود و حاج شیخ ذبیح‌الله در یدک بود. شیخ عبدالله با ناراحتی گفت که آشیخ ذبیح‌الله خودش رفته یدک، همه قوچان را به جان من انداخته، یک نفر برود به ایشان بگوید بیاید جواب مردم را بدهد.

اول قرار شد محمدرضا کاهانی برود که ایشان گفتند من کار دارم و گرفتارم.

به من گفتند آقای نیک‌پرور شما بروید، من هم اطاعت کردم و رفتم یدک و یک شب با حاج شیخ ذبیح‌الله آنجا ماندم.

حرف شیخ عبدالله را گفتم.

حاج شیخ ذبیح‌الله در جواب گفتند مردم آنقدر داغ هستند که حرف شخصی مثل آیت‌الله میلانی را رد می‌کنند بعد حرف مرا زمین نمی‌زنند؟!

حاج شیخ ذبیح‌الله از این جهت اعلام موضع نکرده بود که رد کردن حرف حاج شیخ ذبیح‌الله، شکست اسلام بود.
حاج عظیم سیاح:

*** یک روز رفتم منزل شیخ عبدالله در رزم، خانواده ایشان دم در آمد، مرا که دید در را باز گذاشت و خودش هم رفت.
وارد شدم، دیدم آقا خواب است، بیدارشان نکردم یک کتاب برداشتم و مطالعه می‌کردم که در این اثنا شیخ عبدالله بیدار شد.
سلام کردم، کتابی هم دستم بود.

بالشت را کنار داد یک پاکت نامه زیر بالشت بود، نامه را بیرون آورد و باز کرد و خواند و با ناراحتی پرت کرد.

با خنده پرسیدم آقا این نامه چه بود این قدر عصبانی شدید؟
قدری تأمل کرد و گفت: خودش رفته کوه، هواخوری به من توصیه می‌کند تو صبر کن! خب بلند شو تو هم بیا اینجا، تو هم صبر کن!
نامه از حاج شیخ ذبیح‌الله بود.

گفت من اینجا تنها هستم. ناراحت می‌شوم از همچین نامه‌ای از حاج شیخ ذبیح‌الله.

گفتم: آشیخ ذبیح‌الله نیامد که نیامد، استقامت کن، یک کاری کردی تا آخرش برو دیگر، تو که تا حالا خسته نشدی، هر وقت

خسته شدی بنشین....^۱

(۱) توجه به دو نکته بایسته است:

نخست این که پیش از این گذشت خود حاج شیخ علت تأخیر اقدام علنی اش را به آقای نیک پرور این گونه توضیح داده بود:
مردم آنقدر داغ هستند که حرف شخصی مثل آیت الله میلانی را رد می کنند
بعد حرف مرا زمین نمی زنند؟!

حاج شیخ ذبیح الله از این جهت اعلام موضع نکرده بود که رد کردن حرف
حاج شیخ ذبیح الله، شکست اسلام بود.

نکته دوم هم این که حاج شیخ ذبیح الله عظمتی فوق العاده در چشم
شاگردش شیخ عبدالله داشت که در جلد اول سرگذشت ایشان «جواهر
ناشناخته» به آن اشاره کردیم.^۲

از جمله تعبیر شیخ ابوالحسن قائمی را آوردیم که می گفت:

شیخ عبدالله در مقابل حاج شیخ حرف زدنش را گم می کرد، در مقابلش
خیلی کوچکی می کرد، رنگش می پرید، زرد می شد، هر جا ایشان بود حرف
نمی زد، مثل این که جرأت نمی کرد حرف بزند، خیلی احترام می کرد به حاج
شیخ.

گاهی با شیخ عبدالله شوخی می کردم می گفتم حاج شیخ قوه منفعله ما
خراب است که عظمت ایشان ما را نمی گیرد، یا شما این جووری هستی؟ این
چه وضعی است؟!

مثل این که چیزهایی می دانست از حاج شیخ که این مرد مقام شامخی
ﷺ

نفوذ کامل وهابیت

پس از سفر اول، برقعی دو سفر دیگر هم قوچان آمد. در سفر دوم بود که همه با او همراه شده بودند.

آقای غلامحسن حسنی:

*** چون برقعی به دراویش خیلی حمله می کرد، از این جهت مردم خوششان آمده بود که این می تواند جلوی دراویش و عرفای کذایی قوچان را بگیرد، از این جهت بود که عده ای از بازاری ها پیش من آمدند و گفتند که ما می خواهیم از برقعی دعوت کنیم، این بود که سال بعد بعضی از بازاری ها از جمله حاج محمدحسین حسین پور مطلق با عده ای از بازاری ها از برقعی دعوت کردند. ما هم رفتیم و پیشنهاد مردم قوچان را دادیم و او هم بدون معطلی قبول کرد و راه افتاد آمد قوچان.

من تهران ماندم و همراه برقعی نیامدم ولی از دیگران شنیدم که مردم از او تجلیل شایانی کرده بودند، حتی مسیر ورودش را فرش انداخته بودند.

دارد، لذا به عنوان این که این مرد مورد نظر و عنایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، این قدر برایش احترام قائل بود.

در واقع ناراحتی شیخ عبدالله ناشی از شدت فاجعه ی وحشتناک انحراف قاطبه مردم از مسیر اهل البیت علیهم السلام بوده است.

بعد از چند روزی من هم آمدم قوچان و دیدم که خیلی در مردم نفوذ کرده و همه مردم خاطرخواهش شده‌اند.
حاج مهدی عبدالزاده:
**برقعی وقتی آمد کتاب عقل و دین را هم آورده بود و در دکان فرخی گذاشته بود تا بفروشد، عده‌ای هم خریدند.

آتش بیاران فتنه وهابیت

فتنه وهابیت بسترهای متعددی داشت. به برخی از آنها در پیش‌زمینه‌ها و نیز در بخش ضمایم اشاره رفته است.
اما مسلماً به جز آنها، عوامل دیگری هم بود که آتش فتنه را تندتر کرد.
در ادامه با برخی از این عوامل آشنا می‌شویم.

عقدۀ ریاست‌طلبی جلالی سرباز کرد

در همان آغاز فتنه برقعی، یکی از آخوندهای ریاست‌طلب قوچان به نام سید جلال جلالی از موقعیت استفاده کرد و مدافع سینه چاک برقعی شد.
پیشینه و اصالت خانوادگی! جلالی در بخش ضمیمه‌ها بررسی شده است. در اینجا به سایر جنبه‌های او اشاره می‌کنیم.

داعیه ریاست و حب شهرتی که جلالی داشت، به حسادت دیرینه‌ی وی با عالم آن دیار، شیخ عبدالله ریزگی، ضمیمه گردید و موجب شد کاملاً به دامان برقعی سقوط کند.

آقای حاج باقر ذبیحی نقل می‌کند خود جلالی تصریح کرده است که:

** خدا رحم کرد برقعی به قوچان آمد، اگر به جای برقعی، یزید یا شمر یا معاویه هم می‌آمد من برای مخالفت با شیخ عبدالله و کوبیدن او از آنها حمایت می‌کردم!!!

حاج مهدی عبدالزاده:

** بار بعدی نمی‌دانم که برقعی دعوت شده بود یا خودش آمد قوچان، این سفر وارد بر هجرانی شد، شیخ عبدالله دورادور پیغامی برای جلالی فرستاد و خواهش کرده بود این شخص را منبر نفرست، ولی او تعمد داشت و میدان پیدا کرده بود.

** جلالی که ضربه خورده بود از مراجع تقلید و عقده داشت، می‌خواست حاج شیخ ذبیح‌الله و شیخ عبدالله را بکوبد، به حاج شیخ ذبیح‌الله ملا ذبیح می‌گفت، به او گفتم خجالت نمی‌کشی تو شاگرد او بودی، گفت من شاگرد او نبودم، گفتم او تو را بزرگ کرد. ** زمانی که برقعی آمد و جلالی نماز جمعه را شروع کرد، آن وقت سعی داشت مسجد یساولباشی را از شیخ براتعلی بگیرد، در

صورتی که قبلاً هنگام مهاجرت به مشهد به شیخ براتعلی گفته بود که تو برو نماز بخوان من به قوچان نمی‌آیم، اگر هم بیایم به این مسجد نمی‌آیم.

از اطرافیان جلالی رسولی، فرخی و سید عباس بلال، این چند نفر خیلی داغ بودند، اینها می‌آمدند شیخ براتعلی را خیلی اذیت می‌کردند که جلالی راضی نیست اینجا نماز بخوانی؟! حتی خادم مسجد را هم به طرف خودشان برده بودند و شیخ براتعلی را اذیت می‌کرد. اما شیخ براتعلی مثل سد اسکندر ایستاد و بیرون نرفت.

جلالی مجبور شد نماز جمعه را ببرد به مسجد دیگری که اول بازار سبزواری است، توی کوچه روبه روی خانه‌ی حاجی یوسفی. منتها مجالس دیگر هم می‌رفتند، مثلاً جلساتی که سعی می‌کرد توی مساجد راه بیندازد، همچنین سعی می‌کرد با خانواده‌های متشخص اما ساده لوح مرتبط باشد که اولاً از گفته‌های او چیزی سر در نیاورند و ثانیاً بازار خودش را داغ کند.

بزرگ شدن برقی با دستگیری توسط ساواک

حاج مهدی عبدالزاده:

✽✽ سفر دوم یا سوم برقی بود. پوشش توطئه‌آمیز برقی هم کوبیدن دارویش و صوفیه بود.

صوفیه قوچان هم همیشه از رده‌های بالای حکومتی نیرو داشتند و از عناصر بلند پایه دولتی استفاده می‌کردند.

آن زمان بزرگ آنها ابوالحسن زاده بود، به مقامات شهر تلفن زده و از برقعی شکایت کرده بود. لذا ساواک دستور داده بود که برقعی را بگیرند، افخمی (از عوامل آشکار ساواک) با ماشین ساواک رفته بود و برقعی را سوار کرده و به مشهد فرستاد.

فردای دستگیری برقعی با عده‌ای از بازاری‌ها رفتیم مشهد پیش نوغانی که شاید برای آزادی برقعی کاری بکند، بعد رفتیم منزل میرزا احمد کفایی، ایشان تلفن زد و برقعی را آزاد کردند،^۱

برقعی می‌خواست قوچان بیاید، ولی ما ترتیبی دادیم که یک شب مشهد بماند تا فردا با مراسم خاصی قوچان بیاید که خواری بیشتری برای صوفیه باشد، فردایش در شهر پرچم زدیم و او را با دبدبه و کبکبه وارد شهر کردیم، این کار ما باعث شد که حتی بیوه‌زن‌ها هم برقعی را شناختند یعنی خودمان او را به مردم معرفی کردیم.

برقعی دوباره به قوچان آمد و منبر رفت و پس از آن قوچان را ترک کرد.

(۱) اقدام ایشان برای آزادی برقعی، با این که از انحراف وی خبر داشت احتمالاً به خاطر تبعات اجتماعی آن بوده است.

آشیخ کریم شعبانی:

✱ آقایان حسین پور، کاهانی، صفاران، علافان آمدند مدرسه نواب و مهمان من شدند و خبر دادند که ساواک برقی را دستگیر کرده است.

اول من رفتم منزل آقای قمی [که غالبا محل ورود ایشان در مشهد بود]. بیت ایشان [آن زمان خود حاج آقا حسن در تبعید بود] پتو دادند برای برقی [که در زندان بود].

بعد رفتیم سید ابوالقاسم عبدالله گیوی را هم برداشتیم، رفتیم پیش آقای الهی (اصلش از روستای نوروزی قوچان بود که ساکن مشهد شده و از مخالفان آیه الله میلانی بود.) که برای آزادی برقی کاری کند.

آقای الهی گفت کار من نیست، بروید پیش حاج میرزا احمد کفایی.

رفتیم منزل آقای کفایی وقت ملاقات با آقای کفایی برای فردا بعد از ظهر دادند.

قوچانی‌ها شب را مشهد ماندند و در مدرس مدرسه نواب خوابیدند.

وقت ملاقات من سخنگوی قوچانی‌ها بودم، گفتم حضرت آیت الله علامه برقی....

تا جریان را گفتم رنگ حاج میرزا احمد کفایی تغییر کرد.

در ادامه گفتم درخواست داریم دستور برگشت برقعی را به قوچان، حتی برای یک روز بدهید.

حاج میرزا احمد کفایی پرسید حاج شیخ ذبیح‌الله می‌داند از برقعی دعوت کردید؟ گفتم نه.

گفت مردم قوچان خوب هستند، خدا رحم کرد که ساواک شر برقعی را از سر قوچان کم کرده است.

بعد حاج میرزا احمد کفایی گفت یکی دو سال قبل برقعی در مدرسه میرزا جعفر درس عقایدی می‌داده، گفتم مدرسه را ببندند تا برقعی درس نگوید.

خادم مدرسه گفت میرزا جواد آقا و آقای مروارید سفارش کرده‌اند برقعی درس بگویند. با عصبانیت گفتم غلط کرده‌اند.^۱

از این مطلب معلوم می‌شود که آ میرزا احمد کفایی سابقه برقعی را داشته، حالا سابقه انحراف او را داشته یا مسائل دیگری هم بوده که ایشان مطلع بوده، معلوم نیست.

آشیخ کریم شعبانی:

*** استقبال مفصل که نقل شده مربوط به سفر بعدی برقعی است، حدود یک سال بعد بوده است.

(۱) برای حفظ عبارت ناقل این تعبیر را آوردیم. پیداست که آقایان نامبرده پس از روشن شدن انحراف برقعی علیه او موضع گرفتند.

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

*** وقتی برقی آمد، دنبال شیخ عبدالله آمدند که او را هم به استقبال برقی ببرند، ولی شیخ عبدالله نرفت، با وجود این که استقبال عمومی و وسیع بود.
هنگامی هم که برقی منبر رفت دنبال شیخ عبدالله آمدند، باز هم در مجلس او شرکت نکرد.

نقش نادانی مردم و شگردهای شیادان

ناگفته پیداست که نادانی مردم در فتنه ها نقش کلیدی دارد؛ اما درجه برخی از نادانی ها آن چنان بالا است که به قله حماقت می رسد، آن چنان که انسان را شگفت زده می کند. به یک نمونه توجه کنید:

حاج مهدی عبدالزاده:

*** مثلاً جلالی می رفت منبر، می گفت مردم امروز چه روزی است روز شهادت موسی بن جعفر؟، موسی بن جعفر [نعوذ بالله] مرد، تمام شد، تو برو سرت را بگذار روی ضریح، محکم هم بزن بشکن، فایده ندارد دیگر و....

جلالی پس از این که تمام اباطیلش را می گفت در پایان منبر می گفت: یا باب الحوائج یا موسی بن جعفر، دلها را متوجه تو می کنم، و شروع به روضه خواندن می کرد. این مردم هم آنچنان

نفهم بودند که هم های های گریه می کردند و هم در فضائل ائمه
البرار تشکیک می کردند.

در این میان از حربه تمسخر هم بهره ها برد مثلاً با استهزا
می گفت:

حاج مهدی عبدالزاده:

✽* این نور ولایت چراغ ده شمعی است یا صد شمعی یا هزار
شمعی؟!*

و گاهی هم وقاحت را به نهایت می رساند و می گفت:

آیا ائمه از حمام زنانه هم خبر دارند؟!*

البته روشن است که وقتی بی سواد و دنیاپرستی با هم ترکیب
شود چه معجونی به دست خواهد آمد.

آشیخ کریم شعبانی:

✽* شبی رفتم مسجد، همان شب برقعی گفت (نعوذ بالله) علی

اصغر را که در قماش خودش می شاشد، اسمش را گذاشته اند

باب الحوائج!

از مسجد که بیرون آمدم حاج شیخ به برقعی گفت در محدوده

خودت حرف بزن.

از اعتراض شیخ عبدالله به برقعی عصبانی شدم و در دلم گفتم

ای بابا انتقاد به علامه برقعی؟!*

آشیخ عبدالله بعد از جدا شدن از برقی به من گفت حاج شیخ ذبیح الله با ما هم عقیده است. من [شعبانی] کمی تسکین یافتم.

افراد بی علم و ایمان

همان گونه که پیش از این هم گذشت رخنه قوچان در حوزه علمیه آن بود. شیاطین هم از همین جا شروع کردند. مصداق بارز این رخنه هم جلالی بود، جلالی آنچنان تشنه شهرت بود که در این راه از هیچ چیزی دریغ نکرد. البته جهالت و بی سوادى او هم قابل تردید نبود.

حاج مهدی عبدالزاده:

«جلسه‌ای گرفته بودند در منزل آقای میلانی، جلالی هم بوده، اتفاقاً علامه طباطبایی هم در آن جلسه بوده، ایشان به جلالی گفته بود کسی که عوامل ملا محسن خوانده عقلش به این مباحث نمی‌رسد.

اما مشکل به جلالی ختم نمی‌شد از دیگران هم بشنویم:

حاج مهدی عبدالزاده:

«شیخ علی کاهانی و موقر به طرف آنها نرفتند، در پنهانی عقیده‌شان ثابت بود، اما سکوت کردند، مردم خیال می‌کردند تمام آخوندها با جلالی هستند و حق هم با اوست.

«شیخ عبدالله سیاه رفته بود نجف، وقتی برگشت، شبی که وارد

شده بود جلالی و «ج» و چند نفری رفته بودند به دیدنش، تهدید کرده بودند که اگر حرفهایی که در نجف (در رابطه با تکذیب برقعی) شنیدی یکی از آنها را اینجا بزنی کلکت کنده است، خود شیخ عبدالله سیاه روشن شده بود، ولی چه فایده، حق را کتمان کرد.

*** حاج محمد کوه‌دراهی مرده بود، داشتند تلقین می‌دادند، همین شیخ عبدالله سیاه می‌گفت نگویید این حرفها را، نگویید این حرفها را، این حرفها شرک است!

*** روزی آقای شیخ سلامی در دکان حاجی حسین پور روایت مهمی در مورد ولایت ائمه علیهم‌السلام خواند، پرسیدم این روایت را از قبل دیده بودی یا حالا دیدی؟ گفت نه، سالهای سال است، گفتم پس چرا برای کوبیدن شیخ عبدالله و دفاع از جلالی رفتید پیش آقای میلانی و با این کار وهابیت را ترویج کردید، گفت ما برای این کار نرفتیم، برای زیارت رفتیم، گفتم به زیارت مأمون رفته‌اید، نه زیارت حضرت رضا علیه‌السلام!

*** برقعی رفت و اختلافات شروع شد، بعد جلالی نماز جمعه ترتیب داد، اکثر طلبه‌ها فهمیده و نفهمیده دورش را گرفتند، حتی [احتمالاً علی‌حسین رضائی] که رسماً به جلالی فحش می‌داد دور جلالی می‌چرخید و به ما می‌گفت پولش را عشق است.

حاج عظیم سیاح:

*** اصلاً موضوع بحث علمی نبود. کار به قلدری هم کشید. در

مدرسه عوضیه، یکی از آخوندهای منحرف به نام دلیری روی شیخ عبدالله چاقو کشید و او را تهدید به کشتن کرد. اینجا بود که شیخ عبدالله احساس ناامنی می‌کند و بقیچه لباسش را برمی‌دارد و به مغازه کربلایی رحیم می‌رود و به او می‌گوید کسی هست که مرا به روستای اینچه بفرستید؟ کربلایی رحیم می‌پرسد اینچه می‌خواهید بروید چکار کنید؟ می‌گوید من دیگر اینجا جا ندارم و جانم در خطر است. کربلایی رحیم می‌گوید چرا اینچه آقا جان؟ بروید مشهد آیت‌الله میلانی که از شما پشتیبانی کرده است.

✽✽ آقای میلانی نامه‌ای نوشته بودند که از جمله نوشته بودند که جلالی بی‌سواد است از این حمایت نکنید. روزی رفتم مغازه حاجی قربانی، حاجی قربانی و حاجی روشنی هر دو بودند که دلیری آمد، به نظرم حاجی روشنی به دلیری گفت که این نامه‌ی آیت‌الله میلانی است. دلیری گفت میلانی که سواد ندارد!

نامه نصیحت‌آمیز حاج شیخ ذبیح‌الله به جلالی

آقای غلامحسن حسینی:

✽✽ من مشهود خدمت حاج شیخ ذبیح‌الله رسیده بودم که ایشان نامه‌ای نصیحت‌آمیز به جلالی نوشته بودند، گفتند که این نامه

را می‌بری به خود جلالی می‌دهی که شاید دست بردارد از برقعی. من نامه را آوردم در خانه‌اش را زدم، نامه را دادم به جلالی، جلالی نامه را گرفت، گفت این نامه را از ملا ذبیح آوردی؟! این قدر با تحقیر اسم مبارک حاج شیخ ذبیح‌الله را به زبان آورد، گفتم حالا نامه‌ای است دیگر.

گفت فلانی! ملا ذبیح که هیچی، اگر به جای برقعی، یزید یا شمر یا معاویه باشد، من آنها را قبول می‌کنم، اما از ملا ذبیح و ملا عبدالله را قبول نمی‌کنم.

با این تعبیرات تعمد داشت که آشیخ ذبیح‌الله و شیخ عبدالله را تحقیر کند.

گفتم حاج آقا یک مقدار ملاحظه کنید، این دو از مفاخر ما قوچانی‌ها هستند، شما چرا اینطوری می‌گویید؟ گفت همین که گفتم.

کم‌کم معلوم شد که آقای جلالی پشتیبانش ساواک است.

نخستین مخالفت علنی حاج شیخ ذبیح‌الله

آشیخ ابوالقاسم ذبیحی:

✱ در آن زمان من سنی کمی داشتم، همراه مرحوم آقاجان (حاج شیخ ذبیح‌الله) یدک بودم. یادم هست بیشتر از یک ماه. اجمالا یادم هست که عده‌ای از قوچان آمدند و از برقعی تعریف کردند

که آقا جان ناراحت شدند.

بالاخره حاج شیخ ذبیح‌الله به قوچان می‌آید و بر حاجی حسین پور وارد می‌شود. آخوندهای قوچان به دیدن ایشان می‌آیند.
حاج مهدی عبدالزاده:

✽ روز بعد در جلسه‌ای در منزل حاجی حسین پور، حاج شیخ ذبیح‌الله به شیخ عبدالله می‌توپد که تو به منزله مرزبانی، نباید بگذاری چنین بشود!

ایشان رو به مردم می‌کند که بفرمایید! من گفتم و شما آن جور جواب دادید!

بعد رو به حاج شیخ ذبیح‌الله فرمود من دیشب یا پریشب به مردم گفتم، به من توپیدند که این آدم باسوادی است و چطور و چطور. حاج شیخ ذبیح‌الله در همان مجلس گریه کرده بود.

ایشان در هر چیزی علنی دخالت نمی‌کرد، اما آنجا گفته بود رسماً از قول من بگویند که این حرفها بر خلاف دین است.

جریان اخیر را خود نگارنده از حاج شیخ ذبیح‌الله شنیدم ایشان فرمودند:

✽ از یدک به قوچان آمدم و منزل حاجی حسین پور وارد شدم، آخوندهای قوچان هم جمع بودند؛ یکی از آنها شروع کرد به تعریف از برقی و کتاب «عقل و دین» او را هم به من نشان داد. من کتاب را تصادفی باز کردم، اتفاقاً در همان صفحه باز شده

مطلبی بود که توهین به ائمه علیهم السلام بود، منقلب شدم و بی اختیار اشکهایم ریخت؛ خطاب به ائمه علیهم السلام عرض کردم یا آل محمد علیهم السلام شما در حیات هم مظلوم بودید در ممات هم مظلوم هستید. بعد رو کردم به شیخ عبدالله و به تندی به ایشان توپیدم، اینها نمی فهمند تو دیگر چرا سکوت کردی؟ شیخ عبدالله بسیار ناراحت شد و گفت من روز اول به آقایان گفتم ولی اینها می خواستند مرا بخورند.

حاج باقر ذبیحی:

*** بعد که حاج شیخ ذبیح الله از یدک به قوچان آمدند، منزل آقای حسین پور وارد شدند، آخوندهای قوچان با خوشحالی به ایشان گفته بودند که همه چه کسی قوچان آمده، کتاب عقل و دین برقعی را هم به حاج آقا داده بودند.

ایشان تصادفی کتاب را باز می کنند و یکی از انحرافات او را می بینند، خیلی عصبانی می شوند ظاهرا کتاب را به زمین می کوبند که جلدش پاره می شود.

رو به شیخ عبدالله می کنند که تو مرده ای که برقعی بیاید به عنوان کوبیدن صوفی، امیرالمؤمنین را بگوید! هزار و چهار صد سال زحمت کشیدند آن قدر علما خون دادند که....

با این برخورد حاج شیخ، اوضاع دگرگون می شود.

اما یک عده ای هم از روی رقابت آخوندی یا چیزهای دیگر از

موقعیت سوء استفاده کرده، هوادار برقی شدند، جلالی هم رسماً علم مخالفت برداشت.
چون مسئله ولایت بود، رسماً آقاجان وارد گود می شوند.

بازی‌های شیطانی برقی و جلالی

یکی از شگردهای پرکاربرد برقی و جلالی دروغگویی آشکار بود. پیداست که این دروغ‌ها، پیش از کشف، اثرات خودش را بر مردم می گذاشت و حتی پس از کشف نیز ساده لوحان از دام آن بیرون نمی آمدند.

اما مشکله آن جا فاجعه می شد که کشف این دروغ‌ها زمان می برد و برخی از این دروغ‌ها هرگز کشف نمی شد.
آقای غلامحسن حسنی:

** این را نگفتم که برقی در قوچان به مردم گفته بود که من وقتی از تهران آمدم، به مشهد که رسیدم رفتم منزل مرحوم آقای حاج شیخ غلامحسین تبریزی (از ائمه جماعت مسجد گوهرشاد) به عنوان دیدن و احوالپرسی ایشان، ایشان مجلس روضه هفتگی داشت، من که وارد منزل ایشان شدم کسی منبر رفته بود، وقتی من وارد شدم حاج شیخ غلامحسین تبریزی به کسی که بر منبر بود اشاره کرد که صحبت را کوتاه کن و به من گفت که شما برو منبر، منبر مفصلی در مورد همین مساله ولایت تکوینی و تشریعی رفتم

و ایشان مرا تأیید و تشویق کرد.

گفتم به مرحوم شیخ عبدالله که بگذارید من اول بروم در مورد جریان منزل حاج شیخ غلام حسین تبریزی تحقیق کنم بعد می‌آیم هر چه برای آیت‌الله میلانی بنویسید می‌برم.

من همان روزی که حاج شیخ غلام حسین تبریزی روضه داشتند رفتم خدمت ایشان. از مرحوم شیخ غلام حسین تبریزی پرسیدم آقای برقعی اینجا آمده؟ گفتند بله، گفتم شما به ایشان فرمودید منبر بروند؟ دو سه مرتبه فرمودند العیاذ بالله، العیاذ بالله!

خود برقعی آقای مداح را از منبر پایین آورد و رفت منبر. اما وقتی شروع به صحبت کرد، مستمعین یکی یکی از خانه‌ی ما بیرون رفتند. من هم او را از منبر پایین کشیدم و او بیرون رفت.

گفتم حاج آقا همین؟! حقیقتاً همین طور بوده؟! گفت من چه داعی دارم به شما دروغ بگویم، گفتم آقا جان او دروغ گفته و دروغهایی به شما بسته. ایشان مرتب کلمه‌ی اعاذه بر زبان جاری کردند!

حاج مهدی عبدالزاده:

✽ جلالی به هیچ چیزی التزام نداشت و هر گونه دروغ و تهمت می‌زد. یک مدتی شایع کرده بود که حاج شیخ، شیخی و اخباری است مدتی هم شایع کرده بود که ساواک ایشان را تأیید می‌کند.

این در حالی بود که به شهادت اسناد، جلالی مورد تأیید ساواک

بود. تفصیل این مطلب در ادامه خواهد آمد.^۱ اما تبلیغات جلالی به حدی بود که بعضی ها باور کرده بودند.

همچنین در بخش نامه ها، نامه های سراسر دروغ وهابیون به نجف خواهد آمد.^۲

یکی از بازی های شیطانی وهابیون، توهین و تحقیر مخالفین بود.

از جمله برقی برای حاج شیخ ذبیح الله و شیخ عبدالله اشعار هجوآمیز می فرستاد.

وان دگر شیخ غبی بی حیا
قهрман شرک و شیخ الاشقیاء
ز اهل قوچان است و ننگ آن بلاد
تخم شیطان است و استاد فساد
نام عبدالله ابراهیمی است
در جهنم ز اهل شر الهی است
مسلکش شیخی گفتارش شد پلید
لاجرم محشور گردد با یزید

(۱) تصویر ۳۶ و ۳۷ و ۳۸

(۲) تصویر ۱۸

چون که بنیادش از اول کج شده
زین سبب کارش عناد و لج شده
مرده شویش برده باشد کاشکی
عنقریب مرده باشد کاشکی
خاک عالم بر سر استاد او
آن ذبیح راه شیطان عدو
خاک بر فرق وی و دلال وی
قائمی کثر چهره شده دنبال وی
قائمی کرده قیام اندر فساد
می کند ترویج باطل با عنادا^۱
یکی از اهداف آنها از توهین، عصبانی کردن مخالفین و ایجاد
درگیری بود.

حاج مهدی عبدالزاده:

* بعد از این که حاج شیخ ذبیح الله رسماً وارد میدان شد و گفت
که جلالی باطل است، جلالی که قبلاً تنها با شیخ عبدالله درگیر
بود، آمد چرخ را به خرمن حاج شیخ ذبیح الله بست و رسماً توهین
می کرد و از حاج شیخ ذبیح الله برای توهین به ملا ذبیح تعبیر

می‌کرد.

برقعی در منبر با کنایه توهین می‌کرد، کنایه را هم اکثراً می‌فهمیدند که چه کسی است، اگر کسی هم نمی‌فهمید جلالی به آنها می‌فهماند.

*** این را شیخ عبدالله خودش به من گفت، گفت که شیخ «ر» اصرار می‌کند که جلالی این جوری توهین می‌کند آن جوری توهین می‌کند، ما چکار کنیم؟ من (شیخ عبدالله) به او گفتم می‌گویی برویم با او برخورد کنیم؟ این که خوب نیست. گفت همه می‌گویند که باید برخورد شود. گفتم همه بگویند.

شیخ «ر» عمدی شور می‌داد تا به جان هم بیفتند. خلاصه دو سه مرتبه این مطالب را گفته بود ولی حاج آقا گفته بود که اشکالی ندارد، بگذار توهین کنند.

برقعی و جلالی تعمد داشتند که با هیاهوی فراوان، هر چه بیشتر مطرح شوند.

اما بر عکس جلالی و برقعی، در جبهه مقابل، حاج شیخ ذبیح‌الله و شیخ عبدالله تمام تلاش‌شان بر این بود که قضیه بزرگ نشود و فضا ملتهب نگردد.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** شیخ عبدالله دوردور پیغامی برای جلالی فرستاد و خواهش

کرده بود برقعی را منبر نفرست، ولی او تعمد داشت و میدان پیدا کرده بود.

*** برقعی هر شب منبر می رفت، شیخ عبدالله سعی داشت قضیه بزرگ نشود، ایشان حتی به کسی سفارش کرده بود که مواظب باشد کربلایی مرادعلی مزرجی که داغ بود جبهه نگیرد و قضیه شلوغ نشود، ولی آنها می خواستند قصه بزرگ شود.

حاج باقر ذبیحی:

*** حدود سال ۱۳۹۰ شمسی آقای به مغازه آمد و یک دوره قرآن برای مجلس تحریم گرفت، بعد خودش را معرفی کرد که از قوچانم، الان بلوار سازمان آب مشهد هستم، یک خاطره از پدر شما دارم و ادامه داد:

حاج آقا منزل آقای براتی بودند، یک شب حاج شیخ را به منزل خودمان دعوت کردیم، شما هم در آن جلسه بودی، زمانی هم از فتنه برقعی گذشته بود، در آن شب به ایشان گفتم آقای حاج شیخ این پسر ما را که این قدر به شما خدمت می کند نصیحت کنید، این مرید جلالی است، ظاهرا گفت اسمش جعفر بود، سنش هم خیلی بالا نبود.

ایشان تبسمی کردند و صدایش زدند و گفتند عقایدت را بگو، او هم گفت، فرمود چکارش داری؟! چرا داری پسرت را اذیت می کنی؟! عقایدش خیلی خوب است، عقاید درستش همین

است، حالا مرید هر کی می خواهد باشد، قدرش را بدان چرا

اذیتش می کنی؟!

بعد که حاج آقا رفتند، پسرم گفت من آماده عکس العمل شدید

ایشان بودم، ولی از برخورد ایشان فهمیدم تا به حال غلط فکر

می کردم.

برخورد های آقا جان این جواری بود، بر عکس جلالی که رسما

فحاشی می کرد.

جلالی از هر ابزاری بر علیه شیخ عبدالله و حاج آقابزرگ استفاده

می کرد.

یکی از شیوه های شیطانی وهابیون لجاجت کور بود.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** ماه رمضان بود، شهربانی ما را احضار کرده بود، حاج داداش

حاجی قربانی بود، حاج بابا حاج عبدالحسین ترابی بود، حاج

غفور لطفی دوست صمیمی افخمی بود، کسان دیگری هم بودند.

رئیس شهربانی به ما توپید که شما نمی گذارید اختلاف حل شود.

من به او گفتم اینها قرار شد که با هم صلح کنند و دیگر از این

حرفها نزنند، اتفاقا ما یک مجلس گرفتیم سحری هم دادیم، یک

شب رفتند خانه این، یک شب خانه آن.

شب اول آقا شیخ عبدالله هم بود، بعد از این که مجلس مدرسه

عوضیه تمام شد رفتیم خانه ما، اول جمعیت زیاد بود بعد کم کم،

کم شدند، سحر پنج شش نفر ماندند، از جمله جلالی، آقا شیخ عبدالحسین، کل مرادعلی، حاج احمد صفاران، حاجی حسین پور.

از این شب قرار شد که دو طرف سکوت کنند و همگی با هم منزل همین چند روحانی مطرح قوچان بروند، رفتند منزل شیخ براتعلی و حتی خانه «ج» هم رفتند.

اما همین که مجالس دوره تمام شد، آقای جلالی گفت که آشیخ عبدالحسین که جای خود دارد، ولی من از حرفهای ایشان قانع نشدم، یعنی باز برگشت به نقطه اول و به پخش انحرافاتش ادامه داد.

*** جریان برقعی اول سیاسی نبود، اول جلالی عقده مرجعیت پیدا کرده بود، دست برقعی را که خواند به او فهماند که حاج شیخ ذبیح الله و شیخ عبدالله با تو بد هستند، گفته اند کتابهای چنین و چنان است، این جور بود که برقعی چرخ را بست به اعمال این دو تا.

*** بالاخره جلالی شروع به سم پاشی کرد و جلسات منزلها را راه انداخت آن هم منزل اشخاص معنون.

*** او تلاش داشت مساجد را تصاحب کند و از طرف دیگر ساواک نمی گذاشت از مشهد منبری به قوچان بیاید.

از جمله شیوه های برقعی و جلالی تأیید گرفتن از افراد ساده و

بی خبر و یا جعل تأییدیه بود که در ادامه تفصیلش خواهد آمد.
جلالی از فضای ابهام آلود نهایت استفاده را کرد. از جمله وکالت
قبل از آیت الله خویی را، به عنوان این که الان هم وکیل آقای خویی
است برای تأیید خودش پخش می کرد.

یکی دیگر از سوء استفاده های جلالی از این فضا پخش حاشیه
آیت الله خویی بر عروه الوثقی بود. جریان از این قرار است که یکی از
مریدان جلالی به نام علیحسین رضائی که در خباثت و رذالت
نمونه نداشت، از نماینده آیت الله خویی در تهران می خواهد عبارات
کتاب التنقیح آیت الله خویی را تأیید و ترجمه کند. بعد خود رضائی
این برگه را پخش کرد البته با این عنوان:

❖ فتوای مجتهد بزرگ شیعه حضرت آیت الله العظمی آقای حاج

سید ابوالقاسم علامه خویی در نجف اشرف مد ظله العالی درباره

نجاست غلات و این که امور راجعه به تکوین و تشریع مختص به

ذات واجب تعالی می باشد انبیاء و اوصیاء دخالت ندارند

علیحسین رضائی در واقع با این عنوان، پیشاپیش ذهن ها را از

واقع متن یاد شده منحرف ساخت. اینک به این متن توجه کنید:

کتاب التنقیح فی شرح العروة الوثقی ج ۲ ص ۷۳

متن فرمایش علامه مرحوم سید کاظم یزدی رحمته الله: لا اشکال فی

نجاسة الغلاة

شرح [و] فرمایش علامه خوئی اطال الله عمره:

غلات چند طایفه متفرقه می باشند:

فرقه‌ای گویند امیرالمؤمنین یا بعضا امام دیگری [یا یکی از ائمه طاهرین علیه السلام] رب است. پس اعتقاد دارد که او [رب جلیل و مجسم است، بر زمین نازل گردیده.

]و نسبت این اعتقاد اگر درست باشد و ثابت شود اعتقاد اینان به این مطلب] در نجاست صاحبان این عقیده شک و شبهه‌ای نیست، کافرند مسلم، زیرا که اولوهیت خدا را انکار می‌کنند، بدیهی است این عقیده را در حق زیدی و یا بتی قائل شوند یا در حق امیرالمؤمنین علیه السلام از حیث انکار اولوهیت خدا هیچ فرقی ندارد و انکار اولوهیت خدا یکی از موجبات کفر است.

و فرقه‌ای دیگر گویند اولوهیت خدا را اقرار و اعتراف دارند و لیکن عقیده دارند امور راجعه به تشریع و تکوین کلا با امیرالمؤمنین و یا امام دیگری می‌باشد، گویند او است زنده کننده و میراننده و خالق و رازق، با انبیاء گذشته سرّا بوده و تأیید می‌کرده و بانبی اکرم صلی الله علیه و آله جهر و کار تشریع و تکوین در دست امیرالمؤمنین است.

این عقیده اگر چه باطل است واقعا و بر خلاف حقیقت، به جهت این که قرآن و آیات کریمه اش دلالت دارد بر این که امور راجعه به تکوین و تشریع کلا در دست خود خداوند سبحانه می‌باشد، ولی از جمله موجبات کفر نیست (یعنی چون اولوهیت

خدا را انکار نمی نمایند و همه باطل ها کفرآور نیست لذا نمی شود حکم کرد کافر و نجس هستند) بلی این اعتقاد همان تفویض و در معنی این است که مانند بعضی شاهان و ممکت دارها که تدبیر امور را به دست وزیر یا نائب خود سپرده، خود را منعل و بر کنار نگه می دارد، خدا هم کار تکوین و تشریع را به دیگری تفویض و خود را کنار کشیده است چنان که در شعرهای عربی و فارسی زیاد می شود دید که شعراء بعضی از این قبیل مطالب را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهند، و این خود انکار ضروری است، زیرا که امور راجعه به تکوین و تشریع مختص به خدا می باشد بالضروره، فعلی هذا حکم به کفر این فرقه مثل حکم به کفر منکر ضروری است.

حسب سؤال و تقاضای جناب آقای شیخ علیحسین رضائی قوچانی تحریر گردید فی ۲۰ شهر ذیقعد ۱۳۹۱ مطابق با ۱۳۵۰/۱۰/۱۸

الاحقر عبدالحمید موسوی ماکوئی نماینده حضرت آیت الله خویی در تهران
به نمایندگی از طرف مقلدین حضرت آیت الله علامه خویی در قوچان الاحقر علیحسین رضائی^۱

البته این اطلاعیه از طرف آیت الله خویی این چنین تکذیب شد. * بسمه تعالی شأنه بر کافه مؤمنین مخفی و پوشیده نماند این که اخیر مسموع شده که نشریه‌هایی به عنوان نفی ولایت تکوینی و تشریعی صادر شده و به کتاب تنقیح که تقریر بحث ما است نسبت داده‌اند ناشرین آنها مغرض و نشریه‌ها ربطی به ما ندارد و بدین وسیله تکذیب می‌شود. و هر کس خواسته باشد مطلب را دست بیاورد به کتاب مذکور مراجعه نماید.

الخوئی به تاریخ ۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۹۲ تحریر شد.^۱

صرف نظر از این تکذیبیه، در این اطلاعیه خیانت‌های متعددی صورت گرفته است. از جمله، عنوان پیش از متن، به شکلی انتخاب شده که نتیجه و مقصود وهابیون را تداعی می‌کند.

در ترجمه عباراتها نیز همین شیوه اعمال شده است. برخی از بخش‌های ترجمه عین جملات آیت الله خویی نیست.

خیانت دیگر در مورد انکار ضروری است که آیت الله خویی آن را بر دو مبنا تطبیق داده ولی در این اطلاعیه به شکل جزمی حکم به کفر منکر ضروری شده است.

خیانت مهم دیگر این است که در این اطلاعیه دو قسم از غلات

آورده شده، اما آیت الله خویی به قسم سومی تصریح کرده، که اتفاقاً همین طائفه بیشتر مورد ابتلا است، ولی این قسم در اطلاعیه یاد شده عامدانه حذف شده است. به عبارتهای حذف شده توجه کنید:

❖ کفر دسته دوم مبتنی است بر آن چه پیش از این گفتیم که عبارت بود از این که آیا انکار ضروری، مطلقاً موجب کفر است یا این که هنگامی که به تکذیب پیامبر برگردد موجب کفر می‌گردد؟ همچون زمانی که عالم باشد به این که آن چه انکار می‌کند به ضرورت از دین ثابت شده است، پس بر مبنای اول (یعنی انکار ضروری مطلقاً موجب کفر است) حکم به کفر او می‌کنیم و اما بنا بر مبنای دوم (یعنی انکار ضروری در صورتی موجب کفر است که مستلزم تکذیب پیامبر باشد، در این صورت) تفصیل می‌دهیم میان ۱- کسی که از ناحیه برخی ادعیه و غیر آن که ظاهر در تفویض است، شبهه برایش حاصل شده و اعتقاد پیدا کرده که این امور به ائمه تفویض شده است، بدون این که این شخص بداند این امور مختص به خداست، و میان ۲- کسی که با علم به این که آن چه اعتقاد دارد به ضرورت دین خلافتش ثابت شده، به این امر اعتقاد پیدا کرده است.

(طبق مبنای دوم در انکار ضروری) در صورت دوم حکم به کفرش می‌شود، ولی در صورت اول نه.

این حکم دو گروه از غلات.

گروه سوم از غلات کسانی هستند که اعتقاد به ربوبیت امیرالمؤمنین و اعتقاد به تفویض امور به آن حضرت ندارند و همانا معتقد هستند آن حضرت و دیگر ائمه و الیان امر هستند و آنان عامل از طرف خدا هستند و آنان گرامی ترین مخلوقین نزد خدا هستند پس از این جهت رزق و خلق و مانند آن را به آنان نسبت می دهند، نه به این معنی که حقیقتا استناد می دهد، زیرا او معتقد است که عامل در این امور حقیقتا خداست، بلکه استناد این امور مانند استناد موت به ملک الموت و باران به فرشته باران و زنده کردن به عیسی علیه السلام است، همچنان که در کتاب عزیز قرآن این چنین وارد شده است «و من زنده می کنم مردگان را به اذن خداوند» و غیر این موارد از مواردی که فعلی از افعال خداوند سبب آن به شکلی به عاملین او استناد داده شده است.

و مانند این گونه اعتقاد کفرآور نیست و انکار ضروری هم نیست. این قسم از اقسام غلو شمرده شده، مانند آن چه صدوق از استادش ابن ولید نقل کرده که نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله اول درجه

غلو است.^۱

غلو به این معنی از چیزهایی است که محذوری در آن نیست بلکه [با توجه به ادله موجود] فی الجمله چاره‌ای جز التزام به آن نیست.

طرح این گونه مطالب علمی میان عموم مردم، مسلماً ایجاد شبهه می‌کند، تا چه رسد به این که در نقل آن خیانت هم بشود. با توجه به این که عموم مردم که از فهم لازم برای درک این گونه مطالب برخوردار نیستند، شیخ عبدالله به صورت مکتوب از علمای مشهد درخواست توضیح کرد تا شاید توضیح آنان شبهه عوام را برطرف کند و شیادی وهابیون را خنثی نماید.

*** بسمه تعالی ۱۳۵۱/۱/۵

جمعی از مؤمنین امضاء کنندگان ذیل راجع به رفع اختلاف شهرستان قوچان این جور صلاح دانستند چند نفر از مؤمنین شهر قوچان خدمت حضرت بندگان آیت الله العظمی آقای دامغانی و خدمت جناب مستطاب آیت الله العظمی آقای میرزا جواد تهرانی مشرف شوند و التئیح میرزا علی غروی که از شاگردان حضرت آیت الله العظمی جناب آقای خویی دام بقائه هستند کتاب

(۱) در جای خودش تحقیق شده است که نفی سهو از پیامبر ﷺ مستند به ادله و برهانی است.

مذکور را حضور مقدس آقایان [مطرح کنند] و هر چه نظریه دادند راجع به ثبوت ولایت تکوینی یا نفی ولایت تکوینی ائمه اطهار و طرفین اختلاف را کنار گذاشته و کسبه مردم این شهر را از کار کاسبی نیندازد.

عبدالله ابراهیمی، براتعلی حسین زاده و چند امضاء بریده شده دیگر.^۱

در میان اسناد باقی مانده سندی در دست نیست که نشان دهد نتیجه این اقدام چه شده است.

اکیدا باید توجه داشت که مباحث اعتقادی در جای خودش به خوبی بیان شده و به دقت مستدل گردیده است. اما استشهاد به آنها در لابلای فروع فقهی، ممکن است چندان دقیق نباشد. این گونه تسامحات هرگز و هرگز به معنی این نیست که این بزرگان به ولایت تکوینی معصومین علیهم السلام اعتقادی نداشته‌اند.

اما فعلا در صدد نقل تاریخ هستیم، ان شاء الله در بخش «ولایت تشریعی و تکوینی» به اشارات آیت الله خویی خواهیم پرداخت، به خصوص قید انزال در طایفه دوم و نیز زنده کردن مردگان توسط

حضرت عیسی، اشاره به نکات کلیدی مهمی دارد.^۱

حاج شیخ ذبیح الله مکرر می فرمود:

✱* بعد از فتنه وهابیت قوچان، در جلسه ای آقای خوبی با «یا علی» گفتن از جایش برخاست. برخی به طنز گفتند آقا یا علی نگویید شرک است! برخی دیگر به شوخی ادامه دادند که مقصود ایشان علی عظیم از صفات خداوند است. آقای خوبی چیزی نفرمود اما بار دیگر که از جایش برخاست، بلند فرمود یا علی بن ابی طالب! همه خندیدند.

در بازی کثیف برقی و جلالی، نقش دیگران نیز اندک نبوده است. برخی از این نمونه ها در بخش نامه ها خواهد آمد. آن چه گذشت بخش اندکی از شیادی های برقی و جلالی بود که مستندات آن باقی مانده است.

اوج فتنه وهابیت

شیطنت های برقی، شهرت طلبی جلالی، حمایت ساواک و پول عربستان، کار جلالی را به جایی رساند که تقریباً تمام شهر دچار انحراف شدند.

(۱) به ضمیمه سوم مراجعه نمایید.

جلالی با بی سوادیش رساله چاپ کرد و نماز جمعه اقامه کرد. فتنه آن چنان بالا گرفت که انکار فضائل و مقامات معصومین علیهم السلام، باب شد و برخی از این که تا کنون دشمنان اهل بیت علیهم السلام را لعن می کرده اند استغفار کردند.

البته مسئله به انحراف مردم تمام نشد، بلکه انواع فشارها بر شیخ عبدالله و بر خنشی کردن تلاش های او هم اوج می گرفت:

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

✽ شیخ عبدالله گفت یک روز بقالی مرا صدا کرد که بیا اینجا، وقتی رفتم به من سفارش کرد حاج شیخ از این کار دست بکش، با جلالی مخالفت نکن.

شیخ عبدالله فرمود درد اینجا است که بقال ماست فروش دزد به من می گوید از این راه دست بکش.

بعضی از وهابی ها سر چهارراه نزدیک مسجدی که شیخ عبدالله در آن نماز می خواند می ایستادند و به مردم می گفتند به این شیخ اقتدا نکنید که او مشرک است.

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

✽ ایشان به چه زحمتی قوچان را به حال اول برگرداند، در قوچان حدود ۱۰ تا ۱۵ نفر بیشتر پایدار نماندند، نه خواب داشت نه استراحت داشت، نه زندگی داشت، ساواک تنها که نبود، جلالی

از یک طرف، حاج احمد پزشک از یک طرف، برادر احمد پزشک مثل یک شمر بود.

✱ شیخ عبدالله در زمان شدت وهابیت در فشار و شکنجه بود، حتی فرصت غذا خوردن نداشت. رئیس شهربانی از یک طرف احضار می کرد، احمد پزشک رئیس بیمارستان از یک طرف، حاج آقا می گفت این شخص بیشتر از همه اذیت می کند. والدہ مکرمه نگارنده می فرمود:

✱ گاهی چهل روز او را سر سفره نمی دیدیم. همیشه هنگام غذا مهمان داشتیم و با مهمانها غذا می خورد، بعد هم در اتاق خصوصی استراحت می کرد و از همانجا سراغ کارهایش می رفت. شیخ عبدالله در راه دفاع از ولایت اهل بیت علیهم السلام از هیچ ابزاری دریغ نکرد؛ به یک نمونه توجه کنید:

حاج محمدرضا ابراهیمی نژاد:

✱ استاندار مشهد در اوایل طلبگی با شیخ عبدالله هم اتاق بود. شیخ عبدالله بعد از قضیه برقی رفت مشهد پیش استاندار، استاندار پیغامی برای جلالی فرستاد که اگر من به قوچان بیایم راه فرار نداری، نمی دانی از کدام دروازه فرار کنی، چرا شیخ عبدالله را اذیت می کنی؟

البته استاندار آدم خوبی نبود، این نامه را هم به خاطر هم اتاقی بودن نوشت.

دفاع تمام قد ساواک از وهابیت قوچان

گذشت که پیش از غائله برقعی، جلالی کاملاً سرسپرده ساواک شده بود.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** این حمایت ساواک همچنان ادامه داشت تا اینکه جریان برقعی پیش آمد، چون ساواک به او قول داده بود، از او حمایت می‌کرد و جلو منبری‌هایی را که ما از مشهد می‌آوردیم، می‌گرفت. این قضیه اول سیاسی نبود، اما جلالی بعد برای کوبیدن حاج شیخ ذبیح‌الله و شیخ عبدالله از ساواک استفاده کرد و از ساواک خواست که منبرهای ما را تعطیل کنند، لذا هر چی منبری از مشهد می‌آوردیم نمی‌گذاشتند منبر برود.

اما شیخ عبدالله از هر جهت در نقطه مقابل جلالی بود. علل مختلفی باعث شد که شیخ عبدالله در چشم ساواک منفور باشد. یک نمونه آن جریانی است که مثل توپ در قوچان پیچید. آقای جمشیدی از فرهنگیان متدین و فعال قوچان که خود از نزدیک شاهد این جریان بوده این چنین نقل می‌کند:

*** از جمله خاطره‌های به یادماندنی من، مربوط به مجلس تودیع یکی از درجه‌داران قوچان به نام رحیمی بود. وی رئیس فروشگاه ارتش بود. آدم مذهبی بود و با روحانیت ارتباط داشت. به لحاظ

رفاقتی که با شیخ عبدالله داشت ایشان را هم به مجلس تودیعش دعوت کرده بود.

شیخ عبدالله به بنده امر فرمود که به اتفاق در مجلس تودیع شرکت کنیم. مجلس در سالن دبیرستان تربیت بود. ما کمی دیر رسیدیم. وقتی وارد مجلس شدیم دیدیم اکثر مدعوین حاضرند، از جمله رییس شهربانی، رییس ساواک، و... خلاصه همه افراد برجسته‌ی شهر و به علاوه یک عده از دوستان این افسر.

به اتفاق شیخ عبدالله در صندلی‌های جلو که خالی بود، کنار هم نشستیم. طبق مراسم آن زمان چنین مجالسی با سرود شاهنشاهی رسمیت پیدا می‌کرد. طبق رسومات هم هنگام سرود شاهنشاهی باید همگی می‌ایستادند و کسی جرأت مخالفت نداشت. اما هنگام نواختن سرود شاهنشاهی، شیخ عبدالله همچنان سر جای خودشان نشستند و بلند نشدند.

بلافاصله زمزمه‌های اعتراض شروع شد، خودم می‌شنیدم که رییس ساواک، رییس شهربانی و دیگر مسئولین حاضر، همگی شروع به تق زدن کردند.

وقتی سرود تمام شد و سخنرانی آغاز شد، شیخ عبدالله به من اشاره کردند و فرمودند که من از وسط مجلس بلند می‌شوم و می‌روم، ولی تو تا آخر مجلس سر جاییت بنشین. من نشستم و ایشان از وسط مجلس بلند شدند و رفتند.

بعد از ختم مجلس، عده‌ای با صدای بلند ناراحتی شان را ابراز می‌کردند که چرا شیخ عبدالله به شخص شاه توهین کرده است. مجلس تمام شد و ما هم حرکت کردیم و بیرون آمدیم. یکی دو روز از این جریان گذشت، با شیخ عبدالله دو نفری به سمت خانه ایشان تا در منزل رفتیم.

پرسیدم که چرا از وسط مجلس بلند شدید؟ گفتند: می‌دانستم به خاطر این که من از جایم بلند نشدم اینها خواه ناخواه از خودشان یک واکنشی نشان می‌دادند و حرفی می‌زنند که به شأن روحانیت لطمه می‌زند. من از خودم که نترسیدم، از این ترسیدم به کسوت روحانیت صدمه‌ای بخورد. لذا از وسط مجلس بلند شدم.

بعد گفتم حاج آقا کار شما در آن مجلس کار درستی بود، ولی خیلی خطرناک است. اگر با شما برخوردی کردند چه می‌کنید؟! ایشان خیلی راحت لبخندی زدند و گفتند شما ناراحت نباش، من خودم جواب اینها را دارم بدهم.

آشیخ مهدی ابراهیمی نژاد:

❖ یکی از دوستان شیخ عبدالله که سِمَت دولتی داشت از قوچان منتقل شده بود، برایش مراسم تودیع گرفته بودند، معلوم بود که همه مقامات دولتی دعوت شده بودند، به لحاظ دوستی با شیخ عبدالله، ایشان را هم دعوت کرده بود، طبق رسم سرود شاهنشاهی

نواخته شد همه ایستادند، اما شیخ عبدالله همچنان روی صندلی نشسته بود.

قضیه خیلی بیخ پیدا کرد، اهانت به شاه آن هم در حضور رؤسای شهر مثل رئیس شهربانی و ساواک و... مخصمه بزرگی شده بود. حاج مهدی عبدالزاده:

*کسی از دوستان حاج شیخ که آدم درستی بود مراسم تودیع داشت، ایشان هم رفته بود، در افتتاح جلسه سرود شاهنشاهی که شروع شده بود، ایشان بلند نشده بود، افخمی و... (از عوامل مذهبی ساواک) گفتند که این نمی آمد بهتر بود! این چه آمدنی بود؟!

خود شیخ عبدالله با تعبیراتی که من آخوند مسائل شرعی هستم و این چیزها را بلد نیستم، برای دولتی ها عذر می آورد. حاج مهدی عبدالزاده:

*رئیس ساواک به کسی گفته بود نصف بیشتر قوچان مرید این شیخ است، ما از او خواسته ایم بیاید توی مجالس ما بنشیند، می گوید من بلد نیستم حرف بزنم، به او می گوییم آخوند، ما که نمی خواهیم حرف بزنی، فقط بیا بنشین، می گوید من آخوند مسائل شرعی هستم، این شیخ، ما را کشته است.

بعضی هم با روستایی بودن شیخ عبدالله و بلد نبودن عرفیات و

آدابِ شرکت در مراسم رسمی، رفع و رجوعش کردند.
از جمله حاج شیخ ذبیح‌الله در نامه‌ای به احمد پزشک این
چنین نوشت:

*** بسمه تعالی سرور محترم آقا احمد پزشکی دام عزه
بعد از سلام و تحیت می‌دانید و معلوم است که حاج آقای
ابراهیمی خیلی قلیل المعاشره و کم سخن و وارد جهات عرفی
نیستند. ورود ایشان در اجتماعات عرفی بی فایده است. اگر
چنانچه معظم له را برای بعضی از جلسات دعوت نمودند
جناب‌عالی آقای فرماندار وقت را ملاقات و ایشان را تبرئه بفرمایید،
مزید تشکر حقیر می‌شوید، مخصوصا حاج آقای والد را سلام
ابلاغ [نمایید].^۱

در جای جای سایر پرونده‌ها نام ایشان به عنوان شیخ متعصب
بی‌وطن دیده می‌شود.
متأسفانه پس از انقلاب اثری از پرونده قطور خود شیخ عبدالله
در ساواک دیده نشد.

البته بنده از عرف ساواک اطلاعی ندارم که پرونده‌های مختومه
را کجا بایگانی می‌کنند، اما به نقل افراد موثق در بحبوحه انقلاب

تمامی پرونده‌های ساواک از ساختمان اصلی آن به پادگان ارتش قوچان منتقل شد و در همان بخش کوره کاغذ سوزی بوده و سربازی مسئول سوزاندن پرونده‌ها (ی خاص یا همه آنها) بوده است، علاوه بر این پس از انقلاب نیز مدتی این پرونده‌ها در اختیار یکی عوامل پنهان ساواک بوده است:

حاج مهدی عبدالزاده:

*** مهدوی نامی که از ساواکی‌های پنهان بود، بعد عضو شورای انقلاب شهر شد، پرونده‌ها زیر دست او بود، او بسیاری از پرونده‌ها را از جمله پرونده خودش از بین برد، اما بعد اسمش از پرونده‌های تهران در آمد.

به هر حال اگر پرونده شیخ عبدالله به ما می‌رسید بسیاری از زوایای تاریک فتنه و هابیت نیز آشکار می‌شد. اینک بد نیست از بعضی از تعبیرات ساواک در رابطه با شیخ عبدالله و جلالی که در لابلای تنها یک گزارش آمده مطلع شویم:

*** ۱. گزارشات شماره... حاکی از این است که شیخ بی وطن و متعصبی مانند شیخ عبدالله ابراهیمی نژاد تا آخر عمر به هیچ وجه حاضر نشد که در مسیر مثبت (شاهدوستی و وطن پرستی) خود را توجیه نماید.

۲. گزارشات شماره... همگی حاکی است پس از تذکراتی که در

چند سال قبل [به] وسیله رئیس فعلی این ساواک به سید جلال جلالی داده شد مشار الیه خود را توجیه و در تمام مواقعی که روی منبر می‌رود از هر گونه توضیح درباره موقعیت کشور و به خصوص انقلاب سفید شاه و مردم و تمجید و ستایش از رهبر عالی قدر کشور شاهنشاه آریامهر کوتاهی نمی‌نماید.

۳. پس با توجه به دو ماده فوق اختلافاتی بین شیخ متعصب و بی‌وطن و سید جلالی در محل، خود به خود به وجود آمد (شیخ عبدالله خارج از مسیر و سید جلالی در مسیر)....^۱

این سند از جهات متعدد قابل درنگ جدی است. لذا در بخش ضمائم مختصری آن را تحلیل می‌کنیم.

آن چه در اینجا مهم است این است که تنها همین سند برای آشکار کردن نقش ساواک در فتنه وهابیت کافی است. اما آنچه شایسته تحقیق بیشتر است نقطه آغاز دخالت ساواک است؟
حاج مهدی عبدالزاده:

*** جریان ولایت تکوینی سیاسی نبود، جلالی از دولت کمک خواست و بعد سیاسی شد.

ساواک دنبال فرصت می‌گشت که بین علما اختلاف بیندازد و نگذارد اینها متحد بشوند، سید محمد کاهانی فقط مأموریتش در

قوچان این بود که بین علما اختلاف بیندازد، از این جهت از برقی حمایت کرد.

جلالی متوسل به ساواک شد چون او سر سپرده بود. ساواک هم اختلاف می‌خواست، این بود که ساواک منبری‌های مشهد را تعطیل کرد، ما حق منبری آوردن هم نداشتیم.

*** از مشهد که منبری نمی‌گذاشتند بیاید، ماه رمضان از تهران طلبه‌ای را فرستادند مسجد، شب دوازدهم یا سیزدهم منبرش را تعطیل کردند.

شیخ عبدالله جلسه تفسیرش را سر قبر آقا نجفی تعطیل کرد تا طلبه تهرانی که برای تبلیغ آمده بود، به عنوان تفسیر روی زمین نشسته و صحبت کند. شبهای احیا که شد همین صحبت نشسته مبلغ را هم ساواک تعطیل کرد.

فکر می‌کنم مصادف بود با مجالسی برای سلامتی شاه، ساواک می‌گفت حاج شیخ بیاید یک ساعت در مجلس ما بنشیند، چه اشکال دارد؟!

برخی از افراد ساده لوح تحت تأثیر عوامل ساواک قرار می‌گرفتند و می‌گفتند اگر شیخ عبدالله یک قدم به مجالس آنها بیاید، چرا آنها منبر ما را تعطیل کنند؟ این افراد ساده به حاج شیخ می‌گفتند اینها راست می‌گویند. چرا در مجالس آنها شرکت نمی‌کنی؟!

*** سه نفر از عوامل علنی ساواک بودند که خودشان میان

مذهبیون جا زده بودند، افخمی و مقدس و مرغزاری.

البته در میان ما یک عده ساده لوح بودند که آقای افخمی به اینها میدان می داد و آنها اطلاعات را به او می دادند.

*** افخمی و مقدس می گفتند اگر حاج شیخ یک قدم بیاید طرف ساواک، ما عوامل حکومت راده قدم می آوریم طرف خودمان. *** یکی از مواردی که عوامل ساواک حتی مرا هم بازی دادند جریان زیر است:

یک وقت از تهران برایم جنس آمده بود و به شدت گرفتار بودم. حاجی ترابی آمد که یک جایی برویم، گفتم نماز نخوانده ام گفت همان جا می خوانی، گفتم کجا؟ گفت می فهمی، حاجی صفاران هم آمد، تاکسی سوار شدیم رفتیم منزل هاشمی مرغزاری، مقدس هم رسید، من مشغول نماز شدم که اینها دو تایی به ترکی شروع به جنگ زرگری کردند، چرا منبری ما را جلوگیری می کنند؟ در حالی که برقعی آزاد منبر می رود، برویم به رئیس شهربانی بگوییم اگر این آقا رفت منبر دو تا جوان حرف نامربوطی گفتند، بعد نگوئید اغتشاش راه انداخته اید، ترابی و حاج احمد هم گوش می دادند، تا من نماز را سلام دادم، گفتند خوب این آقا هم که نمازش را خواند، مقدس یک کمی دست مرا خوانده بود که بعضی از جاها قضیه را برایشان لوٹ می کنم، مجالی نداد که من حرف بزنم، گفتم برویم.

سر کوچه شهربانی که رسیدیم آقای سرداری پسر خاله‌ام را دیدم، کمی عقب کشیدم به او گفتم، من تا به حال در قضیه جلالی این اندازه خر نشده بودم، گفت چطور؟ گفتم وقت حرف زدن نیست، بروم بد است، نروم بد است.

رفتیم شهربانی، این نقشه بود قبلاً با رئیس شهربانی هماهنگ شده بود، این افراد پیش رئیس شهربانی همان حرفهای از پیش تعیین شده را تکرار کردند، او مأموری را صدا زد قیتاقلی! مگر من به تو نگفتم به جلالی بگو این سید را رد کند برود! گفت چشم، ما آمدیم بیرون.

بعد جلالی مرا دید گفت شنیده‌ام شهربانی رفته‌اید؟ به او هم گفتم تا به حال مثل آن روز خر نشده‌ام، گفت چطور؟ گفتم تو مثل قصاب ماهری می‌مانی یک کیلو استخوان رالای دو سیر گوشت پنهان می‌کنی، مطالب را در لفافه می‌گویی و اکثر مردم متوجه نمی‌شوند، اما برقی صریح صحبت می‌کند، الآن یک سال است که با توجه به منبری‌هایی که آیت‌الله میلانی فرستاده است مردم به شک افتاده‌اند، و حرفها را به دقت گوش می‌کنند، اگر برقی منبر می‌رفت به نفع ما بود.

جلالی لبخندی زد و رفت. [در واقع جلالی می‌خواست برقی که صریح صحبت می‌کند برود و خودش منافقانه همان راه برقی را ادامه دهد. حالا به صلاح دید ساواک یا به درخواست جلالی، این

امر توسط شهربانی انجام شد.]

✽✽ ساواک اختلاف را می‌خواست تا وقتی که اغتشاش نباشد، از نظر اختلاف اندازی نتیجه گرفتند، اما وقتی به اغتشاش می‌خواست برسد جلوگیری کردند، باز همین مقدس و هاشمی را پیش کردند، شیخ عبدالله را دعوت کردند منزل کسی، جلالی را هم دعوت کردند، فلاح معاون ساواک و رئیس شهربانی اینها را آشتی دادند و قرار شد از فردا شب طرفین با چند نفر از مریدهای داغشان پای منبر طرف مقابل بروند، اتفاقاً شب بعد چهارشنبه بود جلسه تفسیر منزل حاجی سیاح بود جلالی و بعضی از مریدانش آمدند، شیخ عبدالله صحبت‌هایش را مختصر کرد، بعد از تمام شدن تفسیر آنها رفتند مسجد ترکها، آنجا جلالی منبر می‌رفت، چند نفری گفتند برویم پای منبر جلالی، وقتی بلند شدند عمدا رفتیم دستشویی که با آنها نروم، وقتی برگشتم دیدم حاجی احمد صفاران و اطمینان و سیاح توی اتاق هستند، گفتند فلانی برویم، گفتیم شما بروید من می‌آیم. حاج شیخ هم نرفت.

صبح رئیس شهربانی مرا خواست، سرهنگ نصیری بود، طبق روال اول توپ می‌آمدند تا طرف جا بخورد، رئیس توپ آمد که نمی‌گذارند اینها متحد بشود، چرا شما نرفتی؟ گوش دادم صحبت‌هایش تمام بشود، بعد گفتم شیخ عبدالله مراد ماست و من هم مرید او هستم، اگر مراد به حرف مرید بکند به درد نمی‌خورد،

ایشان که نباید به حرف ما بکند، مطلبی که تشخیص می‌دهد انجام می‌دهد، بعد گفتم چرا من نگذارم اینها متحد شوند، جلالی ول نمی‌کند، قبل این حرفها و قبل از اقدام شما شیخ عبدالحسین اینجا بود، جلسه گرفتند آقایان را با عده زیادی بردند خانه، قرار شد که آقایان این اختلافات را ول کنند، و اگر بحث علمی است توی خودشان حل کنند، یک شب رفتند خانه شیخ براتعلی و یک شب خانه «ج» و... حتی جلسه یک شب خانه جلالی و یک شب خانه شیخ عبدالله بود، تا آخر ماه رمضان، جلالی شب آخر گفت شیخ عبدالحسین که جای خود دارد، اگر یک بچه طلبه‌ای مرا قانع کند من مرید او هستم، اما من قانع نشدم، باز مثل اول شد.

من چند تا شاگرد در مغازه‌ام دارم، یک جلسه را به زور می‌روم، نمی‌رسم هر دو جلسه را بروم.

رئیس شهربانی وقتی دید آن جور صحبتش اثر نمی‌کند به خواهش افتاد گفت مثل این که شما در شیخ عبدالله نفوذ دارید خواهش می‌کنم او را وادار کنید.

بعد تهدید هم کرد، گفت شما می‌دانید که قدرت داریم هر کاری را بکنیم.

برای این که دستش را رد کنم، گفتم می‌دانم، اما ایمان دارم که مسئولین ما بی‌مدرك کسی را اذیت نمی‌کنند. دست آخر گفتم

ما بیشتر از شما می خواهیم متحد باشیم.
بیرون که آمدم دیدم حاج احمد را هم خواسته اند، بعد معلوم شد
که این دوست ما آقای اطمینان فضولی کرده بود.
حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

*** شیخ عبدالله فرمود شبی جلسه ای خانه احمد پزشك برقرار
کردند، مرا هم خواسته بودند، وقتی رفتم دیدم جلالی هم آنجا
هست.

پزشك گفت شما دو نفر قوچان را خراب کرده اید باید تبعید
شوید؛ من متوجه شدم مقصود چیست، گفتم من قوچان را خراب
کرده ام، جلالی چرا تبعید شود؟ گفت: نه، او هم باید تبعید بشود؛
بعد گفتم حالا من بد هستم! حاج شیخ ذبیح الله و آیت الله میلانی
چه کرده اند که جلالی روی منبر به اینها فحش می دهد؟!
جلالی گفت دروغ می گوید.

حسین نامی رو به روی گاراج رحیمی مغازه ای داشت به نام
الکتریکی سعدی؛ به سفارش شیخ عبدالله این شخص منبر
جلالی را مخفیانه ضبط کرده بود، شیخ عبدالله سفارش کرده بود
نوار را پیش خود نگه دار، همان شب فرستادند دنبال آن آقا و
نوار را آورد.

وقتی نوار را گوش دادند، احمد پزشك به جلالی گفت من فکر
نمی کردم جسارت تو تا این حد باشد!

حاج مهدی عبدالزاده:

❖❖❖ افخمی (مهم‌ترین مأمور علنی ساواک) خیلی با بازاری‌ها گرم می‌گرفت، افراد را با عنوان حاج دادش و حاج بابا و... صدا می‌زد، اینها هم به او علاقمند شده بودند، روضه خیلی خوبی هم می‌خواند.

مواردی که حکم جلب شیخ عبدالله را داشت نمی‌خواست خودش به مسجد بیاید و مستقیماً حکم را ابلاغ کند. دو سه بار اول پیغام جلب حاج شیخ را به وسیله من رساند، در عین حال این مار خوش خط و خال را همه می‌شناختند.

یک روز بعد از نماز به من می‌گفت فلان ساعت با شیخ عبدالله به ساواک بیایید.

رفتیم، ایشان را به اتاقی بردند و مرا به اتاق دیگر، بار اول خیلی معطل شدم بعد گفتم با ما کاری ندارید؟ گفتند نه می‌خواهی بروی برو، دفعات بعد دیگر نمی‌ایستادم.

یک شب نمی‌دانم بار اول بود یا دوم، تا بعد از اذان صبح حاج شیخ نیامد، من توی کوچه قدم می‌زدم، چند بار هم در خانه ایشان آمدم و در زدم که حاج شیخ نیامده؟ گفتند نه، ایشان را خیلی اذیت می‌کردند، توهین بود، توپ بود.

دفعه آخر به رئیس ساواک گفته بود آقای «ح» می‌خواهی بکشی بکش، می‌خواهی تبعید کنی بکن.

گفته بود تو را بکشم که امامزاده درست کنم!
بالاخره دیدند که تهدیدها روی شیخ عبدالله اثری ندارد.

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

*** نیک پرور بعد از مرگ ایشان بلند بلند گریه می کرد و از قول
کسی نقل کرد که من در ساواک بودم، حاج آقا را خواستند، وقتی
ایشان وارد اتاق شد، رئیس ساواک هیچ اعتنایی نکرد، حتی
جواب سلام ایشان را هم نداد.

رئیس ساواک به شدت به ایشان توپید گفت حاجی اگر به
خودت رحم نمی کنی به بچه هایت رحم کن.

تا این را گفت ایشان دو دستی آنچنان به میز کوبیدند که مثل
گلوله صدا کرد، گفت تو چکار به بچه های من داری، کفیل
بچه های من خداست، من ائمه و قرآن را زیر پا بگذارم به خاطر
بچه هایم.

ما وحشت کردیم که الان ایشان را می کشند.

رئیس گفت من شما را تبعید می کنم.

ایشان گفت مسأله ای نیست، اینجا نه، مشهد، مشهد نه، بندر
عباس.

رئیس گفت شما را بفرستم بندرعباس امامزاده درست بشود؟!!

ایشان گفت خودت می دانی هر کار می خواهی بکن، اما از جانم
بیشتر چیزی نیست، جانم هم که در خطر باشد نمی توانم از ائمه

ﷺ بگذرم دنیا برای من ارزشی ندارد.

آقای غلامحسن حسنی:

✱ چندین بار بنده هم احضار شدم به ساواک و نصیحت‌های
کذایی به من می‌کردند.

یک بار کتک مفصلی هم در ساواک خوردم.

یک بار دیگر هم در خدمت مرحوم حاج شیخ عبدالله، آقای
حاجی حسین‌پور و حاجی صفاران احضار کردند.

این زمانی بود که رئیس کل ساواک ایران از تهران آمده بود.
نمی‌دانم برای تصاحب زمین‌های شجاع الدوله آمده بود یا برای
همین قضیه وهابیت.

هر چه بود ما سه چهار نفر را احضار کرده بودند. رئیس ساواک اول
یک مقدار تشر آمد و بعد ملایم شد و با زبان نصیحت گفت قسم
به جقه‌ی شاهنشاهی^۱ که شما پا روی دم ما نگذارید ما هم کار به
شما نداریم.

اما مهم بعدش بود که چرخ را بست به عالم تشیع و گفت که
شیعه یک پدیده است، تشیع پدیده است و اصلی ندارد و...!!!
ضمناً چایی هم آورده بودند و خودش زهر مار می‌کرد و به ما
تعارف می‌کرد.

(۱) جقه یا جغه تاج و افسر پادشاهی

حرف‌هایش را که گفت. من گفتم فلانی اجازه می‌دهید من هم یک کلمه حرف بزنم؟! این که شما گفتید شیعه یک پدیده است و اصل و اساسی ندارد، درست نیست.

اصل و اصالت‌مان قرآن است و قرآن تصریح می‌کند به کلمه تشیع.

برگشت نگاه تندی کرد و گفت کجای قرآن نوشته است؟

گفتم آیه‌ی شریفه‌ای که می‌فرماید «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»^۱.

محکوم که شد، از شدت خشم چهره‌اش سیاه شد و حرف زدن هم یادش رفت.

چند ثانیه‌ای سکوت در مجلس حاکم شد. بعد عذر ما را خواستند و ما از اداره ساواک بیرون آمدیم.

وقتی بیرون آمدیم مرحوم آقای شیخ عبدالله تحسین کرد و گفت من اگر این آیه هم یادم بود، نمی‌خواستم چیزی بگویم. خوب گفتم، خوب حرفش را به دهانش کوبیدی که حرف زدن هم فراموشش شد.

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

* حاج شیخ ذبیح‌الله با عده زیادی از مشهد برای شرکت در مجلس تحریم به قوچان آمدند، آقای محقق منبری بود، مثانی رئیس سواک هم در مجلس شرکت کرد. اما خوشحالی فراوان از

مرگ شیخ عبدالله در چهره‌اش دیده می‌شد.

حاج باقر ذبیحی:

✱ آقای وائلی منبری قوچانی که قبلاً اسمش زارعی بود، از روستاهای نزدیک قوچان است، از آنهایی بود که توی دستگاه آن زمان مقرب الخاقان بود، بعد از انقلاب خدا خیلی به او رحم کرد، آدم خیلی زرنگی بود، منبر بسیار عالی هم داشت، یک بار هم نجف آمد، وارد شد بر حجره ما و اخوی، قصه‌های این آقا سر درازی دارد.

آنی که مربوط به موضوع برقی می‌شود، این است ایشان از تهران به مشهد و به مغازه ما آمد، صحبت جلالی شد، گفت رفتم قوچان پدرش را درمی‌آورم.

بعد هم در مکتب جعفری منبر خوبی رفت، البته بعد از تعریف از شاه و...، ایشان چند روزی قوچان ماند بعد آمد مغازه ما که برود تهران. وقتی که آمد گفت به پدرت [آشیخ ذبیح‌الله] هم بگو با این شخص در نیفتد که خیلی خطرناک است، تمام مقامات دولتی با این خوبند و من هم خیلی از این منبر پشیمان شدم که علیه او صحبت کردم.

حاج مهدی عبدالزاده:

✱ با حمایت ساواک جلالی شیر شده بود. جلو منبری‌های ما را هم گرفته بودند.

نمی دانم چه شده بود که رئیس ساواک مشهد به رییس ساواک قوچان نوشته بود تو از جلالی خیلی طرفداری کردی و زیاده روی کردی در بزرگ کردن او، رویه ات را عوض کن.

ساواک قوچان در جواب نوشته بود که شما این منطقه را به ما سپرده اید، من صلاح می دانم این جوری باشد و باید این جوری باشد. حالا دقیق یادم نیست که این را هم گفته اگر این روش را نمی خواهید من را بردارید.^۱

احضارهای مکرر ساواک قوچان و استان برای شیخ عبدالله همچنان ادامه داشت. علاوه بر این ساواک با فرستادن ایادیش، سعی در شکستن مقاومت شیخ عبدالله داشت. اما این سنگر شکسته نشد.

عربستان، پشت پرده وهابیت قوچان

جلالی علاوه بر پشتیبانی ساواک، از عربستان هم تأمین مالی می شد.

حاج باقر ابراهیمی نژاد:

*** یک وقتی یکی از کارمندان بانک به منزل ما آمده بود و کاغذهای رنگی را به پدرم شیخ عبدالله نشان می داد و صحبت از

(۱) ناقل پس از انقلاب به برخی از اسناد ساواک دسترسی داشته است. سند ساواک هم

که در بخش اسناد ذکر می شود بر همین امر تأکید می کند.

واریز پول برای جلالی می‌کرد.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** در پرونده‌های ساواک آمده بود که از سعودی برای برقی پول

می‌آید و به جلالی هم می‌دهد.

شواهد قطعی دال بر ارتباط ابوالفضل برقی با عربستان وجود دارد. اما از تاریخ دقیق آغاز این ارتباط و نیز چگونگی آن اطلاعی نداریم.

در اوائل انقلاب نقل شد که برخی از اسناد، حاکی از پشتیبانی عربستان از سه نفر است: ابوالفضل برقی، محمد جواد غروی اصفهانی و....

حاج باقر ذبیحی:

*** بعد از کشتار مکه در سال ۱۳۶۶ شمسی، جوانها کنسول

سعودی را چند ساعت تسخیر کردند و اسناد کنسول سعودی در ایران به دست سپاه افتاد.

در همین ایام آقایان... پیش من آمدند که خبر داری جلالی کجاست؟... این آقایان برایم توضیح دادند که علت تعقیب جلالی این است در اسناد سفارت عربستان آمده که وجهی از عربستان برای برقی می‌آمده است. در همان سند تعیین می‌شده که سهم کل قوچان چقدر است و به سهم جلالی و تک تک مریدانش جداگانه در

همان سند تصریح شده بود.

برای همین آمده بودند تا مجدداً دستگیرش کنند.

آقایان حاج صادق ذبیحی و شیخ «ک» و کاهانی نقل کردند:

*** ما دسته جمعی به تهران رفتیم. برقی را دیدیم. او ما را به شام دعوت کرد. وقتی وارد خانه او که شدیم دیدیم چند مهمان سعودی دارد. با آنها صحبت‌هایی داشت که ما سر در نیاوردیم اما آنها شام نماندند.

کاهانی با برقی حرفش شده و بحث کرد. وقتی از خانه او بیرون آمدند، میان آنها اختلاف افتاد. «ک» از برقی دفاع می‌کرد و ذبیحی و کاهانی مخالفت می‌کردند. اختلافشان بالا گرفت «ک» قهر کرد و از بقیه جدا شد. مقداری رفت دو مرتبه پشیمان شد برگشت.

گزارش‌های یاد شده نشان می‌دهد که دفاع تمام قد ساواک قوچان از جلالی، آن هم همراه با پشتیبانی مالی عربستان، بسیار پیچیده بوده است.

یکی از این پیچیدگی‌ها انکار ساواک قوچان نسبت به پشتیبانی مالی عربستان از برقی و جلالی است. در یکی از اسناد ساواک که در ادامه ذکر می‌کنیم این چنین آمده بود:

*** ارسال وجه از طرف برقی و یا هر طبقه‌ای برای جلالی که

نویسنده بی اطلاع رقم فوق العاده زیادی را تعیین نموده کاملاً بی اساس است و سوابق بانکی چنین ارقامی را نشان نمی دهد....^۱ آیا پذیرفتنی است که ساواک از چنین موضوع آشکاری بی اطلاع باشد؟!

یا این که مسئله عمیق تر از اینهاست! به خصوص اگر دفاع رئیس ساواک از وهابیت را هم در کنار انکار پشتیبانی مالی ببینیم. پیش از این گذشت: * [رئیس ساواک] چرخ را بست به عالم تشیع و گفت که شیعه یک پدیده است، تشیع پدیده است و اصلی ندارد و...!!!

وهابیت قوچان، مولود نامشروع

تردیدی نیست که نادانی مردم بستر اصلی به ثمر رسیدن حسادت و عقده ریاست طلبی جلالی گردید. تردیدی هم نیست که آخوندهای بی علم و ایمان نیز هیزم فتنه وهابیت را بیشتر کردند. تردیدی هم نیست که شگردهای شیادانه برقعی و جلالی در پیشبرد این فتنه مؤثر بود. اما...

• اگر دفاع تمام قد ساواک از جلالی نبود...

• و اگر حمایت مالی عربستان از برقی نبود...

• آیا آتش این فتنه شعله‌ور می‌گردید؟!

برخی از حمایت‌های ساواک از جلالی گذشت. اما جالب است که بدانید خود برقی از سال‌ها پیش مورد حمایت دولت بود. شخصیت برقی گواه خوبی برای شناخت شخصیت نوچه‌اش جلالی است.

در بخش اسناد ساواک از قول برخی افراد مطلع به این نکات برخورد می‌کنیم:

آشکار شدن انحراف برقی در سال ۱۳۴۵ شمسی
تشکیلات سرّی دولت علیه روحانیت با عَلم کردن برقی برای
شرکت در انتخابات تا از طریق مجلس بتوانند روحانیت را
بکوبند....^۱

ارتباط برقی با بهائیان...^۲

تقدیرنامه دربار از ابوالفضل برقی به خاطر انتشار کتاب عقل و
دین و همکاری شهربانی و ارتش و دربار با برقی همانند شریعت

(۱) سند سوم از بخش ضمیمه اسناد ساواک

(۲) سند پنجم از بخش ضمیمه اسناد ساواک

سنگلچی...^۱

حقوق بگیری برقی و جمعی دیگر از عربستان...^۲

جلسات جمعی از وهابیون از جمله برقی برای ترویج وهابیت با
مرکزیت خانه شریعت سنگلچی...^۳

مطمئن آن چه به نگارنده رسیده اندکی از بسیار هم نیست. اما
با همین اندک می توان گفت:

• فتنه وهابیت قوچان مولود نامشروع ساواک و عربستان است.

نقش علما از اقدام مسئولانه تا تعلل یا إغفال شدگی

پیش از هر چیزی تأکید بر این نکته بایسته است که در این
بخش از نوشتار تنها در صدد ارایه مستندات تاریخی باقی مانده از
دوران فتنه قوچان هستیم. اما توضیح علمی بحث ولایت تکوینی و
تشریعی در ضمیمه سوم همین نوشتار خواهد آمد. ان شاء الله.

همچنان که در بخش اسناد خواهد آمد انحرافات برقی حداقل
از سال ۱۳۴۵ شمسی آشکار شده بود.

همچنین گذشت که حاج میرزا احمد کفایی از سابقه انحراف

(۱) سند نهم از بخش ضمیمه اسناد ساواک

(۲) سند هشتم و دهم از بخش ضمیمه اسناد ساواک

(۳) سند چهارم از بخش ضمیمه اسناد ساواک

برقعى آگاه بود. توجه كنيد:

پس از دستگيرى برقعى خدمت حاج ميرزا احمد كفائى رسيديم. ايشان پرسيد حاج شيخ ذبيح الله مى داند از برقعى دعوت كرديد؟ گفتم نه.

گفت مردم قوچان خوبند، خدا رحم كرد كه ساواك شر برقعى را از سر قوچان كم کرده است.

بعد حاج ميرزا احمد كفائى گفت يکى دو سال قبل برقعى در مدرسه ميرزا جعفر درس عقايد مى گفت، من [ميرزا احمد كفائى] گفتم مدرسه را ببندند تا برقعى درس نگويد.

خادم مدرسه گفت ميرزا جواد آقا و آقاى مرواريد سفارش کرده اند كه برقعى درس بگويد. با عصبانيت گفتم غلط کرده اند.^۱

اما شگرد برقعى براى نفوذ در ميان روحانيون، مبارزه با صوفيه و دراويش و نوشتن كتاب «التفتيش» در ردّ آنان بود. به همين علت هم رابطه علمائى مشهد با برقعى بسيار حسنه بود.

تا اين كه برقعى كتابهاى «عقل و دين» و «درسى از ولايت» را منتشر كرد و زمزمه هاى انحرافش شدت گرفت.

(۱) براى حفظ عبارت ناقل اين تعبير را آورديم. پيدااست كه آقاى نامبرده پس از روشن شدن انحراف برقعى عليه او موضع گرفتند.

اما برقی با توسل به دروغ صریح همچنان تلاش می کرد که خود را محبوب جامعه روحانیت جا بزند.

یک نمونه آن جریان منبر او در منزل حاج شیخ تبریزی است. پیش از این در بخشی از نقل غلامحسن حسنی این چنین گذشت: من همان روزی که حاج شیخ غلام حسین تبریزی روضه داشتند رفتم خدمت ایشان. از مرحوم شیخ غلام حسین تبریزی پرسیدم آقای برقی اینجا آمده؟ گفتند بله، گفتم شما به ایشان فرمودید منبر برونند؟ دو سه مرتبه فرمودند العیاذ بالله، العیاذ بالله!

خود برقی آقای مداح را از منبر پایین آورد و رفت منبر. اما وقتی شروع به صحبت کرد، مستمعین یکی یکی از خانه‌ی ما بیرون رفتند. من هم او را از منبر پایین کشیدم و او بیرون رفت.

گفتم حاج آقا همین؟! حقیقتاً همین طور بوده؟! گفت من چه داعی دارم به شما دروغ بگویم، گفتم آقا جان او دروغ گفته و دروغهایی به شما بسته. ایشان مرتب کلمه‌ی اعاذه بر زبان جاری کردند!

از جمله از شگردهای شیطان‌ی برقی جعل تأییدیه دروغین بود. یکی از مصادیق آن پخش تأیید برقی توسط آیت الله شریعتمدار بود. توجه کنید:

*** حضرت آیت الله العظمی جناب آقای آیت الله شریعتمداری

پس از تقدیم عرض سلام اخیرا کتابی به نام عقائد الشیعه منتشر شده است که امام و علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله را همه کاره جهان می دانیم به اذن او آیا این مطالب از عقاید شیعه است و دلیل عقل و نقل بر اثبات این مطلب داریم؟

جواب: همه کار جهان در دست خداوند متعال است امام علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله واسطه احکام الهی اند.^۱

آشیخ عبدالحسین واعظ زاده در یکی از نامه هایش به شیخ عبد الله می نویسد:

* و اما شریعتمداری رفتم پرسیدم از ایشان که آیا سرکار تأیید کرده او را؟ گفت: ابدآ تأیید نکردم و دروغ است.

پس به این آقایان [وهاپیون قوچان] بگوئید کدام [یک] از علما ایشان را تأیید کرده است؟^۲

بعضی از آقایان ساده لوح با همین شگردهای شیطانی برقعی فریب خوردند و برای او تأییدیه نوشتند.

از جمله کسانی که برقعی را تأیید کرد شیخ ذبیح الله محلاتی است. به اطلاعیه ایشان توجه کنید:

* نظریه حجة الاسلام آقای حاج شیخ ذبیح الله محلاتی

(۱) تصویر ۲۹

(۲) تصویر ۱۵

کتاب درسی از ولایت حجة الاسلام عالم عادل آقای برقی را خوانده‌ام، عقیده او صحیح است و ترویج وهابیت نمی‌کند. سخنان مردم تهمت به ایشان می‌باشد. اتقوا الله حتی ثقاته ایشان می‌فرماید این قبیل شعر درست نیست:

جهان اگر فنا شود علی فناش می‌کند* قیامت ار به پا شود علی به پاش می‌کند

بنده هم عرض می‌کنم این شعر درست نیست. امضاء محلاتی^۱ تأییدیه دومی نیز که از شیخ ذبیح‌الله محلاتی منتشر شده است:

❖ بسمه تعالی و له الحمد به عرض برادران دینی عموما و طلاب علوم دینی خصوصا می‌رسانم که به مصداق آیه شریفه «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۲ فردای قیامت از هر صغیره و کبیره از شما پرسش خواهد شد، پس بدون مطالعه تکلم نکنید، بالاخص کسانی که فهم آن را ندارند که ولایت تکوینی یعنی چه ولایت تشریعی یعنی چه.

گذشته از این که ایمان به ولایت تکوینی، نه از اصول دین ماست و نه از فروع دین ما است.

(۱) تصویر ۳۳

(۲) ق/۱۸

حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای برقی دام وجوده که تألیفات مفیده‌ای دارند و زیاده از ده سال است که حقیر با ایشان معاشرت دارم «ما رأیت منه عثرة و ما اطلعت منه ضلة» آیا سزاوار است که در هتک او پافشاری داشته باشید؟! همانا فرقه ضاله شیخیه شما را فریب ندهند ما مسلمانان امروز محاط شده‌ایم بین یهود و نصاری و وهابی و بابی و شیخی و صوفی، با این حال این چند نفر شیعه هم به جان همدیگر بیفتند و به تکفیر همدیگر قیام کنند. آیا پیامبر نفرمود: «الصالحون لله الطالحون لی»؟! خلاصه کلام هتک آقای برقی بیشتر خونینی است که بر رگ جان خود می‌خلانیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ».^۱ به تاریخ ۱۳۴۹/۵/۲۴ الاحقر ذبیح‌الله محلاتی.^۲

در توضیح اطلاعیه ذبیح‌الله محلاتی لازم است بخش‌هایی از نامه‌های آشیخ عبدالحسین واعظ‌زاده را بیاوریم:

*** آن جا [خانه شیخ ذبیح‌الله محلاتی] رفتم برای تحقیق از قضیه اعلامیه بنمایم.

[محلاتی] گفت این قبل از قضایای میلانی بوده است و نظر به

(۱) آل عمران/۱۰۲

(۲) تصویر ۳۴

ایشان نداشتم، مال پارسال است.
و علی ای حال خواستم حالی کنم او را، او هم درست حالی
نمی شود واقع را.
آدم ساده ای است، توجیه می کند و می گوید نزاع تان لفظی است.^۱
* و آقای محلاتی گفتند: بنده چون بعضی آقایان شهادت داده
بودند به این که منحرف نیست، من قبل از قضیه آقای میلانی،
پارسال چند کلمه ای گفتم او را نوشتند.
و الا بنده در بعضی تألیفات بسیار مدح کردم از ایشان [آقای
میلانی]^۲

یکی دیگر از شواهد این امر، انتشار تأییدیه ای از شیخ علی
مشکینی (پسر صاحب حاشیه بر کفایه) است.
* نظریه حجة الاسلام آقای مشکینی نجفی
اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را
مطالعه نمودم و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و
منطق دین است خرسند شدم. امضاء علی مشکینی.^۳
آقای غلامحسن حسینی:

(۱) تصویر ۱۴

(۲) تصویر ۱۵

(۳) تصویر ۳۳

*** تقریظ بر کتاب عقل و دین برقعی که به نام مشکینی است مربوط به پسر مشکینی صاحب حاشیه بر کفایه است. شیخ عبدالله به من گفت بروم تحقیق راجع به تقریظ. تبعید شده بود به مشهد، سراغش رفتم و او را روشن کردم، در زمان تبعید به مشهد تکذیبیه نوشت.

از جمله کسانی که برقعی را تأیید کرد سید وحیدالدین مرعشی است.

*** نظریه حجة الاسلام علامه آقای سید وحیدالدین مرعشی نجفی

بسمه تعالی حضرت آقای علامه برقعی دامت افاضاته العالیه شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور «کتاب و تألیف شخص دلیل عقلش و آینه عقیده اش می باشد» و ایشان مطالب بسیار عالیه راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب عقل و دین و کتاب تراجم الرجال که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته اند و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملاً نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می کنند کوچکترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد «عاقلان دانند» وای به حال کسانی که این ذریه طاهره

ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افتراء شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه می‌زنند حق تعالی فرموده «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۱. خادم الشرع المبين سيد وحيدالدين مرعشي نجفی بتاريخ چهارم ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹.^۲

تأییدیه آقای وحیدالدين مرعشي واقعا سرتاسرش عجيب است. تنها به یک نکته اش اشاره می‌کنم تا اعتبار بقیه اش روشن گردد.

ایشان راجع به برقی می‌گوید: «از چند نفر مراجع تصدیق اجتهاد دارد». همین یک دروغ کافی است که بگوییم یا این تأییدیه از اساس جعلی است (مانند تأییدیه آقای شریعتمداری) یا نویسنده این تأییدیه از همه جایی خبر است.

در هر صورت از اسناد باقیمانده روشن می‌شود که برخی از علما به دلیل خوشبینی شدید به برقی، مورد اغفال و شیادی برقی قرار گرفتند و برقی را تأیید کردند. البته این عده که به تدریج متوجه

(۱) نور/۱۹

(۲) تصویر ۳۳

شیادی او شده و از او اعلام برأت کردند.

اما متأسفانه بیوت برخی از مراجع تا مدتی طولانی نسبت به فتنه وهابیت سکوت کردند و یا اقدامی جدی از آنان مشاهده نشد؛ این امر کمک شایانی به گسترش و عمیق شدن فاجعه داشت.

البته پیش از ادامه سخن یک نکته مهم را هرگز نباید از نظر دور داشت و آن خلط میان نقش بیوت مراجع و شخص خود مرجع است؛ زیرا تردیدی نیست که علم غیب از شرایط مرجعیت نیست و اینان هم تکلیفی جز عمل به ظاهر ندارند؛ از این رو هر گلایه‌ای که در کار باشد مربوط به عملکرد بیوت آقایان است و نه خود آن بزرگواران.

هر چند هرگز نمی‌توان خود مراجع را مقصر دانست، اما در برخی از موارد، قصور محرز و مسلم است.

در هر صورت تعلل بیوت مراجع چند ریشه داشت:

ریشه اول نامه‌هایی بود که آخوندهای غفلت‌زده و یا دین‌فروش در دفاع از جلالی به بیوت مراجع می‌نوشتند، آنان هم که علم غیب نداشتند به تردید می‌افتادند.

یک نمونه آن در جریان ملاقات برادران نیک‌پرور با آیت‌الله

خویی خواهد آمد.^۱ در ادامه نیز برخی دیگر از این دست نامه‌ها را می‌بینیم.^۲

ریشه دوم سکوت مراجع این بود که خواب برخی از اطرافیان سنگین بود و بسیار دیر متوجه عمق فاجعه شدند و بسیار دیرتر فاجعه را به مرجع منتقل کردند.

و ریشه سوم هم این بود که بی‌دردان یا ناآگاهان و یا کسانی که می‌خواستند از آب گل‌آلود ریاستی کسب کنند، دائما وسوسه می‌کردند که اختلافات شخصی است و دعوا سر لحاف ملاست و...، لذا پیوسته به مرجع سفارش می‌کردند شما دخالت نکنید بهتر است؛ یکی از علما نجف در نامه‌ای به شیخ عبدالله به صراحت از این حرکت گلایه می‌کند و اسم برخی را می‌برد، این نامه در لابلای مدارک باقی مانده از شیخ عبدالله وجود دارد. ما در ادامه بعضی از این نامه‌ها را می‌آوریم.

در این فضا، فعالیت برقی نیز تشدید شد. همان گونه که گذشت برقی با مکر و شیطنت، نظر برخی از علما را که از قضایا خبر نداشتند، به خود جلب کرد و این امر، کار شیخ عبدالله را بسیار

(۱) به سرفصل «دفاع کور از وهابیت» مراجعه نمایید.

دشوار کرد.

شیخ عبدالله تلاش کرد تا مراجع را از این فتنه آگاه سازد. مدتی گذشت تا آیه العظمی میلانی در مقابل برقعی (و به تبع، دار و دسته او در قوچان) آشکارا موضع گرفت.

بالاخره پس از مدتی سمپاشی‌هایی که در بیوت مراجع شده بود، خنثی شد و مراجع به میدان آمدند و به بعضی از استفتائات در مورد تفکر وهابیت پاسخ صریح می‌دادند.

اما قصه واکنش حوزه علمیه نجف بسیار پیچیده و تلخ است. حاج باقر ذبیحی:

✽* نامه‌ای به آقای خویی می‌نویسند ایشان هم می‌خواهد جواب بدهد و آقای ایشان را منع می‌کند.

آشیخ کریم شعبانی:

✽* آیت‌الله خویی هم پس از استفتاء جواب دادند که ما دشمن داریم. اگر صریحا رد بر برقعی بنویسیم، عده‌ای از دشمنان ما دوست او می‌شوند. لذا شما اعتقادات او را بنویسید ما هم درباره عقیده او جواب می‌دهیم.

شیخ صدرا از اطرافیان آقای خویی بوده، وقتی کتاب را مطالعه می‌کند به آقای خویی می‌گوید چیزی نیست.

آیت‌الله خویی می‌گوید این کتاب را به من بدهید، ورقی می‌زند،

بلافاصله می‌بندد و می‌گوید: این کتاب از اول تا آخرش خراب است.

گفتیم که واکنش نجف به فتنه وهابیت قوچان بسیار تأسف انگیز است.

اما مطلبی پیش از این گذشت که شایسته و بایسته است تکرار است و آن این که:

- یک نکته مهم را هرگز نباید از نظر دور داشت و آن خلط میان نقش بیوت مراجع و شخص خود مرجع است؛ زیرا تردیدی نیست که علم غیب از شرایط مرجعیت نیست و اینان هم تکلیفی جز عمل به ظاهر ندارند؛ از این رو هر گلایه‌ای که در کار باشد مربوط به عملکرد بیوت آقایان است و نه خود آن بزرگواران.

با توجه اکید بر این نکته برخی از مکاتبات به جا مانده را مرور می‌کنیم. اما پیش از آن لازم است به چند نکته اشاره شود:

- اصل تمام این نامه‌ها موجود است.
- اصلاحات املائی و علامت گذاری‌ها و عبارتهای داخل قلاب برای خوانایی افزوده شده است.
- بعضی از نامه‌های آشیخ عبدالحسین در اواخر عمر ایشان در محضر خودشان نیز قرائت شد و درستی آنها مورد تأکید قرار

گرفته است.

• تاریخ برخی از نامه‌ها با توجه به قرائن تکمیل یا حدس زده شده است.

دو نامه بدون نام فرستنده نیز با توجه قرائن (خط و ادبیات و محتوا) مربوط به آقای صفوی تشخیص داده شد.
نامه ۱: از سید احمد صفوی در نجف به شیخ عبدالله
به تاریخ ۱۳۴۹/۰۱/۳۰ ش - ۱۳۹۰/۲/۱۲ ق.

*** سرور محترم جناب آقای حاج شیخ عبدالله دام توفیقه
پس از تقدیم عرض سلام انشاءالله محفوظ و مصون بوده موفق و
مؤید بوده باشید چندی قبل نامه ارسال [شد] خدمت شما باز
بدین وسیله از حالات و وضع استفسار کرده اخلاص و دعاگویی
خود را ابراز می‌دارم و در ضمن عرض می‌شود در اینجا رفقا را نوعا
راجع به موضوع روشن کرده بعضی از آنها مثل آقای نمازی و غیره
به ایران خواهند آمد بر خورد لازم دیدم به سرکار عرض کنم با آنها
گرم بگیرید شاید به دام شیاطین نیفتند با آنها همراه و همراز
نشوند چون وظیفه دیدم این قسمت را تذکر دهم و الا آن که وظیفه
بود تا حدودی تذکر داده شد بعد از این خودشان می‌دانند چه
می‌توان کرد با این مردم رفقا همه سالم عرض سلام دارند خدمت
رفقای منظور سلام برسانید آقای شیخ عبدالحسین سلام دارند ما
را از دعا فراموش نکنید دعا بفرمایید و السلام علیکم ورحمة الله

و برکاته ۱۲ شهر صفر ۱۰۹۰^۱.

نامه ۲: از سید احمد صفوی در نجف به شیخ عبدالله

به تاریخ ۱۳۴۹/۰۳/۲۰ ش - ۱۳۹۰/۴/۵ ق.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد از ابراز اخلاص و دعاگویی عرض می شود چندی قبل نامه با پست ارسال خدمت شد و در ضمن عرض شده بود از رفقای نجفی قوچانی بعضی خواهند آمد به ایران با آنها گرم بگیرید به آقای خوبی تذکر داده شد ایشان فقط در جواب وجه ایشان [جلالی] کاغذی نوشته در آن مقداری ایشان را نصیحت کرده چیز دیگری نفرستاده حتی فعلا مقداری زیاد بی جواب قبضها ایشان مانده کنار گذاشته تا چه شود حتی جواب وجه های ایشان را نداده چون ایشان اخیرا پولهای متعدد فرستاده حالا نظرش شاید این باشد که در ضمن جوابهای آقا چیزی از آقا به دست آورد نامه ای به همین زودی ها شاید به واسطه آقای حسین پور برای ایشان فرستاده خواهد شد نویسنده نامه آقای شیخ کاظم خوانساری منشی آقا البته از لسان آقا است متضمن مطالبی است توأم با تهدید از باب مقدمه است اگر نتیجه نبخشید بعد دنباله دارد به مردم اطلاع دهید جواب رسید نامه را مرقوم فرمایید نامه هم برای سرکار با قبضها فرستاده خواهد

شد در نامه راجع به نان طلاب اشاره شد البته ایشان فعلا صلاح ندیدند یک طرفه به سرکار رجوع دهند آقای شیخ براتعلی و ثالثی نیز اسم برده اند علی ای حال خداوند خودش اصلاح کند دعا بفرمائید حالم خوب نیست و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته العبد احمد صفوی ۵ ربیع ۱۲۰۲^۱

نامه ۳: از سید احمد صفوی در نجف به شیخ عبدالله

به تاریخ ۱۳۴۹/۳/۲۷ ش - ۱۳۹۰/۴/۱۲ ق.

در این نامه درباره جعل دروغ نسبت به آیت الله خویی این چنین آمده است:

✽ سرور گرامی آقای حاج شیخ عبدالله دام توفیقه ضمن تقدیم سلام نامه شریف چندی قبل واصل از مضمونش مع سلامتی اطلاع حاصل گردید از این که دال بر سلامتی وجود شریف بود بسیار خوشوقت شدم ولی از جهت دیگر که مرقوم داشته بودید افسرده و دلگیر شدم ولی آن چه باعث تسلی خاطر است دیر یا زود حق روشن خواهد شد چه می توان کرد به زور نمی توان دهان آنها را بست تا این قدر دروغ جعل نکنند به آقای خویی گفته شد فرمودند دروغ و افتراء است ایشان کتاب نفرستاده خدمت

(۱) تصویر ۱۰

تاریخ این نامه با توجه به قرائن تکمیل شده است.

دوستان منظور سلام برسانید و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته

۱۲ شهر ربیع ۱۰۲

نامه ۴: از آشیخ عبدالحسین در نجف به شیخ عبدالله

به تاریخ ۱۳۴۹/۵/۳۱ ش - ۱۳۹۰/۶/۱۹ ق.

✱ خداوند خودش اصلاح کارها کند و یاری کند شماها را برای دفاع از دین.

با این جوش سرکار و جوش ما و سردی بعضی از اشخاصی که اطراف هر آقایی هستند که رأیش را می‌زنند، بسا هست نمی‌دانم چه جور جمع می‌شود.

بنده کاغذ را به آقایان رساندم و خدمت بعضی زیاد تعقیب کردم الا آن که اگر یک نفر موافقت نکرد و خیال کرد باید احتیاط کرد و شاید طوری باشد که صلاح نباشد، دیگری هم (عبارت خوانده نشد ولی احتمالا: می‌گویید باشد) فایده ندارد یا نحوه دیگر.

علی ای حال آقای خوبی که فرمودند: فعلا اصلح رد نوشتن است بر این مطالب، کسی درست اینها را دیده و رد نوشته.

عقیده بنده این است که این شخصی که اضلال می‌کند، اول جماعتی بروند با او اتمام حجت کنند با دلیل و بعدا اگر لجاج

(۱) تصویر ۱۱

تاریخ این نامه با توجه به قرائن تکمیل شده است.

کرد، خطباء بایست بگویند و علماء مردم را از این شخص بفتوایشان دور کنند و مردم هو کنند و رد بنویسند اگر مطالبی واضح البطلان نباشد.

غرض با این خونسردی های ما دین آل محمد پامال می شود.

تا به حال جواب درستی نگرفته ام.

آقایان هم خصوص آقای خویی که هجوم از اطراف شده است، کار زیاد دارند و افکار مختلف.

دیشب رفتم خانه آقای شاهرودی، با این قبلا رفته بودم، چون کاغذ سرکار رسید بردم و خواندم.

چه کنیم؟! اولاً ملاقات خصوصی با آقای شاهرودی مشکل است، با آقای خویی آسان تر است.

و عمومی هم اشخاص پیدا می شوند حرف می زنند، اشخاص بی کار که آن جا می نشینند یا اشخاصی که همت این امور را ندارند.

علی ای حال داد و بیداد با بعضی کردم و استفتاء آقای میلانی را نشان دادم.

ایشان [ظاهراً آقای شاهرودی] ساکتند.

و [لی] اطراف [یان] حرفهای مختلف می زنند، یکی می گوید در این استفتاء اسمی از این سید نیست، شاید شخص دیگر است. یکی می گوید: اعتماد به این حرفها نمی شود کرد، باید خود کتاب

را دید. گفتم: بنشینید به این حرفها و مردم در اضلالِ مردم دارند
کوشش می‌کنند و به مقصد می‌رسند.

غرض اعتقاد پیدا نمی‌کنند به نوشته و امضاء سرکار و امثال
سرکار.

بنده هر چه بگویم اینها مورد وثوق هستند، اشخاص مشکک
نمی‌گذارند، اگر هم بخواهند کاری بکنند آقایان نمی‌گذارند.
علی ای حال یکی دو تا کتاب از اینها بفرستید تا بخوانند و
مراجعه کنند تا بگویند به آقایان.

و الا با این که [مطالب برقی را از کتابش نقل کرده و حتی] تعیین
صفحه کرده‌اید، فایده ندارد وقتی [ادامه نامه در پشت ورقه] که
ذهن خراب است نسبت به اشخاص، یا نمی‌شناسند.

علی ای حال امروز باز رفتم خدمت آقای خویی.

ایشان بعضی مطالب گفتند که محصلش خوف فتنه و نزاع و
اراقه دماء، اگر چیزی نوشته شود، بسا هست، باشد، و نمی‌دانیم
مفسده آن اهم است یا مفسده این، تقریباً شبه این مطالب
می‌خواستند [بگویند].

تفصیلش اگر ملتفت شدید و الا باشد بعد.

گفتند فعلاً نمی‌توانیم تشریح کنیم، فعلاً بشود رد بشود و رد کنند
اهل فهم، و به مثل آقای فلسفی گفته شود و اگر بشود آقای
وحیدی را وعده بگیرند فعلاً قوچان، یا اشخاصی که زبردست در

این امور باشند.

اخیرا گفتند بیایید شما بروید قوچان. گفتم بنده در این فکر افتاده‌ام، الا آن که زحمت زیاد دارد مع ذلک حاضرم...
و پارسال هم شبه قول به آقا شیخ براتعلی دادم برای امسال...
اطلاع از اوضاع زودتر بدهید و بنده تا اندازه‌ای مشغول کار نسبت به این موضوع هستم....^۱

نامه ۵: از آشیخ عبدالحسین در تهران به شیخ عبدالله

این نامه بدون تاریخ است ولی قطعا پیش از تاریخ ۱۳۴۹/۹/۱۱ ش
-۱۳۹۰/۱۱/۴ ق و پس از برگشت از قوچان به تهران و معطلی برای
ویزای عراق نوشته شده است. در این سفر آشیخ عبدالحسین
برقعی را در منزل محلاتی می‌بیند و مسایلی بین‌شان صحبت
می‌شود.

* آقا شیخ عبدالله بزرگ سبب شد چون اصرار کرد که ملاقات
کنم با آن سید معروف [برقعی] راضی نشدم، آخرش گفتم من فردا
خانه حاج شیخ ذبیح‌الله محلاتی می‌روم.

آن جا رفتم برای تحقیق از قضیه اعلامیه (بنمایم)
[محلاتی] گفت این [تأیید برقعی توسط محلاتی] قبل از قضایای
میلانی [در ردّ برقعی] بوده است و نظر به ایشان نداشتم، مال

پارسال است.

و علی ای حال خواستم حالی کنم او را، او هم درست حالی نمی شود واقع را.

آدم ساده ای است، توجیه می کند و می گوید نزاع تان لفظی است. غرض در بین دیدیم خودش [برقی] آمد و صحبت سه چهار ساعت شد که سرم اذیت شد و درد گرفت.

و یافتم همان طور که گفتید آدم لجوج و انکار کننده و حرف حالی نمی شود. لذا قابل بحث نیست.

علی ای حال بهتر فعلا سکوت است و اعتنا نکردن....^۱

نامه ۶: از آشیخ عبدالحسین در نجف به شیخ عبدالله

این نامه به تاریخ ۱۳۴۹/۹/۱۱ ش - ۱۳۹۰/۱۱/۴ ق می باشد.

*** و در تهران آن سید [برقی] آمد و بنده را در منزل حاج شیخ ذبیح الله محلاتی که رفته بودم برای تحقیق از احوال اعلان او، چند ساعت مشغول به بحث بودیم و زیر بار نمی آمد.

گفتم: می دانی چرا آقایان حاضر به بحث با تو نیستند؟ یکی آن که جدل و یکی این که جسور هستی و کسی شما را قابل بحث نمی داند.

و آقای محلاتی گفتند: بنده چون بعضی آقایان شهادت داده

بودند به این که منحرف نیست^۱ من قبل از قضیه آقای میلانی،
پارسال چند کلمه‌ای گفتم او را نوشتند.

و الا بنده در بعضی تألیفات بسیار مدح کردم از ایشان [آقای
میلانی]

و اما شریعتمدای رفتم پرسیدم از ایشان که آیا سرکار تأیید کرده او
را؟ گفت: ابدأ تأیید نکردم و دروغ است.

پس به این آقایان [وهابیون قوچان] بگویید کدام [یک] از علماء
ایشان را تأیید کرده است؟

علی ای حال همان طور که شما فهمیدید شخصی است جَدَل
(جَدَل کن).

علی ای حال خسته شدم از بس در آنجا و در اینجا صحبت کردم.
و شیخ «ح» را [در نجف] ملاقات کردم و دو مرتبه آمد به دیدن ما
و صحبت کردم با او. فعلا اظهار نرمی و موافقت با ما می‌کند.
نمی‌دانم مصلحتی است یا واقعا چنین است.

علی ای حال خدمت آقای خویی مشرف و سر ایشان خیلی
شلوغ است و می‌گفتند که مرا عاجز کرده‌اند طرفین درباره این سید.
و بنده چیزی نمی‌نویسم.

(۱) در متن نامه «منحرف است» آمده است. اما سبق قلم شده و «منحرف نیست»
درست است. چون آقای محلاتی برقعی را تأیید کرده بود.

فعلا بعید است ایشان چیزی بنویسد.

بعضی از روحانیون مثل آقای «ب» و غیر به ایشان گفته‌اند علی ما سمعت که [کتاب برقی] چیزی خلاف ندارد که موجب فسق او باشد. و خودشان [آقای خویی] نمی‌رسند مطالعه‌اش را.

جماعتی مثل آقای لنکرانی و بنده می‌گوییم خراب است. علی ای حال تعارض شده است پیش ایشان...

و بر فرض ثبوت [انحراف برقی] بعد از این از حال ایشان بعید است اقدام در نوشته کنند.

فعلا نشده است به تفصیل، احوال این مرد [برقی] را بگویم از بس که کار دارند.

قبضها را گرفتم و فرستادم فعلا به عبدالزاده و حاجی ترابی تفصیل را بگویند تا بعدا...^۱

نامه ۷: از شیخ عبدالله به آشیخ عبدالحسین

این نامه یا فرستاده نشده است یا این که برگشتی است و به تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۱۸ ش - ۱۳۹۰/۱۲/۱۱ ق می‌باشد.

* نامه آن حضرت از تهران زیارت گردید. جواب نامه را به تهران ارسال نمودم، لکن حضرتعالی از تهران حرکت فرموده بودید.

برقی برای مریدانش نوشته است که با آقا شیخ عبدالحسین

واعظ زاده مباحثه کردم و ایشان را محکوم نمودم.

نیز تأیید نامه‌ای به اسم شیخ غلامحسین تبریزی و به اسم دربار برای مریدانش فرستاده است.

نیز سید جلال چند روزی تهران رفتند، سخنان برقعی را به وسیله نوار ضبط کرده است و در شهر انتشار می‌دهد.

خلاصه بعد از تشریف بردن شما در منابع از برقعی تعریف می‌کنند، فضائل ائمه را می‌زنند، به شما و مخالفین برقعی توهین می‌کنند.

اجازه [ای که] آیت‌الله خویی به جلالی داده‌اند قبلاً، فتوکپی کرده‌اند، روی منابع می‌خوانند و می‌گویند برقعی واسطه شده است از آیت‌الله خویی گرفته‌اند.

عده‌ای از طلاب اوقافی و امضاها‌ی جعلی برای آقای خویی، شنیده‌ام فرستاده‌اند، [لکن دقیقاً] نمی‌دانم فرستاده‌اند یا نه، لکن نامه را نوشته‌اند.

رونوشت نامه جوفی [داخل] نامه تقدیم شد.

شما را منبری ناشناخته معرفی کرده‌اند و آقا شیخ ذبیح‌الله را هیچ حساب کرده‌اند.

دیگر این که «ح» پسر حاجی... برای پدرش نوشته است که بنده و آقای صفوی و آقا شیخ کریم برای نجف نوشته‌ایم که «ح» فاسد شده است به ایشان شهریه ندهید.

اما راجع به بنده دروغ قطعی نوشته است و راجع به آقای صفوی و آقا شیخ کریم اطلاع ندارم.

پدر ایشان بر عنادش افزوده شده و هر جا می‌رسد غیبت می‌کند از بنده و آقای صفوی و آقا شیخ کریم که نسبت به پسر من ظلم کرده‌اند. خواهش دارم حاج شیخ... [عموی «ح» را] ببینید بفرمایید شیخ محمدعلی نسبت به بنده دروغ نوشته‌اند. زیرا که اگر بنده نامه نوشته بودم برای کسی نوشته‌ام و نامه موجود است، ارائه دهند. برای برادرش بنویسند که پسر ایشان دروغ نوشته است کمتر از بنده غیبت کند...

ضمناً بعضی دروغ‌های دیگر از قول «ح» انتشار داده‌اند مثل این که می‌گویند علماء نجف درباره مطالب برقی دو دسته شده‌اند یا این که آیت‌الله خویی مطالب برقی را درست می‌داند.^۱

نامه ۸: از آشیخ عبدالحسین در نجف به شیخ عبدالله

پیش از تاریخ ۱۳۴۹/۰۳/۲۰ ش - ۱۳۹۰/۴/۵ ق.

برگه موجود ظاهراً صفحه دوم نامه‌ای است که اولش مفقود شده است.

* عرض می‌شود پیوسته یعنی خیلی برای آقای خویی کاغذ از طرفین می‌رسد و لا سیما از سید معهود تهرانی [برقی].

و ایشان به جزع آمده است و بنا ندارد کاغذها را جواب بدهد.
فقط گفتند چند کلمه کاغذ نصیحت و موعظه برای جلالی
بنویسم.

و انتشار دروغ‌هایی از او برای ما و قضیه مغلوب کردن ما [در
جلسه تهران] که دروغ است.

و من می‌دانستم این بی‌حیا خواهد این انتشار را داد.
و گفتم به شیخ عبدالله بزرگ که من ملاقات نمی‌کنم با او، اصرار
کرد تا خانه حاج شیخ محلاتی که می‌خواستم با او صحبت کنم.
او [برقعی] فهمید و آمد.

و قضیه سیصد تومان که آقای میلانی برای ترویج ایشان داده
است خبر رسید و همه اش دروغ است.

برای دفع این دروغ‌ها چه باید کرد؟
به خود جلالی کاغذ بنویسم یا به بعضی مریدهای او اطلاع
بدهید یا فایده ندارد؟

بی‌حیائی تا چه اندازه!

و قضیه مذمت محلاتی ما را دروغ است تمام حرفها دروغ، اصلا
محلاتی حرفی نمی‌زد، مگر این که می‌گفت نزاع‌تان لفظی است.
و اخیرا که خواسته آن بی‌حیاء [برقعی] انکار توسل به ائمه را کند،
او دو سه کلمه گفت که توسل به ائمه را شیعه و سنی گفته‌اند،
تأییداً بقول بنده.

و [محلاتی] گفت بعد از رفتن او [برقعی] که من این اعلامیه را قبل از قضیه آقای میلانی نوشته‌ام و آقای میلانی را خیلی در تألیفات مان تعظیم کرده‌ام....^۱

نامه ۹: از طرفداران جلالی در قوچان به آیت الله خوئی

این نامه از روی رونوشت آن درج شده و فاقد تاریخ است، ولی قطعا مربوط به قبل از تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۱۸ ش - ۱۳۹۰/۱۲/۱۱ ق می باشد. * محضر مبارک مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت الله العظمی

آقای حاج سید ابوالقاسم خویی دامت برکاته

محترما پس از تقدیم تحیات کامله معروض می داریم قوچان و حومه در دوران گذشته از نعمت وجود علماء برجسته و مجتهدین بزرگ برخوردار بودند. لکن به مصداق «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»^۲، پس از رحلت آن بزرگوران مؤمنین از طرف روحانیت فقیر گردید. اخیرا فضلا و دانشمندان حوزه، علمیه قوچان را اداره می کردند. ولی وضع مجالس ترویج، مخصوصا منابر در ایام ماه مبارک و عاشورا رضایت بخش نبوده، بعضی از اهل منبرهای ناشناخته می آید و ترویج رضایت بخش نمی نمایند.

(۱) تصویر ۱۷

تاریخ آن با توجه به محتوای سایر نامه ها حدس زده شده است.

(۲) رحمن/۲۶

خوشبختانه از سال ۳۴ شمسی حضرت حجة الاسلام آقای سید جلال جلالی از خانواده‌های اصیل این شهرستان هستند، مورد علاقه اهالی و مؤمنین بوده‌اند، از نجف اشرف و مشهد مقدس مراجعت کردند و به وضع مجالس و محافل دینی نسبتاً سر و صورتی دادند. متأسفانه به واسطه مزاحمت از موارد عدیده دوباره [عازم] به مشهد شدند. ولی با اصرار و تقاضای دوستان معظم له و برای تأسیس کتابخانه مدرسه و تعمیر حجرات مدرسه اقدام نموده‌اند و برای تأسیس کتابخانه فعالیت زیادی و در مجالس و محافل مروج دین بوده و در مدرسه و حوزه به تدریس اشتغال دارند. با تذکرات ایشان مؤمنین شهرستان قوچان و بیشتر دهات حومه افتخار دارند تقلید جنابعالی را دارند. باز متأسفانه به واسطه بعضی ایادی غیر صالحه، باعث دلسردی ایشان فراهم شده. لذا تقاضای اهالی این است که به منظور تشویق این روحانی جوان و خدمتگزار و پیشرفت وضع روحانیت و کتابخانه و تعمیر حجرات مدرسه و اداره حوزه علمیه وکالت لازم و اختیارات مناسبه مرحمت فرموده، شاید در پرتو توجهات ولی عصر و عنایات آن جناب و تبلیغات ایشان بتوانیم دین خود را نسبت به اسلام و قرآن و ساحت قدس پیغمبر اکرم و ائمه هدی صلوات الله

علیهم اداء و ضمنا به وظیفه دعاگو باشیم.^۱
این رونوشت را شیخ عبدالله برای آشیخ عبدالحسین به نجف
فرستاده و در پشت آن مرقوم کرده است:

جناب مستطاب آقا شیخ عبدالحسین واعظزاده
این کاغذ را در نجف به کسی نشان ندهید زیرا که این نامه را یک
نفر از طلاب رونوشت کرده اند پیراهن عثمان درست می کنند
می گویند نامه های مردم را می خوانند برای اطلاع خوب جنابعالی
ارسال گردید. عبدالله ابراهیمی^۲

سراسر نامه ای که رونوشت آن ارایه گردید، دروغ است. اما بد
نیست به دو مورد اشاره شود.
یکم، سابقه و اصالت خانوادگی جلالی!!! در ضمیمه دوم به
خوبی معرفی شده است!

دوم، مقصود نویسندگان نامه از «اهل منبرهای ناشناخته»،
آشیخ عبدالحسین واعظزاده است!

مرحوم آشیخ عبدالحسین واعظزاده فرزند منبری معروف عراق
آشیخ محمدعلی واعظ است که در زهد و صراحت لهجه در

(۱) تصویر ۱۸

(۲) تصویر ۱۹

موعظه شهره روزگار بود. ایشان آن چنان مورد پذیرش عموم جامعه شیعه بود که مراجع بزرگ از ایشان تقاضا می کردند که هر از چند گاهی آنان را خصوصی موعظه نماید.

خود آشیخ عبدالحسین واعظزاده نیز از شاگردان و نزدیکان آیت الله خویی بود که علاوه بر فضل علمی، منبری مجالس مراجع وقت بود.

نامه ۱۰: از سید احمد صفوی در نجف به شیخ عبدالله
به تاریخ ۱۳۴۹/۱۲/۵ ش - ۱۳۹۰/۱۲/۲۸ ق.

✽ سرور گرام جناب آقای حاج شیخ عبدالله مد ظلّه العالی
پس از تقدیم عرض سلام امید که در ظل توجهات و عنایات ولی
عصر عج محفوظ باشید از خداوند رؤف خواسته و می طلبم که
شما را موفق و مؤید دارد در دفع بادهای مخالف و شیطانی که
مدتی است در آن جا وزیدن گرفته بسیار مضر به عقائد مردم
طوبی لکم که در همه چه جایی به سر می برید مجاهده و مواظبت
دارید که غولان آدم ربا انسانها را با خرافات و تسویلات و
تخدیعات و و از جاده مستقیم و اهل بیت علیهم السلام به طریق کج و
مذلت نیندازند این کار بسیار قابل تقدیر و مورد رضای خداوند
است خلاصه وقت این حرفها نیست در وقت تشرف نامه ارسال
شده جوابش نیامد و هکذا نامه برای آقای غروی [خوانا نیست

احتمالا خسروئی] فرستادم در اینجا بطلان موضوع روشن حتی بعضی از مدرسین در جلسه درس درباره کتاب و انحراف سید صحبت کردند بسیار از طرفین برای آقا نامه نوشته‌اند لذا ایشان متحیر است نامه‌هایی که طرفینی است مثل نامه عبدالزاده جواب نمی‌دهند اگر خواسته باشند آقا جواب دهند نامه را یک طرفی بنویسند مثلاً آنهایی که بر اثر این حرفها وجوه نمی‌دهند از ایشان سؤال کنند به حاج شیخ عبدالله وجوه برای نان یا غیر بدهیم یا نه آقا جواب خواهند داد مقصود در نامه فقط اسم سرکار را ببرند علی ای حال نامه بسیار قوم برای آقا نوشته‌اند و از رئیس قوم از زحمات و اقدامات او تمجید کرده‌اند و در ضمن درخواست اجازه و نان دادن کرده‌اند از حالات مرقوم فرمائید خدمت دوستان منظور سلام برسانید العبد احمد صفوی ۲۸ ذیحجه الحرام.^۱

نامه ۱۱: از آشیخ عبدالحسین در نجف به شیخ عبدالله

به تاریخ ۱۳۵۰/۲/۲۷ ش - ۱۳۹۱/۳/۲۱ ق.

*رقیمه واصل گردید و قبوضات بنا شد اخذ بشود.

و لکن ایشان می‌فرمایند که [شیخ عبدالله در قوچان] شهریه که

نمی‌دهند، پس این پولها برای چه [آن جا مصرف شود]؟

و چیزی [از وجوهات را] هم که نمی فرستند.
آن شخص [جلالی] چند قلم فرستاده است.
و به این بهانه جلب کاغذ و جواب کرده که به این وسیله پیش
مردم پیش ببرد.

گر چه ایشان [آقای خویی] فرمودند من ترویج از ایشان نکردم.
و به قول آقای خوانساری [محرر آقای خویی] فقط چون پول
فرستاده است، رسید نوشتیم. این مرتبه هم پول فرستاده است و
فعلا وقفه دادیم جوابش را، تا چه شود.

و علی ای حال ایشان [آقای خویی] فرمودند نه کتاب فرستاده ام
برای ایشان و نه کاغذی که در او تأییدی باشد.
بلکه نصیحت نوشتیم و وصول پول.

و [آقای خویی] گفتند در این اختلافات و کثرت کاغذها، اصلا
بهتر آن است که دور قوچان را خط بکشیم و کار به کار ما نداشته
باشند، ما هم به آنها کار نداریم، نه پول بفرستند و نه چیزی دیگر.
[آقای خویی] عاجز شده اند از وضع قوچان.

غرض سرکار تفصیل مطالب را از جهت [مصارف] پولها برای
ایشان بنویسید، یا برای ما، تا ایشان در شک و شبهه نیفتند و بسا
از قبض نوشتن امتناع کنند.

حاج آقای ترابی چیزی نوشته بودند درباره مجعولات قوچان،
نسبت به آن شخص ما هم جواب دادیم که اینها دروغ است و

دهن مردم را نمی شود بست.

اگر راستی آقای خویی چیزی فرستادند برای او خصوصاً [ادامه
نامه در پشت ورقه] اگر کاغذ موافق بود، او را چاپ می کرد و منتشر
می کرد.

و لکن حرف صرف است، نه کتاب ایشان فرستاده و نه چیزی
دیگر که عنوان تأییدی بشود.

گر چه من گفتم همین جواب رسید هم نبایست نوشت...
ضمناً کاغذی محرر آقای خویی آقا شیخ کاظم خوانساری برای
جلالی فرستاد در او مقداری تهدید و توعید.
و لکن خواهش است سر و صدا نشود و فتنه و فساد نشود....^۱

نامه ۱۲: از «و» در قوچان به «ب»

به تاریخ ۱۳۵۰/۸/۱۲ ش - ۱۳۹۱/۹/۱۴ ق.

*** بسمه تعالی جعلت فداک محضر مبارک حضرت
حجة الاسلام و ثقة الانام جناب آقای حاج آقای «ب» دام ظلّه
اولاً سلام عرض نموده پس از ابلاغ سلام و عرض ارادت... [یک
کلمه خوانده نشد] صحت و سلامتی عزت و سعادت و موفقیت
خدمت به خلق خدا کما هو سیرتکم و اخلاقکم شما را از ایزد
توانا مسئلت می دارم و اگر جویای حال باشید سلامتی حاصل و

ملالی وجود ندارد ثانياً به کلیه متعلقین محترم و سایر همشهریان عزیز و دوستان مخصوصاً جناب حجة الاسلام آقای فهیمی سلام می‌رسانم ضمناً چندی پیش نامه‌ای تقدیم داشتم ولی جواب را ارسال نفرموده‌اید امید دارم که از سلامتی خود و آقازادگان حقیر را مطلع سازید دیگر حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج آقای جلالی خدت جنابعالی و کذلک آقای فهیمی سلام می‌رسانند و گویا حاج آقای جلالی مبلغ ۱۴۰۰ تومان توسط حضرتعالی جهت حضرت آیت الله العظمی آقای خویی فرستاده بودند و قبض چهارصد تومان رسیده است ولی توسط نامه جواب داده‌اند که هزار تومان مربوط به قبل بوده لذا ایشان می‌خواستند که جنابعالی جویای این قضیه شده و نتیجه را مرحمت فرمائید که شاید عنادی در کار بوده یا اشتباه شده و مطلب دیگری که بنده در نظر دارم این است که کما سمعت در نجف مشهور حاج آقای جلالی در قوچان محبوبیتی در انظار مردم ندارند فقط کسی که محبوب القلوب مردم است آقای حاج شیخ عبدالله ابراهیمی می‌باشند لکن چنین نیست بلکه مطلب به عکس است به طوری که کلیه مردم به آهنگ واحد می‌گویند رهبر ما حاج آقای جلالی است و حتی در کلیه مجالس مردم باید حاج آقای جلالی حاضر شده و اکنون حاج آقای جلالی در مسجد یساولباشی و در مسجد عوضیه شبها و روزها منبر می‌روند و کلیه مساجد دیگر

نیز در تحت تصرف ایشان می باشد به این معنی که خود مردم از حاج آقای جلالی خواستند که یا باید خود حضرتعالی در کلیه مساجد به منبر تشریف ببرید یا افرادی را که خود جنابعالی انتخاب کنید و اختیار مردم گذارید و حقا ایشان در قوچان خدمت می کنند و اگر بنا باشد ایشان در کار نباشد حوزه علمیه قوچان مختل میماند خلاصه بیش از این مصدع اوقات شریف نشوم زیرا که کلیه خدمات ایشان و موقعیت ایشان در نظر شما روشن است و لازم نیست حقیر در سطور کاغذ برای حضرتعالی بنویسم و شاید که ایشان به نوشتن این گونه مطالب راضی نباشد. عرض اطلاع بود که باید خیلی از اشاعات را قبول نکرد با تقدیم احترامات فائقه «و» و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱. ۵۰/۸/۱۲

موارد یاد شده اندک مستندات باقیمانده از آن زمان است که حکایت ناقصی است از حوادث آن دوران. همان گونه که پیش از این تصریح کردیم، این مستندات نزد نگارنده موجود است. در جریان ملاقات برادران نیک پرور با آیت الله خوبی نیز اشاره به تلگراف وهابیون قوچان به آیت الله خوبی در حمایت از جلالی خواهد آمد.

در این نامه‌ها نکته‌های فراوانی برای نکته‌سنگان وجود دارد که به دلیل محدوداتی از تشریح آن می‌گذریم.

زمانی طول کشید تا با فرستادن مستندات گمراهی برقعى پیش این و آن، برخی به تدریج هوشیار شدند.

به دلایلی که به آن اشاره شد، حوزه نجف با تأخیر فراوان‌تر علیه برقعى موضع گرفت.

اما از آن جایی که حوزه مشهد به قوچان بسیار نزدیک بود، نخستین اقدام مثبت از سوی آیت‌الله میلانی صورت گرفت که در مشهد مستقر بود.

البته همین واکنش‌ها هم با وسوسه برخی، به دچار مشکل می‌گردید. اما پس از مدتی حوزه مشهد روشن شد و ابتدا اقدام به محکوم کردن مطالب انحرافی (بدون اسم بردن از برقعى) کرد و در نهایت شهادت به انحراف خود برقعى داد.

توجه شما را به برخی از مستندات باقیمانده جلب می‌کنیم.

حاج مهدی عبدالزاده:

❖ شیخ عبدالله دوفرا اسم می‌برد که ضررشان بیشتر از جلالی

است، یکی «ر»، یکی «ح»، «ح» باعث شد که پدرش بر عقیده

وهابیت پایدار بماند، و حتی عمویش شیخ... از نجف آمد به

قوچان با او صحبت کرد، اما... به حرف بردارش هم نکرد.

❖ آقاي «ب» هم دو كار به نفع جلالی كرد:

اما كار اول: گویا شیخ عبدالله قصد مهاجرت از قوچان داشت، اما هم ناراضی بودیم، عده‌ای رفتیم مشهد که آقای میلانی ایشان را قانع کند بماند و قضیه را به یک جوری فیصله دهد، «ب» با یکی دو واسطه، قضیه را لوث کرد.

توضیحش این که آن زمان حاج باقر آقای ذبیحی دور فلکه قدیم حضرت رضا علیه السلام کتابفروشی داشت، ما آنجا بودیم که «ب» آمد، صحبت شد که برای این جریان می‌خواهیم خدمت آیت‌الله میلانی برویم، «ب» خوب به حرفهای ما گوش داد و بعد بلند شد رفت، ما رفتیم منزل آقای میلانی، نوبت به قوچانی‌ها که رسید، پیرمردی شاید نامش سبزواری بود، جمله‌ای در گوش آقای میلانی گفت که مثلاً قصه قوچانی‌ها برای اختلاف شخصی است و ایشان حرفهای ما را گوش نداد، «ب» این کار را کرد. آن زمان این برای ما مسلم بود.

كار دوم او هم این بود كه ما مردم را وادار كرده بودیم كه اگر

(۱) علت تصمیم شیخ عبدالله به مهاجرت، فشارهای وهابیون و تهدید جانی وی از جانب آنها بود. تفصیل این مطلب در «جواهر ناشناخته» آمده است.
روشن بود که مهاجرت شیخ عبدالله به مشهد بدون مساعدت آیت‌الله میلانی ممکن نبود که توسط آقای «ب» لوث گردید.

وجوهات به جلالی می دهند از جلالی قبض رسید از مرجع را بخواهند. آن زمان به دلیل اختلافی که پیش آمده بود کسی از مراجع برای جلالی قبض نمی فرستاد. اما جلالی وجوهات را داده بود به «ب» و ایشان هم برای خودش و هم برای جلالی از آیت الله خوئی قبض گرفته بود.

در نجف هم به دست دوم و سوم گفته بود اختلافات قوچان شخصی است و این قبض را به عنوان تألیف قلوب گرفته بود.

❖ زمانی آقای «ب» می خواست بیاید قوچان منزل کفاش، آقای کیوان آمد که حاج شیخ ذبیح الله با شما کار دارد، چون حاج شیخ ذبیح الله می دانست که روی این جهات ما با آقای «ب» میانه خوبی نداریم، می ترسید در خارج به مردم چیزی بگویم، رفتم خدمت ایشان، ایشان به شکل به در می گویم دیوار تو بشنو به من فهماند که در این شرایط نباید اینها را رنجاند. لذا من هم سکوت کردم.

حاج باقر ذبیحی:

❖ شاهد بودم که در بحبوه اختلاف «ب» پول به جلالی می رساند.

آقای غلامحسن حسینی:

❖ سفر دوم یا سوم برقعی به قوچان بود که کتاب درسی از ولایت را پخش کرد و انحرافاتش علنی تر شد. آن وقت من روستا بودم. درباره این کتاب از آیت الله میلانی استفتاء می کنند. ایشان پاسخی می نویسد.

آقای «ب» یا آقای «ه» از نجف آمده بوده، خلاصه یکی از این دو به آیت الله میلانی می گوید: چون برقی با صوفی ها مبارزه می کند، ممکن است تشویق شود راجع به صوفیان هم رد بنویسد. لذا صلاح نیست صریح محکوم شود!

لذا پاسخ استفتاء را برمی گردانند و جوری اصلاح می کنند که مطالب باطل است اما اسمی از برقی برده نمی شود.

از کارشکنی بعضی افراد اشاره شده که بگذریم آیه الله میلانی از حوزه علمیه مشهد، در مبارزه با وهابیت قوچان، نقش منحصر به فردی داشت. از محکومیت صریح انحراف برقی گرفته تا پشتیبانی معنوی ایشان از شیخ عبدالله، بسیار مسئولانه و از روی درد بود. نقش برجسته آیه الله میلانی در درجه نخست معلول فراست و درایت و دیانت ایشان بود و در درجه دوم نزدیکی قوچان به مشهد اشرف مستقیم آیه الله را بر مسایل جاری آسان کرده بود.

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

* شیخ عبدالله فرمود وقتی وضع قوچان را برای آیت الله میلانی نقل کردم که تنها حدود ده نفر باقی مانده اند، ایشان پشت دستش زد گفت آخ آخ، قوچان را وهابیت خراب کرد. بعد نامه ای صریح در رد وهابیت نوشت و بعد نامه آقای خوئی و گلپایگانی رسید و وضع عوض شد.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** آسید محمد علی پسر آقای میلانی ولائی عجیبی بود، وقتی جریان را برایش نقل کردیم از شدت ناراحتی رگهای گردنش پر شد، از این تاریخ به بعد ایشان منبری های خوب مشهد را به خرج آقا به قوچان می فرستاد؛ حدود یک سال تمام ادامه پیدا کرد، هدف این بود که مردم به شک بیفتند و چنین شد. *** آخوندها همه به طرف جلالی رفته بودند، ولی کم کم بیدار شدند.

حاج باقر ذبیحی:

*** آقای میلانی رسماً وارد می شود آقایان قوچان به مشهد می آیند شیخ براتعلی با عده ای خدمت آقای میلانی می آیند که بیشترشان تیپ جلالی بودند جلالی مریدهای خودش را با خودش می آورد، بعد ظاهراً جلالی از آیت الله میلانی می پرسد مثلاً امیرالمؤمنین از علل اربعه کدام یکی را داشته؟ ایشان می فرماید آقا جان با خواندن حاشیه ملا عبدالله و لفظ علل اربعه، سواد پیدا نمی شود برو سواد پیدا کن.

بعد انحرافات برقعی را از ایشان استفتا می کنند و جواب استفتاءات موجود است.

آقای غلامحسن حسنی:

*** بعضی از بازاری هایی که چیز فهم بودند، در خدمت شیخ

عبدالله ابراهیمی نژاد، یک مقدار بیدار شده بودند، خدمت حاج شیخ ذبیح الله رسیده بودند، ایشان هم نظر مرحوم شیخ عبدالله را تایید کرده بودند.

این سبب شد که یک مقدار از خاطر خواهان برقی عقب نشینی کنند، نه عقب نشینی که یک مقدار بعضی ها که قابل بودند از خواب غفلت بیدار شوند.

وقتی آمدیم قوچان دیدیم مرحوم حاجی حسین پور و عده ای دور و بر مرحوم حاج شیخ عبدالله جمع بودند و ظاهراً منتظر هستند که ما برسیم.

حاج شیخ به من گفتند می توانی به مشهد بروی و نامه ای که داریم را خدمت آقای میلانی برسانی؟ گفتم البته که می روم.... بعد از این که دروغ برقی را در آوردم برگشتم بیایم قوچان، وقتی رسیدم به گاراج که سوار ماشین بشوم، دیدم که حاج شیخ عبدالله، آقای سید احمد صفوی، آقای شیخ ابوالحسن قائمی در حال پیاده شدن از اتوبوس قوچان بودند.

تا خواستم سوار اتوبوس شوم که به قوچان برگردم، شیخ عبدالله مرا دید و فرمود: عجب آمدی نامه را ببری؟ گفتم من تحقیقاتی به عمل آوردم که خیلی از نامه مهم تر است، گفتند چطور؟ یک گوشه از گاراج سه چهار نفری جمع شدیم و جریان را گفتم، این ها ضمن این که از شیادی برقی ناراحت شدند، از رسوایی او

خوشحال هم شدند.^۱

بعد گفتم آقا شما نامه آوردید یا خودتان بدون نامه می‌روید؟ گفتند که هم نامه آوردیم هم خودمان می‌رویم، گفتم نامه را به من بدهید، نامه را گرفتم، ممکن است اصل قضیه را از آقای قائمی هم بپرسید، جوان بود به هر حال من نامه را از آقای قائمی گرفتم و چهار نفری رفتیم منزل آقای میلانی.

درست یادم نیست که آقای صفوی یا آقای قائمی کتاب برقعی را به آیت‌الله میلانی دادند و پرسیدند آقا جان این کتاب را دیده‌اید؟ آیت‌الله فرمود بله خوانده‌ام، بندازید کنار.

گفتند آقا جان نظر شما در مورد این کتاب چیست؟ فرمود از کتب ضاله است، بندازید کنار، عین کلمه‌ای که خود آیت‌الله میلانی فرمودند. گفتیم نظرتان در مورد خود نویسنده چیست؟ فرمودند وقتی که کتابش این سنجی باشد خود نویسنده‌اش مشخص است که خودش چطوری است دیگر.

چهار نفرمان برگشتیم قوچان، حالا این فرمایش آیت‌الله میلانی باید در مسجد به همه‌ی مردم ابلاغ شود، کی ابلاغ کند؟ باز هم این سنگ روی سر ما شکسته شد.

(۱) این بخش از صحبتها اشاره به جریان منبر برقعی در منزل حاج شیخ غلامحسین تبریزی دارد.

ما شب آمدم مسجدی که خود جلالی امام جماعت بود، منبری هم خود جلالی بود، ولی من نوبت به جلالی ندادم و پریدم روی منبر و جریان آقای حاج شیخ غلام حسین تبریزی را و بعد حضور آقایان قوچانی حاج شیخ عبدالله و آقای صفوی و آقای قائمی و خودم را به منزل آیت الله میلانی و سوال از آقای میلانی و جواب آقای میلانی همه را به اطلاع مردم رساندم.

بعد گفتم آقایان فریب برقی را نخورید، حاج آقای جلالی هم توجه دارند ان شاء الله دور و بر این را دیگر خط قرمز می کشد، یک عده ای دندان تیز کرده بودند که در همان مسجد ما را بزنند، از آن جمله کسی به نام رسولی گفته بود که به خدا اگر حاج آقای جلالی اجازه می دادند من همین جا می کشتمش که الحمد لله نتوانست و این مهلت به ایشان نرسید.

بالاخره در نهایت آیت الله میلانی واکنش صریح نشان داد و به استفتائات در این زمینه پاسخ داد.

از استفتاء شیخ عبدالله شروع می کنیم.

*** بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۰/۱ج/۱۵

محضر مبارک حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای میلانی
دام ظلّه العالی

پس از اهداء تحیت و سلام معروض می دارد که کتابی است به نام

«درسی از ولایت» که اخیراً به وسیله یکی از مؤلفین تهران انتشار یافته و در آن مسائلی درباره ائمه اطهار علیهم السلام و ولایت تکوینی آن ذوات مقدسه [را] مورد جرح و تعدیل قرار داده.

اینک یک جلد از کتاب به محضر مبارک تقدیم می‌گردد. مستدعی است نظر مبارک خود را درباره این کتاب و مطالب مندرج در آن و نویسنده این گونه مطالب و نیز نظر مبارک را نسبت به فرق متصوفه بیان فرمائید.

محمدرضا مدرسی خراسانی، احمد صفوی، عبدالله ابراهیمی، ابوالحسن قائمی

[پاسخ استفتا] مطالب این کتاب بر خلاف فرموده قرآن کریم و مخالف با صریح فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. این کتاب از جمله کتب ضلال می‌باشد، نویسندگان آن از ادله علمیه بی اطلاع و به خیالات و اوهام خود و امثال خود نوشته و گفته است.

و مسلک تصوف بر باطل است.

اعاذنا الله تعالى من مضلات الفتن

سید محمدهادی الحسینی المیلانی.^۱

به دنبال این استفتاء جلالی و اطرافیان‌ش نیز استفتائی کرده‌اند

که در آن شیطنت شده است.

در استفتاء پیشین آیت الله میلانی به بطلان کتاب درسی از ولایت و گمراهی نویسنده آن تصریح کرده است و این برای فیصله دادن امر بس بود.

اما در متن استفتاء جلالی و سایر آخوندهای وهابی اسمی از کتاب برقی برده نمی شود و موضوع ولایت تکوینی به شکل کلی مطرح مورد استفتاء قرار گرفته تا بتوانند راه فرار و توجیهی پیدا کنند. به این استفتاء توجه کنید:

❖ محضر مبارک حضرت مستطاب آیت الله العظمی الميلانی

دامت برکاته

با کمال احترام استدعا داریم به سؤالات ذیل صریحا جواب مرقوم فرمایید:

- ۱- کسی که عقیده به اصول دین و اصول مذهب دارد و فقط نسبت به امامت معتقد است که دوازه نفر اوصیاء پیغمبر اکرم که... (خوانده نشد) معصومین و امامان مفترض الطاعه و حجج الله فی ارضه و از طرف خداوند دارای کرامات و معجزات می باشند...، ولایت تشریعی بر جمیع بشر داشته و دارند. آیا نقصی در اسلام و ایمان و تشیع وی به نظر مبارک می رسد یا خیر؟
- ۲- آیا انبیاء و اوصیاء آنها از طرف پروردگار عالم ولایت کلیه

تکوینیه دارند یا خیر؟ در صورتی که چنین مقامی را دارا باشند متمنی است دلیل آن را بیان فرمایید و مستدعی است آن که معنی ولایت کلیه و ولایت تکوینیه را توضیح فرمائید.

۳- در ایجاد ممکنات آیا ائمه اطهار علیهم السلام علت فاعلی موجودات می باشند یا علت غائی عالم هستند؟

[امضاء کنندگان:] سید جلال جلالی، سید اسلام نبوی، مهدی صحافی مقدم، غلامحسین حجتی، رضا دلیری، ذبیح الله اسلامی، ابوالحسن اجتهادی، علیحسین رضائی، ... «ح»

۲۶ جمادی الاولی ۱۳۹۰

بسمه تعالی

ج ۱- ولایت تشریعی، داشتن حق تصرف است در امورات مردم و اداره آنها مانند ولایت فقیه بر نصب قیم برای اداره امور ایتام و نصب متولی برای اوقافی که متولی ندارند و غیر ذلک.

و گاهی ولایت تشریعی حق تصدی قانونگزاری را گویند، چنان که سنی ها در حق بزرگان شان قائلند و به همین مناسبت است که برایشان تکتف در نماز و نافله ضحی و غیر آنها را تشریع کرده اند.

ج ۲- ولایت تکوینی، یک قسمی از آن عبارت است از مجرای فیض بودن نسبت به کائنات فی الجملة که عموم انبیاء و اوصیاء داشته اند.

و قسم دیگر عبارت است از ولایت کلیه تکوینیه که مجرای فیض

بودن است نسبت به جمیع عالم امکان که در حق پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام ثابت شده.

و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت که بیش از حد تواتر به ما رسیده است و دروغ و جزاف نفرموده‌اند زیرا آن بزرگواران صادق و مصدق می‌باشند.

و این دلیل بر هر کسی که به کتب احادیث معتبره از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام مراجعه نماید روشن است.

علاوه بر ادله‌ی عقلیه‌ی غیر قابل رد که در جای خود مذکور است. و انکار این مقام نقص است از نظر مذهب جعفری.

ج ۳- این بزرگواران چنان که علت غائی عالم می‌باشند و عالم برای وجود آنها آفریده شده، واسطه و مجرای فیض نیز می‌باشند که فیض وجود از آنان مرور کرده و به اذن خدا به دیگران می‌رسد. و این را اصطلاحاً فاعل ما به الوجود می‌گویند و غیر از فاعل ما منه الوجود است که به معنی آفریننده و وجود دهنده می‌باشد که جز خدای متعال آفریننده‌ای نیست و آفرینش منحصر به ذات مقدس پروردگار است.

و به جهت مثال برای واسطه بودن آفتاب است نسبت به نشو و نمای اجسام که ما به الوجود در این مرحله است و آفریننده و وجود دهنده خداست و پس.

الحاصل در آفریدن و وجود دادن که منحصر به خدای متعال

می باشد، هیچ کس شرکت ندارد. زیرا کسی از خود چیزی ندارد و موجودیت هر چیز بدون استثناء از خداست و پس.

و ائمه اطهار علیهم السلام به حسب مقام نورانیت شان به اذن و اراده خدا واسطه فیض می باشند و کمال قرب و رفعت مقامشان به همین جهت است که خودشان بلاواسطه فیض می گیرند و دیگران به جهت نداشتن این استعداد نیاز به واسطه دارند.

در خاتمه ۲ مطلب گفته می شود:

اولا این که انسان نبایستی به هر موهوماتی گوش دهد و عقیده مند شود، خداوند متعال می فرماید «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا»^۱.

ثانیا مسلمانان با همدیگر حسن معاشرت داشته باشند و در گفت و شنود از هوا و هوس بپرهیزند و غرض نفسانی نداشته باشند و به وحدت کلمه اهمیت بدهند که خداوند متعال می فرماید «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲ پس نبایستی با دستور قرآنی مخالفت نمود و التأیید منه سبحانه و تعالی

سید محمدهادی الحسینی المیلانی^۳

(۱) اسراء/۳۶

(۲) آل عمران/۱۰۳

(۳) تصویر ۷

پس از تلاشهای فراوان و خون دل‌های تلخ فتنه برقعی در قوچان اندک اندک رو به ضعف نهاد و به تدریج وضع جلالی روشن شد و برخی از مردم از او برگشتند.

فتنه برقعی در قوچان، با فوت مشکوک حاج شیخ عبدالله ریزگی و به تبع آن، مجالس ترحیم گسترده‌ای که همگی رنگ و بوی روشنگری علیه وهابیت داشت، رو به افول گذاشت.

اما پشتیبانی مالی عربستان و حمایت آشکار ساواک، آخور بعضی‌ها و به خصوص جلالی را آن چنان پر کرده بود که سر برداشتن از این آخور برایشان آسان نبود.

دفاع کور از وهابیت

در آغاز فتنه امر بر بسیاری مشتبه شد. اما کسانی که ریگی در کفش نداشتند، پس از روشن شدن حق، به تدریج مستبصر می‌شدند و توبه می‌کردند.

اما اندک نبودند کسانی که حتی پس از روشن شدن حق بر موضع وهابیت خود اصرار ورزیدند.

به برخی از مستندات لجاجت با حق توجه کنید.

ملاقات برادران نیک‌پرور با آیت‌الله خوئی:

«* بعد رفتیم نجف و رفتیم منزل آیت‌الله خوئی گفتند بیمارستان

بغداد بستری است آدرس بیمارستان را پرسیدیم گفتند امشب بروید کربلا بعد از نماز سیدی بالای سر حضرت دعا می خواند او داماد آیت الله خویی است آدرس بیمارستان را از او پرسید همین کار را کردیم معلوم شد بیمارستان دارالشفاء در بغداد است. با برادرم دوتایی رفتیم بغداد آدرس پرسیدیم یک سنی عمدا آدرس مکان حکومتی را داد رفتیم یک فضایی بود چند تا سرباز کنار در ایستاده بودند یک توب وسط حیاط بود گفتم هذا سید خویی، یک دفعه دور ما حلقه زدند و شروع کردند به عربی حرف زدن و ما می گفتیم هذا ملاقات سید، هذا ملاقات سید، یک درجه دار آمد به او هم همین را گفتیم و از ترس می لرزیدیم یک تشر به ما زد و گفت رح (برو).

از آنجا بیرون آمدیم و رفتیم به سمت کاظمین و شب در کاظمین ماندیم، روز بعد از مسافرها آدرس می پرسیدیم یک خانم جوانی بود گفت بیاید من می برم تان، ما دنبال او رفتیم از شط رد شدیم یک ساختمان بزرگ هشت طبقه بود گفت هذا دارالشفاء هر چه گشتیم آیت الله خوئی را پیدا نکردیم، دو تا شرطه نشسته بودند از آنها پرسیدیم هذا ایرانی نابلد، ملاقات سید، آنها راه پله ای را به ما نشان دادند، بالا رفتیم جمعیت زیاد بود چشمم به یک روحانی خورد، رفتیم پیش او، او گفت من هم ایرانی هستم و الان از ملاقات آقا می آیم به خاطر شما برمی گردم، ما را با آسانسور برد

طبقه چهارم و اتاق آقای خویی را نشان داد. رفتیم داخل آقای خویی روی تخت به یک متکا تکیه کرده بود، یک روحانی سید هم با عبا کنار در ایستاده بود، رفتیم و دست آیت الله خوئی را بوسیدیم، آقای خوئی گفت از کجا آمدید گفتم از ایران، گفت از لباسهایتان و زبانتان فهمیدم ایرانی هستید، از کجای ایران هستید؟ گفتم از قوچان تا این را گفتم بلا فاصله گفت این سید جلالی چه می گوید، گفتم هر چه شنیدید درست است. بعد دستشان را گذاشت بین گوش و چشمش و گفت بین حق و باطل چهار انگشت است. آنی که شما خودتان دیدید همان را بگویید.

گفتم آقا جان من پای منبرشان نشسته بودم، گفت امام حسن مجتبی علیه السلام اگر می دانست که داخل کوزه زهر است آبش را سر نمی کشید، پس علم غیب ندارد و اگر هم که می دانسته و زهر را خورده خودکشی کرده، خودکشی هم که در اسلام حرام است. گفت بله او امام را قیاس به خودش می کند و می گوید خودکشی حرام است. بعد من دوباره پرسیدم آقا جان مگر برای امام خودکشی حرام نیست؟ فرمودند: نه چون امام می داند که کجا باید جانش را فدای دین خدا کند، ولی ما نمی دانیم، لذا برای امام مشکلی ندارد، ولی برای ما حرام است، ولی برای امام حرام نیست. این مسئله برای من عقده شده بود، وقتی که با بیان ایشان حل

شد، با صدای بلند با حالت گریه گفتم خدایا شکر من از دهان مبارک شما شنیدم و عقده گلویم باز شد، اشک شوق می ریختم. بعد از برادرم پرسید شما چه دیدید گفت من هم پای منبرش نشسته بودم گفت امام حسین علیه السلام روز عاشورا جنگید و لیکن مغلوب شد قدرت و قوتش تمام شد و کشته شد.

بعد آقا فرمودند بله بناست همه از این دنیا بروند، اگر بنا بود یک نفر از دنیا نرود، می خواست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا نرود. وقتی که بناست که همه از دنیا بروند، پس چه بهتر که جاننش را فدای خدا کند و گر نه امام حسین علیه السلام اگر با یک انگشت اشاره می کردند همه سرها روی زمین می ریخت.

ابراهیم نیک پرور ادامه می دهد: آقای خویی به همان طلبه ای که دم در ایستاده بود فرمودند: همان تلگراف را بده. طلبه هم برگشت و تلگرافی را که روی تاقچه بود را داد. آقای خویی فرمود: اسامی چند نفر را که برایم تلگراف زده اند، می خوانم، شما اینها را می شناسید یا نه؟ اول متن تلگراف را خواند که آقای خویی شما حرف بعضی از مبغضین را باور نکنید و آقای جلالی را عزل نکنید. امضای هفت نفر بود. همه را گفتند و ما هم گفتیم که اینها کی هستند، یکی بزاز، یکی عطار و...، همه از همان وهابی ها بودند.

اینجا که رسید دو نفر، یک نفر کلاه دوره دار و یک نفر دیگر وارد

اتاق شدند و آقا مشغول آنها شد.

بعد ما خواستیم خدا حافظی کنیم گفتیم آقا جان ما می‌خواهیم رفع زحمت کنیم فردا بلیط داریم به سمت ایران امری فرمایشی هست گفت نه فقط شیخ عبدالله ریزگی را سلام برسانید.

دیگر سوال جواب بین ما و آقا همین بود.

وقتی به ایران آمدم همه به دیدن ما آمده بودند. مرحوم آقای اسماعیلی، مرحوم حاج آقا عبدالله ریزگی نشسته بودند به حاج آقا عبدالله گفتم که آقای خویی سلامت‌تان رساندند.

-: ملاقات شما با آقای خویی تاثیری توی جریان‌ات وهابیت قوچان گذاشت؟

نه هیچ تاثیری نگذاشت.

-: شاید شما برای کسی از جریان ملاقات با آقای خویی صحبت نکردید؟

:چرا برای خیلی‌ها صحبت کردم، مردم آنقدر داغ بودند که این حرفها را نمی‌فهمیدند. در مورد ملاقات آقای خویی من حرف زدم، هیچ اثری نکرد، هیچ هیچ هیچ!

حاج ابراهیم نیک‌پرور:

: طلبه‌های قوچان که نجف آمده بودند در اتاقی از مدرسه قوام جمع می‌شدند. در سفری که به نجف رفتیم ما هم آن جا می‌رفتیم. آقای شیخ رمضانعلی کوه‌دره‌ای برادر حاج محمد

کوه‌دره‌ای به ما گفتند که من دارم روایات مربوط به ولایت تکوینی را جمع می‌کنم، موقع رفتن به شما می‌دهم که ببرید برای برادرم، شاید از خواب غفلت بیدار شود. نامه را آوردیم.

وقتی به قوچان رسیدیم به برادرم حاج اسماعیل گفتم خانه شما به خانه حاج محمد کوه‌دره‌ای نزدیکتر است، تو نامه را ببر و به او بده.

بعد از یک مدت که برادرم را دیدم پرسیدم نامه را دادی، چی شد؟ گفت اصلاً نگاه نکرد، با دستش کنار زد و گفت بردار بردار بعد هم گفت یعنی شیخ رمضانعلی برادر من از جلالی بالاتر است. حتی حاضر نشد که به نامه نگاه کند.

** یک روز رفتم خانه‌ی شیخ عبدالله، در زدم خانواده ایشان در را باز کرد، گفتم حاج آقا هست؟ گفت هست ولی رفته توی اتاق دوم. اشاره هم کرد که داخل آن اتاق نروم.

شش نفر نشسته بودند یکی همین حاج محمد کوه‌دره‌ای بود. داشتند با شیخ عبدالله بحث می‌کردند، من پشت در گوش می‌کردم.

وقتی شیخ عبدالله به کوه‌دره‌ای گفت تا زمانی که نامه از برادرت نیامده بود که برادرت آیت‌الله بود وقتی نامه به دست رسید گفتم طلبه‌ای بیش نیست! و نامه را پاره کردی انداختی کنار!

کوه‌دره‌ای گفت نه خیر نامه‌ای که آمده آن طوری نبود و دست آخر

گفت شما خواسته باشید یا نه، من دینم همین است، راهم هم همین است.

حاج باقر ذبیحی:

✱✱ حاج غلامعلی بقال، با این که اول از مریدهای حاج شیخ بود، اما چطور جلالی او را گول زده بود که از مریدان سخت جلالی شد.

حاج ابراهیم نیک پرور:

✱✱ یکی دو نفر از وهابیون ابراز کرده بودند که حتی اگر برقی و جلالی از نظرشان برگردند، ما دیگر از این عقیده برنخواهیم گشت. اینها را روز قیامت چطور باید جواب دهند، نمی دانم!

حاج مهدی عبدالزاده:

✱✱ یک روز حاج حسن رفیع زاده و جلالی در مغازه ما بودند. به مناسبت صحبتی شد، به جلالی گفتم ما اگر تقریباً چیزی از ولایت اهل بیت و نور ولایت به دست آوردیم به وسیله شما بوده است.

گفت ولایت! نور ولایت؟! چند شمعی است!!

گفتم چی؟ نفهمیدم، آن زمانی که این حرف را به ما زدی عقیده داشتی و حالا برگشتی یا آن زمان هم عقیده نداشتی و منافقانه این حرف ها را میزدی؟! تو آدم دو رویی هستی! فراموش کردی آن زمان که با هم صبح های ماه رمضان سر قبرستان می رفتیم، گفتمی که یک کسی همه روزه می رفت قبرستان، دید نوری یک مرتبه جستن

کرد و در آن نور گذشته و آینده‌اش را دید.

این نور چند شمعی بود، صد شمعی بود، پانصد شمعی بود؟! خودت نگفتی این نور نور ولایت بود؟! خودت گفتی این نور، نور ولایت بود، من از خودت شنیدم، من عقیده پیدا کردم تو حالا مسخره میکنی؟!

مثل خر توی گل گیر کرد و جواب نداد، چه بگوید؟! بگوید از اول اعتقاد داشتم و حالا ندارم یا از اول این عقیده را نداشتم و دروغ گفتم؟ بالاخره یک طفره ای رفت، ولی جوابش جواب نبود، فقط می‌خواست یک جوری رد کند، یک چیزی بگوید.

✽* زمان سیل حاج شیخ ذبیح‌الله سفارش کرد برای تألیف قلوب یک ماشین آجر برای خانه حاجی... بریزند، «ح» هم خانه پدرش می‌نشست. با این همه رعایت حاج شیخ، او هر کجا می‌نشست باز علیه حاج شیخ حرف می‌زد.

این جور آدمی هم لایق این است که سر قبرش، وقتی می‌خواستند تلقین بدهند، شیخ عبدالله سیاه بگوید: این حرفها را نگوئید، این حرفها را نگوئید، این حرفها شرک است.

پس از تلاش‌های جانکاه شیخ عبدالله، روشنگری‌های با تأخیر مراجع و فعالیت مبلغین، اندک اندک انحراف جلالی و برقعی آشکار و آشکارتر شد.

به دنبال روشن شدن حق، مردم نیز اندک اندک بازگشتند.

و در نهایت افول وهابیت با فوت شیخ عبدالله رقم خورد.
اما عده‌ای همچنان وهابی ماندند و آشکاری حق، هرگز موجب
نشد چشم خود را باز کنند. در واقع کار این طبقه به لجاجت کور
کشیده بود که هیچ درمانی نداشت.

خاطرات پراکنده

حاج باقر ذبیحی:

✱ از جمله اسناد، نامه‌ای بود که جلالی به فرح این چنین نوشته بود که مادر مهربانم به داد من برس کسی به نام شیخ ذبیح‌الله که در شهر نفوذ دارد با اقدامات پسر ایشان مرا از کار بیکار کردند و شهریه مرا از نجف قطع کردند.

جریان از این قرار بود که جلالی برای نفوذ در عقاید جوانان سراغ آموزش و پرورش رفت و دبیر درس دینی دبیرستان جوینی شد. من به همراه آقادی، مرحوم آسید محمدرضا مدرسی و شیخ عبدالله به تهران رفتیم.

آن زمان آقایان سیدرضا برقی و گلزاده غفوری و باهنر در دفتر تألیف کتب درسی دینی مشغول بودند، رفتیم و جریان را به اطلاع آنها رساندیم. آنها سابقه انحراف برقی را از قبل داشتند و از تدریس جلالی جلوگیری کردند. این نامه پس از تعطیل شدن تدریس جلالی بود.

حاج صادق توکلی:

*** شبی خواب دیدم روز جمعه است و من مشغول تمیز کردن حوض خانه هستم. در همین حین یکی از بستگان از سفر آمد. شیخ عبدالله هم در اتاق نشسته و با یک سنی لجوج دارد بحث می‌کند. با خودم قر می‌زدم که بحث با اینها فایده ندارد. چرا شیخ عبدالله خودش را خسته می‌کند؟!

صبح جمعه که شد دقیقا همان صحنه در بیداری تکرار شد. فقط به جای سنی یکی از آخوندهای وهابی قوچان بود که با شیخ عبدالله بحث می‌کرد.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** بعد از این که «ح» دید که جلالی رو به شکست است، عده‌ی زیادی منزل حاجی کیوان بودیم من جمله حاج شیخ ذبیح‌الله و شیخ عبدالله تقریبا به عنوان این که توبه کرده منبر رفت. اما همه ما می‌دانستیم ظاهرسازی می‌کرد وقتی دید دیگر هیچ قدرتی ندارد به خاطر دنیایش توبه کرد.

حاج باقر ذبیحی:

*** مثل «ح» خوش بیان بود از آنها دفاع می‌کرد بعد سریع برگشت. اما پدرش حاجی... رسماً از جلالی طرفداری می‌کرد.

*** روزی در حجره آقای خدایی نشسته بودیم. آقای «ح» گفت خدمت میرزا جواد تهرانی رسیدیم، ایشان فرمود: ائمه فی الجملة

ولایت تکوینی دارند. گفتم نه عبارت ایشان این است که ائمه ولایت تکوینی دارند و فی الجمله در خارج هم واقع شده، گفت بله بله این درست است.

بعد هم مجلسی در منزل کیوان در حضور آقا جان رسماً منبری رفت و کلمه توبه و استغفار را بر زبان آورد.

* روز جمعه‌ای خدمت آقا جان رفته بودم گفتم دیشب خواب دیدم حاجی... روز دوشنبه فوت کرده، دیدم به شما می‌گوید آقای حاج شیخ من به دین جلالی نمردم. این را به «ح» هم گفتم به حسب ظاهر «ح» خیلی خوشحال شد.

آقای غلامحسن حسینی:

* یک روز برقی وارد مسجد شد، عکس آقا امیرالمومنین علیه السلام را خیلی بزرگ شاید در حدود ۲ متر قد و یکی دو متر پهنا در مکتب مسجد جامع گذاشته بودند، عمداً پرسیده بود که این عکس چه کسی است؟ گفته بودند که عکس آقا امیرالمومنین علیه السلام است. گفته بود که این عکس علی حمال است، بردارید از این جا، عکس علی حمال را آوردید به جای عکس امیرالمومنین علیه السلام گذاشته‌اید!

(۱) هدف از نقل این جریان نشان دادن بیان توهین آمیز برقی است. اما نسبت به حکم شرعی چنین عکس‌هایی دائر مدار فتوای مراجع است.

حاج ابراهیم نیک پرور:

✱ با حسین پسر کربلایی غلام علی نخودبریز بالای بام رو به روی در مسجد بودیم که جلالی و شیخ اسلامی و دلیری و رضائی، با هم آمدند، پنج شش نفری بودند. جلالی گفت نگاه کنید سر در این مغازه نوشته هو الرزاق، هو الرزاق یعنی من رازق شمایم. اما اینها روزیشان را از فلان و بهمان می خواهند.

✱ من از اوضاع قوچان خیلی جوش می زدم یادم نمی آید چه گفتم که حاج شیخ عبدالله گفتند زیاد جوش زن آقای نیک پرور اینها این جوری نمی مانند اینها بد جایی دست انداختند شوخی نیست راحت باش که بعد همین طور هم شد هر کدامشان با چه ذلتی و وضع افتضاحی مردند.

جلالی هم که زنده مانده چهره اش از انسانیت در آمده و مسخ خیلی عجیبی پیدا کرده است.

حاج باقر ذبیحی:

✱ هفته ای یک بار جلسه کانون بحث و انتقاد دینی را در قوچان داشتیم. هر هفته یکی شام درست می کرد. با ماشین چپ یکی از همراهان آمده بودیم. او گفت فردا نیشابور برنامه داریم. آن شب را قوچان ماندیم، نهار فردا در نیشابور منزل کسی به نام آقای نجفی بودیم. معلوم شد که پدرش از هم دوره ای های آقا جان (حاج شیخ ذبیح الله) در نجف بوده است آقا نجفی به خاطر

پدرمان خیلی احترام کرد جمعیت زیادی هم به احترام کانون دعوت کرده بود.

معلوم شد برقی شهر به شهر می‌رفته و تبلیغ می‌کرد، از جمله نیشابور آمده بود. عجیب بود که همان ایام برقی برای مرتبه دوم به نیشابور آمده بود.

دیدم مقداری از کتاب درسی از ولایت در تاقچه اتاق‌شان است یکی از همراهان از کتابها پرسید، گفت بله آقای برقی اینجا آمده و کلی تعریف کرد که وی از رفقای آقای مروارید است و ضد دراویش و.... ابطحی به من اشاره کرد که شما وارد میدان شو. رو کردم به صاحبخانه و گفتم این کتاب را خوانده‌اید؟ گفت بله خیلی عالی. گفتم تکه‌هایی دارد به آنها توجه کردید یا تند رد شده‌اید؟ گفت آن تکه‌ها کدام است؟ کتاب را باز کردم، دو سه جایی که می‌دانستم، اولیش را خواندم، اما مطلب مربوط به «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^۱ را کامل نخواندم، گفتم بقیه‌اش را خودت بخوان، اول آهسته بخوان، اگر صلاح دانستید بلند بخوان، خواند و رنگش پرید، گفت عجب عجب! بعد هم دیگران دنبال مطلب را گرفتند.

بعد که ایشان متوجه شد، چند نفر مأمور کرد که دنبال برقی

بروند سبزوار و بقیه شهرهای مسیر او و پیشاپیش مردم را آگاه کنند. این سفر ما هم تبلیغ ناخواسته‌ای شد.
حاج مهدی عبدالزاده:

✱✱ شیخ عبدالله می‌خواست روستا برود، صبح آمدم منزل ایشان، با ایشان از خانه در آمدم، یک بقیچه هم زیر بغلش بود، با حسین‌پور روبرو شدیم، اصرار کرد که از شهر بیرون نروید، با آقای قائمی راه افتادند رفتند سراغ برقی، بحثی شده بود، آقای قائمی تند صحبت کرده بود، هجرانی گفته بود آقای قائمی را پر کرده‌اند. بعد برقی «ح» را به جان قائمی انداخت. «ح» جوان و زرنگ، قائمی هم عصبانی، این کار از زرنگی برقی بود.
یکی از بستگان نزدیک:

✱✱ فکر می‌کردیم شیخ عبدالله از بیکاری برای خودش مشغله‌ای درست کرده است (فتنه و هابیت) اما وقتی پس از مرگ ایشان به قوچان آمدم (البته پس از بهبود کلی اوضاع) دیدیم مثل این که مشکله کاملاً جدی بوده است.

بالاخره یاری رسید

تهدیدها همچنان ادامه یافت، اما با شدت بیشتر.

باد مخالف همچنان می‌وزید.

از توهین و تحقیر علنی در کوچه و بازار بگیر تا چاقوکشی بر روی
شیخ عبدالله آن هم در حوزه علمیه....

از غربت و تنهایی بگیر تا فقر مالی شدید....

برخی از آخوندهای بی‌کار و بی‌همتای اطراف مراجع هم مرتب
کارشکنی می‌کردند....

فشار ساواک هم مزید بر علت بود....

و....

عموم مردم قوچان هم در گمراهی!

شیخ عبدالله بار سنگین همه اینها را بر دوش داشت و پیوسته

زهرشان را به تلخی جرعه جرعه می‌نوشید.

دیگر امیدی به اصلاح برخی از افراد نبود و خود شیخ عبدالله هم

امنیت جانی نداشت. تصمیم به مهاجرت گرفت. اولین گزینه، مهاجرت به روستای ریزه بود. اما روستا آب لوله‌کشی نداشت و خانواده ایشان حاضر نشد در آن جا زندگی کند. دومین گزینه مهاجرت مشهد بود. اما با دست خالی، امکان مهاجرت به مشهد هم نبود. گذشته از این که طبق برخی از نقلها به وسوسه بعضی‌ها که قبلا اشاره رفت آیت‌الله میلانی موافق نبود. شیخ عبدالله مضطر شده بود. در این بن‌بست غریبانه، حادثه‌ای اتفاق افتاد و اضطرار معجزه کرد.

البته این حادثه پس از فوت شیخ عبدالله مطرح شد، حادثه‌ای که هنوز هم در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. از این رو ما تنها آنچه را که در حافظه‌ها باقی مانده تنظیم می‌کنیم.

این جریان مربوط به زمانی است که فتنه وهابیت اوج گرفته بود؛ ریشه آن به نقلی از آقای میرعمادی باز می‌گردد؛ آنچه در حافظه اخوی معظم آشیخ مهدی باقی مانده، با نقل دوباره آقای میرعماد در سال ۱۳۸۴، ادغام می‌کنیم.

آشیخ مهدی ابراهیمی نژاد:

❖ این جریان مربوط است به اوج قضایای برقی که شیخ عبدالله را تهدید می‌کردند و آزار می‌دادند.

میرعمادی آن زمان قوچان می‌آمد و برای تبلیغ به سلامقوچ

می‌رفت، وقتی پدرمان فوت کرد، میرعمادی از کسانی بود که خیلی گریه می‌کرد. ایشان در آن زمان اشاره‌ای به این قصه کرد.

به حسب حافظه‌ام از آن زمان، آنچه یادم هست این است که میرعمادی آن زمان پس از فوت شیخ عبدالله خیلی گریه می‌کرد، چشمانش مثل کاسه خون می‌شد، اولین بار حرف نامه را از زبان او شنیدم، ایشان گفت شیخ عبدالله نامه‌ای از امام زمان علیه السلام داشته و حسرت می‌خورد که نشد ما ببینیم.

آن زمان بر اثر کثرت فشار روحی که از ناحیه تهدید به کشتن و چاقو زدن بر ایشان وارد می‌شد، صحبت این بود که از قوچان مهاجرت کند به ریزه یا مشهد.

والده مکرمه:

این جریان سالهای آخر در همان خانه آخری اتفاق افتاد، در آن خانه چهار سال زندگی کردیم.

شیخ عبدالله می‌خواست از قوچان مهاجرت کند. اول پیشنهاد کرد برویم روستای ریزه در کلاته خانه‌ای درست کنیم و همان جا زندگی کنیم، من قبول نکردم.

آشیخ مهدی ابراهیمی نژاد:

✱✱ همان زمان از والده پرسیدم، فرمود ایشان روزی آمد خیلی دلگیر بود، بقیچه لباس خواست که چند روزی به روستای اینچه‌ها برود بماند، طولی نکشید که برگشت، والده پرسیده بود

که شما می‌خواستید چند روز بمانی چرا برگشتی؟ گفته بودند حالا برگشتم دیگر، ولی علت آن را نگفت.

میرعماد گفت که از سلامقوچ به قوچان آمدم، مبلغی وجوهات دستم بود که می‌خواستم به ایشان بدهم، تصمیم داشتم بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشا که هنوز ماشین برای مشهد بود به طرف مشهد حرکت کنم، شیخ عبدالله بعد از نماز مغرب سرش را برگرداند گفت آقای میرعمادی نرو کار دارم، آن شب ایستادم با هم رفتیم منزل حاجی سیاح، در ضمن صحبت یک کلمه از زبان ایشان در آمد که نامه‌ای به من رسیده، من هم چسبیدم که جریان را به من بگو، خیلی اصرار کردم نگفت، گفتم نمی‌گذارم بروی باید به من بگویی، وقتی دید این قدر اصرار دارم اشاره‌ای کرد که حاجی سیاح نفهمد، برویم خانه صحبت کنیم، با ایشان آمدم خانه و جریان را مفصل نقل کرد که در قوچان اوضاع شلوغ شده بود و مرا تهدید می‌کردند که می‌زنیم و چه می‌کنیم، من نمی‌دانستم وظیفه‌ام چیست، ناراحت بودم، از روی دلگیری آمدم بروم مزرج.

به مزرج می‌شود پیاده بروی، از قوچان به شهر کهنه هم نزدیکتر است، پیاده یک ساعت یا ۴۵ دقیقه راه است.

بقچه لباسی برداشتم و حرکت کردم، در راه با خودم فکر می‌کردم که خدایا وظیفه من چیست، بمانم توی شهر هر چه پیش آید

بیاید، یا بروم؟ این همه تهدید چه کنم؟ عبا را هم روی سرم کشیده بودم که کسی مرا از دور نشناسد، پیاده و تنها به پل بازار عشق آباد رسیدم، روی پل که رسیدم صدایی از داخل رودخانه شنیدم که شیخ عبدالله بگیر، برگشتم نگاه کردم کف دستی بود وسط هوا و نامه‌ای در آن، کس دیگر نیست، از طرف نرده رودخانه نامه را گرفتم و خواندم، قلبم آرام شد، دانستم که کمکها شامل حالم می‌شود.

شیخ عبدالله گفت قلبم آرام شد و متوجه شدم کارم مورد رضای حضرت است. عبا را از روی سرم برداشتم و روی شانه انداختم، با قلب مطمئن برگشتم و دنبال کارها را گرفتم.

شیخ عبدالله پس از این با روحیه‌ای با نشاط به رتق و فتق امور پرداخت و گشایش گره‌های کور آغاز شد.

میرعماد گفت اصرار کردم که نامه را نشان بده، بعد از اصرار زیاد، جانمازش را آورد، در آن پارچه‌ی دوخته شده‌ای بود که نامه داخل آن بود، ولی اجازه نداد آن را باز کنم فقط لمس کردم دیدم کاغذی در آن هست آن را از روی پارچه بوسیدم.

بعد از این قضیه دلشان محکم می‌شود و ورق برمی‌گردد و آن جو فشار می‌شکند.

این جریان اوج قصه برقی بود ولی سال آخری اوضاع آرام بود، جو شکسته شده بود و ورق کاملاً برگشت.

آقای میرعمادی خیلی نظرش به این بود که کاغذی که به ایشان رسیده ببیند، من به دائی شیخ رضا که امورات پدر ما بعد از فوت پدر دست ایشان بود، گفتم دائی جان این کاغذی که میرعماد می گوید چیست؟ دائی شیخ رضا گفت من همه را نگاه کرده ام چیزی با این مشخصات نیست، بعد ورق کاغذی را نشان داد که مشخصاتی که ما می خواستیم نبود و کاغذ اصلی را پیدا نکردیم. میرعماد می گفت نظر شیخ عبدالله این بود که نامه را با خودش دفن کند و من دیر رسیدم، ایشان را دفن کرده بودند. حتما ایشان خودش تدبیری در این رابطه کرده است.

بعد از مرگ ایشان هم در جانماز ایشان چیزی نبود. میرعماد گفت خیال می کردم علی القاعده این نامه را با خودشان دفن می کنند، ولی وقتی من رسیدم دیدم ایشان را دفن کرده اند دیگر مطلع نشدم که نامه چه شد.

بعد از فوت ایشان میرعمادی دو سه روز به مناسبتی می آمد خانه ما، و تا وارد می شد می نشست گریه می کرد، روز دوم یا سوم گفت من دیشب خواب دیدم شیخ عبدالله توی خانه نشسته اند و من به ایشان گفتم نامه را به من نشان بده، بلند شده از کمد نامه ای در آورد که با خط سبز روشن و زیبایی نوشته شده بود، میرعمادی می گفت نامه امام زمان علیه السلام بود بعد هم خیلی گریه کرد.

آقای میرعماد همین جریان را مجددا در تابستان سال ۱۳۸۳ ش

در قم نقل کرد.

جریانات دیگری هم نقل شده است که کاملاً روشن نیست به جریان پیش اشاره دارد و یا جریان جداگانه‌ای است. والدۀ مکرمه:

*** در آخر عمرش نمی‌دانم چقدر، کمتر از شش ماه، از مسجد به خانه آمد. کاغذ دائره‌ای شکل بود با خط ریز دورش نوشته بود و سطش هم نوشته شده بود، پرسید می‌توانی بخوانی؟ گفتم نمی‌توانم، خطش ریز است، بعد گفت تو قدر مرا نمی‌دانی، گفتم چطور قدر تو را بدانم؟...

بعد از فوت شیخ عبدالله، پدرش حاجی نورمحمد هم گفت که شیخ عبدالله این نامه را به من هم نشان داده با همان مشخصات، خط ریز بود و من هم نتوانستم بخوانم، احتمال دادم همان نامه بوده است.

اما بعد از مردن آن نامه را ندیدم.

آشیخ محمود ذبیحی:

*** آقای میرعمادی می‌گفت با مرحوم آشیخ عبدالله خدمت حاج شیخ ذبیح‌الله در منزل جوادیه بودیم، حاج شیخ از ایشان سؤال کرد قصه تشرف شما چیست؟ شیخ عبدالله جوابی نداد. ایشان چند بار سؤال را تکرار کرد. ناگهان حاج آقا منقلب شد و ظاهراً از اطاق بیرون رفت.

✱ سالی که حاج شیخ ذبیح‌الله فوت کردند، نزد آقای شیخ محمد سند رفتیم. ایشان گفت من از آقای غروی در منزل آقای روحانی شنیدم که می‌گفت حاج شیخ ذبیح‌الله شاگردانی داشت که بعضی از آنها خدمت حضرت رسیده بودند.

علی رغم دفاع همه جانبه ساواک از وهابیت و علی رغم منابع مالی عربستان و...، بالاخره تلاش‌های شیخ عبدالله داشت نتیجه می‌داد. بیوتات بیدار شدند و تبلیغ و روشنگری با همه سختی‌هایش راه افتاد.

اما پشت همه اینها همان یاری‌ای بود که از دست غیبی سر رسید.

اندک اندک فضای شهر از سیطره وهابیون خارج می‌شد و مردم متوجه می‌شدند که چه امتحان سخت و رسواکننده‌ای را پشت سر گذاشتند.

اما با این همه ارکان وهابیت همچنان تالب مرگ بر بد ذاتی‌شان اصرار داشتند.

آقای «ک»:

✱ با آقای «ب» بودم. زنگ زدم به جلالی گذاشتم روی آیفن و گفتم:

با زحمت شماره شما را پیدا کردم، شما استاد ما بودید، آرزو

می‌کردم در راه حرم شما را ببینم.
گفت بعضی از دعاها مستجاب نمی‌شود ثوابش برای قیامت
می‌ماند.

منزل پسر کوهسنگی است. هر وقت می‌آیم مشهد از همان جا
برمی‌گردم. لذا شما موفق نخواهید شد مرا در مسیر حرم ببینید.
نقل اشیر ابوالحسن قائمی (یا حاج باقر آقا ذبیحی) از آقای
«ک»:

* سالها پس خلع لباس جلالی و منزوی شدنش، با آقای «ب»
صحبت جلالی پیش آمد. قرار شد خبری از او بگیریم که در چه
حالی است. تلفنش را پیدا کردیم و به او زنگ زدیم بعد از احوال
پرسی گفتیم که دوست داریم شما را ببینیم. اگر مشهد آمدی و
به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شدی در مسیرت مدرسه آقای
خوئی است ما اینجا هستیم قراری بگذاریم شما را ببینیم. گفت
فلانی تو خودت می‌دانی که من به زیارت امام رضا اعتقادی ندارم.
برای همین هم هر وقت مشهد می‌آیم مستقیم خانه پسر می‌روم
که در کوهسنگی است و از همان جا هم به قوچان برمی‌گردم.
قراری گذاشتیم و در منزل پسرش او را ملاقات کردیم.

گزارشاتی در مسموم کردن شیخ عبدالله

فتنه وهابیت رو به افول بود که ناگهان مرگ شیخ عبدالله شهر را تکان داد، آن هم با شایعه مسمومیت برنامه ریزی شده. به مسمومیت شیخ عبدالله در اسناد ساواک هم اشاره رفته است، اما همان گونه که پیش از نقل کردیم ساواک منکر مسمومیت ایشان است،^۱ توجه کنید:

*** در گزارش... مشروحا به عرض رسید که شیخ عبدالله ابراهیمی در مشهد فوت نمود حال فوت او را به چه طریق می خواستند منعکس نمایند (او را مسموم کردند) که توفیق حاصل

(۱) البته در همین سند ساواک منکر رسیدن پول به جلالی از سوی برقی شده است این در حالی است که در سایر اسناد ساواک رسیدن پولهای کلان از سعودی به برقی مسلم شده است و تأمین جلالی توسط برقی نیز در قوچان بدیهی بود. به این دلیل ممکن است خود این گونه اسناد نیاز به تحلیل بیشتری داشته باشد.

ننمودند....^۱

اما نقلهای متعددی در این رابطه شنیده شده است که نمی توان آنها را نادیده گرفت؛ مجموع این قرائن موجب شده است برخی گمان قوی نسبت به مسمومیت ایشان پیدا نمایند و برخی دیگر با قاطعیت تمام به مسمومیت اعتقاد پیدا کنند، اما در اینجا تنها به بیان نقل قولها بسنده می کنیم و قضاوت را به خوانندگان واگذار می نماییم.

البته مستندات و قرائن را تا جایی که شرعا مشکلی نداشته باشد می آوریم.

پیش از هر چیزی این توضیح ضروری است که شیخ عبدالله به مقتضای موقعیتشان در شهر مراودات زیادی داشتند که از جمله آنها شرکت در مجالس مختلف و مهمانی های گوناگون و نشستن در مغازه بازاریان و... بوده است و از سوی دیگر سموم از نظر تأثیر نیز بسیار متنوع است، مانند اختلافات سموم در زمان مورد نیاز برای اثرگذاری؛ مثلاً برخی سمها آن می کشد و برخی دیگر پس از یک سال تازه عوارض آن آشکار می شود و....

با توجه به آنچه گفته شد هرگز کسی سراغ آخرین مهمانی و یا

اموری از این قبیل نرود و بیگناهی را متهم نکند.
بیماری شیخ عبدالله کمتر از یک هفته طول کشید، از بعد از
ظهر چهارشنبه شروع شد و شب چهارشنبه هفته بعد ۱۴ اسفند
۱۳۵۲ (۱۱ صفر ۱۳۹۴) از دنیا رفتند.

حاج مهدی عبدالزاده:

*یک شب یا دو شب قبل، حاجی سبزیکار مجلس داشت، من
هم با حاج شیخ آنجا بودم، دوستان به حاجی رحیم بدری قوم
حاجی سبزیکار ظنین بودند، بدری مرید داغ جلالی بود اما اهل
این کار نبود، ما پهلوی هم بودیم غذا هم حلیم بود و غذای
مخصوص هم برای او نیاوردند.
با توجه به اینها مسمومیت در این مجلس نبوده در مجلس قبل از
این بوده است. آن جریانی که شما می‌گویید مجلس دیگر بوده که
من نبودم.

*روز چهارشنبه بود، بعد از نماز ظهر نشسته بودیم کنار بخاری
مسجد که ایشان استفراغ کرد، رنگ آن سبز بود.

حاجی قربانی:

*عبایی که در مسجد کثیف شده بود به منزل بردم که بشویند
هر چه آن را شستند رنگ سبز استفراغ بر طرف نشد.

ایشان چند روزی در منزل بستری شدند شایعاتی سر زبانها

افتاده بود، برخی از دوستان با اصرار ایشان را وادار کردند که قدری در خیابان قدم بزند تا دوستان روحیه پیدا کنند، همین کار را هم کردند.

حاج عظیم سیاح:

*** آقای... در مغازه... شاگرد بود صاحب مغازه با یکی از دوستانش به نام... صحبت می کرد...

دوست صاحب مغازه گفت مردم می گفتند حال شیخ عبدالله خراب است، ولی امروز خوب شده است و به خیابان آمده است...، صاحب مغازه جواب داد اگر صد بار هم به خیابان بیاید کارش ساخته است فایده ندارد.

آشیخ ابوالحسن قائمی:

*** فقط گفتند ایشان منزل فلانی دعوت بوده، اگر چیزی بوده آنجا بوده، و دکتر گفته تمام خونش فاسد شده، آقای سیفی شیرازی رئیس شرکت نفت دیر رسیده بوده، او از دکتر راجع به بیماری شیخ عبدالله پرسیده بود دکتر گفته بود تمام خونش فاسد شده است، سیفی گفته بود تمام خون را به خرج من عوض کنید، دکتر گفته بود متأسفانه گذشته است.

حاج مهدی عبدالزاده:

*** برای معالجه آوردنش مشهد بیمارستان شاهین فر، ساعت

هشت صبح چهارشنبه به الکتریکی سعدی تلفن زدند و خبر فوت ایشان را به من دادند؛ وقتی رسیدیم جنازه در غسالخانه بود رنگ صورت هم بعد از غسل کبود کبود بود، به آقای سیفی گفته بودند خونس فاسد شده، گفته بود عوض کنید، گفته بودند فایده ندارد.

طبق آن چه در بخش نخست «جواهر ناشناخته» آمده، مسلماً شیخ عبدالله پیشاپیش از زمان مرگش خبر داشت. اما احتمال می‌رود خود ایشان متوجه مسمومیتشان هم شده بودند؛ توجه کنید:

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

*** رفتم بیمارستان، وارد اتاق شدم و سلام کردم، پشت به در خوابیده بود از سلام من متوجه شد و گفت محمد رضا شمایی؟ گفتم آری، گفت مرا بلند کن، بلندش کردم گفت دست و پایم را بمال، گفتم حالتان چگونه است؟ گفت حالی ندارم، در همین اثنا گفت امام جعفر صادق علیه السلام حق داشت!

ولی من متوجه نشدم که مقصود او از این جمله چیست، بعدها فهمیدم که مسمومش کرده‌اند، دکتر وارد شد تعظیم بلند و بالایی کرد و پس از معاینه هم عقب عقب رفت.

*** شاید روز هفتم فوت ایشان، البته طبق رسم روستای خودمان بود، با مردم روستا آمدیم سر خاک، همه گریه و زاری می‌کردند،

پیرمردی سؤال کرد که این قبر کیست؟ همراهان گفتند قبر شیخ عبدالله است، گفت شیخ عبدالله ریزگی؟ گفتند بله، تا شنید ناراحت شد و بلند بلند گریه کرد با دست دوستانش را فراخواند که بیایید بر حال شیخ عبدالله گریه کنیم، آمدند و در گریه ما شرکت کردند، بعد پرسید نزدیک به ایشان کیست؟ مرا معرفی کردند، ایشان جریان مسمومیت را برای من نقل کرد که ساواک هر چه فشار روی ایشان آورد نتوانست کاری بکند، بعد نامه از مراجع بر علیه برقی آمد، مردم که کم کم می خواستند برگردند، زمینه درست کردند که مسمومش کنند، در یک مجلسی، صاحبخانه را هم اسم برد که آدم خوبی بود و به حاجی افتخار می کرد، بعد یک نفر از طرف ساواک فرستادند که در مجلس خدمتگذاری کند، صاحبخانه هم نمی دانست، یک دانه سیب را با سرنگ مسموم کرده بود و همان سیب را جلو ایشان گذاشته بود، پیرمرد گفت این فرد میدان قوچان اول بازار سبزواری، مغازه دارد، من هم همان روز به همان نشانه آمدم، مغازه او را پیدا کردم، طرف قیافه ای داشت که آدم وحشت می کرد به او نگاه کند، مثل آدمهای روانی بود، الآن هم زنده است.

اسم دیگری را هم برد که من یادم نمانده. گفت او هم شریک بود در مرگ ایشان که او الآن مرده است؛ این فرد عاقبت به خیر نشد....

آقای غلامحسن حسینی:

❖* ظاهراً که مرحوم حاج شیخ را مسموم کرده بودند. در مشهد نمی‌دانم کدام دکتر بوده که گفته بودند که فوت این مرحوم مشکوک است، گفته بود اگر می‌خواهید باید کالبد شکافی شود، خدمت حاج شیخ ذبیح‌الله گفته بودند جریان این است، ولی مرحوم حاج شیخ ذبیح‌الله صلاح ندانسته بود که این مساله بیشتر باز بشود و گفته بودند که ان شاء الله خداوند متعال خودش به زودی زود شر این کار را به خودشان خواهد داد.

کشته شدن شیخ عبدالله، شهرت قوی داشت و عده‌ای با توجه به برخی مستندات با قاطعیت از آن سخن می‌گفتند. مسلماً این امور از چشم ساواک پنهان نبود. اما نکته مهم این است که با این همه ساواک آن را تلویحاً انکار می‌کند!

همچنان که پشتیبانی مالی جلالی عربستان نیز توسط ساواک قوچان انکار شد!

در هر صورت تجلیل فوق‌العاده‌ای که از شیخ عبدالله در تشییع و مراسم ختم شد،^۱ تلنگر شدیدی هم به مردم وارد ساخت و موجب بیداری و آگاهی بیشتر آنان شد.

(۱) تفصیل این مراسم در جلد اول «جواهر ناشناخته» آمده است.

هر چند این حادثه موجب افول شدید وهابیت گردید، اما اگر
شایعه مسمومیت واقعیت داشته باشد، غائله برقی و وهابیت
قوچان بسیار کینه توزانه افول کرد!

ضمایم

پیوست ۱: بازگشت دوباره به سوی پدرم

در لحظه نگارش این متن که ماه رمضان سال ۱۴۲۵ (مصادف با آبان ۱۳۸۴) به پایان خود نزدیک می شود و می رود تا که سفره رحمتش را بپیچد، سی و اندی سال از مرگ آن مرد می گذرد.^۱ در آن زمان این کوچکترین ۱۳ سال بیشتر نداشت و جز از روابط عاطفی پدری و فرزندی کامی نبرده بود که دست تقدیر الهی، سفر همیشگی آن مرد را رقم زد.

دورانهای بسیار متفاوتی را سپری کردم، گذشتِ زمان می رفت تا تمامی خاطراتی را که در سینه بود با خود ببرد، اما گویا تقدیر چیز دیگری بود....

(۱) فوت شیخ عبدالله در تاریخ چهارشنبه ۱۴/۱۲/۱۳۵۲ شمسی برابر با ۱۱/۲/۱۳۹۴ قمری اتفاق افتاده است.

از نخستین دورانهای جهالم، یعنی دوران کودکی که بگذرم، در اوج غرور نوجوانی بودم که پدرم را از دست دادم.

در این دوران، گاه به گاه عواطف فرزند زنده می‌شد و خلأ وجود پدرم بیشتر دیده می‌شد و اگر با جفای دوستان و نزدیکان روبرو می‌شدم، یتیمی و بی‌کسی را تلخ‌تر می‌چشیدم.

خودم که هیچ به یاد ندارم، اما مادرم مکرر می‌گوید: پس از مرگ پدرت شبهایی که پدرت را در خواب می‌دید، از چشمان اشک آلوده‌ات متوجه می‌شدم. تو خوابت را در برگه کاغذی می‌نوشتی و در جیب می‌گذاشتی. من هم مخفیانه آن را می‌خواندم.

اما جبر زندگی برای چاره‌ای جز عادت کردن به مشکلات زندگی و نامردی‌های اهل دنیا نمی‌گذارد. نامردی‌هایی که احیاناً از پاسخ سلامی هم، نه دریغ، بلکه وحشت داشتند.

در این میان غبار غفلتها هم بر عواطف می‌نشست، تا آنجا که شاید بتوان گفت پدرم را کاملاً فراموش کردم.

شاید نفس پاک آن بزرگ مرد بود و یا آه سوزان مادرم که رحمت خاصه الهی شامل حالم گردید و پا در راه تحصیل علوم دینی گذاشتم، این در حالی بود که هرگز لیاقت آن را نداشتم.

اما باز هم، همچنان غرق غفلت خویش و در عالم فراموشی از آن

مرد.

تا این که دست یکی از کافلان ایتام آل محمد علیه السلام را بر سرم احساس کردم، دستی که گاه و بیگاه با محبتی بیکران مرا، چون دیگر ایتام آل محمد علیه السلام می نواخت، حقیقتش را که بگویم این محبتها، مرا ناخواسته به سوی او کشاند، این مرد همان استاد پدرم بود که من از مقامش هیچ نمی دانستم؛ تنها در لابلای محبتی بی ریا و خارج از معادلات دنیوی، بوی پدرم را از او حس می کردم.

اینجا بود که گاه و بیگاه تازیانه های مواعظ او روانم را می نواخت، هر چند جهالت و بی قابلیتیم، فزون از حد و شمارش بود، اما او که اهتمامی بلیغ در یاری همه ی ایتام آل محمد علیه السلام داشت، دست از محبتش نکشید و بارها و بارها با اشاره به مطالبی تلاش می کرد پایه های نخستین شناخت را در ضمیرم بنیان نهد. این تکرارها آن چنان بود که حتی برخی از کلماتش را کاملاً حفظ کرده بودم، آن چنان که تا بار دیگر لب به سخن می گشود، از خستگی تکرار، در درونم نق می زدم.

ناسپاسی ها موجب شد که سایه آن خورشید هم رخت بر بندد و این چنین از تربیت او هم محروم گردیدم؛ آری حاج شیخ ذبیح الله هم دار فانی را وداع گفت، اما مجهول و قدر ناشناخته، رفت و من ماندم با

قلبی غفلت زده و جهانی از جهالت و نادانی...^۱
دست تقدیر به اجبار مرا با مباحثی درگیر کرد که ناچار به
اندیشیدن شدم.

با دست و پنجه نرم کردن با برخی مشکلات علمی، اندک اندک
یافتم که برخی از مکررات خسته کننده آن مرد، گره‌گشایی‌های
فوق‌العاده‌ای دارد؛ با تکرار گره‌گشایی‌ها، دریافتم که تکرارهای آن مرد،
تنها به انگیزه رسوخ برخی از مطالب در ضمیر غافل من بوده است،
مطالبی که او می‌دانست پس از زمانی دراز، بدان نیازمند می‌گردم. از
این رو لازم می‌دانست آنها را آن چنان در حافظه‌ام راسخ گرداند که
هنگام نیاز، امکان زنده شدن دوباره وجود داشته باشد. به تدریج یافتم
که او پیش از نیاز، الفبای مهمترین زیربناهای فکری را، در حافظه‌ام به
امانت گذاشته است. خدای رحمتش کند هزار هزار.

با حسرت تمام به کاوش حافظه‌های گردگرفته پرداختم تا که شاید
بیشتر و بیشتر مشکلات اندیشه‌ام را حل نمایم، اما هر از چند گاهی باز
هم به بن‌بست می‌رسیدم، و اینجا بود که باز آتش حسرتِ خلأ او در دل

(۱) «روزنه‌ای به عبودیت فقیهانه» گوشه‌هایی از قدرِ ناشناخته این بزرگ مرد را روایت
می‌کند.

زبانه می‌کشید و غم و افسوسهای پی در پی از قدر ناشناسی‌ام، بردلم
خیمه می‌زد و غربت را به تلخی احساس می‌کردم.

دچار شدن به برخی دیگر از شبهات و پرداختن به چاره‌اندیشی
آنها، ریشه‌های مشکلات را بیشتر و بیشتر آشکار می‌کرد و دشواری کار
را هم صد چندان، و غم بی‌کسی را هزار.

نخست با شبهات اخباریون بر اجتهاد و فقاہت آشنا شدم؛ سپس
یافتم که مجتهدین همزمان با دو اتهام متضاد روبرو هستند، از سوی
اخباریون با چوب تفلسف تکفیر می‌شوند، و از سوی فلاسفہ متهم به
اخباری‌گری و جمود فکری!

جهانی غریب است! از یک سو اتهام به کار بردن عقل (مذموم به
پندار اخباریون) و از سویی اتهام بیگانه بودن از عقل!
با افزوده شدن مشکلات بحث «حجیت قطع در اصول فقه»، به این
جهان غریب، تحریم عمیق‌تر گردید.

مجموع مشکلات، از بحث حجیت قطع در اصول فقه که سالها
فکرم را به خود مشغول کرده بود گرفته، تا درگیری با برخی از نظریات، به
گشودن جبهه‌های گوناگونی در مبحث عقل منجر شد، که برخی از آنها
عبارتند از:

- جایگاه عقل در نزاع اخباریون و اصولیون

- جایگاه عقل در میان فلاسفه و فقهاء
- نبرد عقل و عشق در عرفان و فلسفه
- جنگ عقل تجربی با دین برای مخدوش نمایاندن عقلانیت

وحی

درنگ شایسته در خود عناوین یاد شده، به تنهایی برای شناخت اهمیت و اولویت این مباحث کافی است، اگر نگوییم این مباحث ضروری ترین گام در هر تحقیقی است.

ناگفته پیداست که رسیدن به حرف آخر در جبهه های یاد شده اگر ناممکن نباشد، بی تردید فوق العاده دشوار است، همان گونه که ضرورت تلاش برای چشیدن نمی از این یم نیز قابل تردید نیست. این کوچکترین نیز گاه و بی گاه البته در خور ظرفیت و همت اندکش به درنگ می نشست.

تا این که به اقتضای رحمت رحیمیه، کوچکترین بنده را هم. البته باز هم در خور ظرفیت اندکش. بر خوانِ رحمتِ بلا، صلا زدند؛ سخت بیمار شدم و کاملاً خانه نشین.

ناچار از همگان بریدم و با تنهایی خو گرفتم. البته سر کردن با تنهایی، دشوار بود و سخت، راستش را بگویم دیوانه کننده. اما به چاره جویی نشستم....

بدین سان خانه‌نشینیِ جبری، فرصتیِ طلایی ساز کرد تا بیشتر بیندیشم.

اندیشیدم و اندیشیم تا برخی از آرزوهای دور و درازم زنده گردید:

- «آیا ممکن است تمام کسانی که در صدد حقیقت‌جویی هستند به تفاهم برسند؟»
- «آیا می‌توان زبانی یافت که با همگان به راحتی سخن گفت؟»
- و...

در این باره بشنوید:

هنگامی که به طرح «درایتِ روایت» می‌پرداختم، از جمله‌ی کسانی که به مصداق «عون الضعیف صدقة»^۱ یاریم می‌کردند برادر بزرگوام بود که هر از چند گاهی مرا به تحفه‌ای از روایتی و یا نکته‌ای می‌نواخت. روزی تلفنی گفتم: این روایت را دیده‌ای؟

«اَسْتَبْطُوا الدِّينَ...»^۲

به نظر جالب آمد، مراجعه کردم، روایت علی بن مهزیار بود از ملاقات خاطره‌انگیزش با محبوب آدم و خاتم....

(۱) این جمله برگرفته از این روایت است:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله عونك الضعیف من أفضل الصدقة. (یاری تو به ناتوان از برترین صدقه‌ها است) کافی/ج ۵/ص ۵۵

(۲) برای دیدن این روایت به پیوست مستندات روایی، روایت ۱ مراجعه کنید.

این جمله در جدیدی گشود که نخستین حاصل آن بحثی شد با نام «استنباط؛ دومین اساس فتوا»؛ البته این بحث نگاهی است به «استنباط» از منظر روایی.

اما حاصل دوم آن، نگاه به «استنباط» از منظر عقل بود که همان «تحقیق در تحقیق» در فضای عام و یا «اجتهاد در اجتهاد» در فضای حوزوی است.

استمرار و توسعه مرحله دوم به کلید خوردن طرح جامع «آرمان صلح» منتهی شد و سپس «نظریه عقلانیت فراگیر». یعنی آروزی دیرینه ام. تولد یافت؛ این نظریه بود که خشت نخستین «شهر آرمانی من» را بنا نهاد و....^۱

اما پشتوانه همه اینها چیزی جز بحث «استنباط» نیست، و ابزار استنباط هم چیزی جز «عقل» نیست، اینجا بود که به یقین دریافتم گشودن تمامی گره‌های کور اندیشه، در گرو شناخت عقل است. در این مرحله هم با پرسشهای بسیاری روبرو شدم از جمله این که:

- «ثمر و هنر عقل چیست؟»

تأمل بایسته در این گونه پرسشها، ابهامات دیگری را آشکار می‌سازد:

- سرچشمه و مبدأ عقل کدام است؟

(۱) بخشی از مقدمه «شهر اندیشه»

• حقیقت و ذات عقل چیست؟

از آن جایی که شناختِ ضد، مقدمه و یا مکمل شناخت شیء است، پس بایسته است بدانیم که:

• ضد عقل چیست؟

آن گاه نوبت به پرسش اساسی نخست می‌رسد که:

• ثمر و هنر و نتیجه و منتهای عقل کدام است؟

در این میان ناخواسته به سوی دست نوشته‌های آن مرد کشیده شدم. گرچه این نوشته‌ها را دیده بودم و بخشهایی از آن را بارها و بارها مطالعه کرده بودم، اما نگاه اخیر با توجه به معضلات فکری که با آن دست و پنجه نرم می‌کردم فضای ویژه‌ای داشت و حاصلی دیگر، و آن حسرت از این که آن چه خود داشتیم از بیگانه تمنا می‌کردیم.

این بود که در سال ۱۳۸۵ شمسی، پس از سی و اندی سال، به سوی پدرم بازگشتم، اما نه بازگشت عاطفی فطری، و یا احساسی بی‌بنیاد، بلکه بازگشتی عقلانی که ناشی از گرمی حیات دانش و امیدواری به درمان نادانی بود.

آنچه بر کورهِی این احساس عقلانی بیشتر دمید، این بود که آن کافل ایتم آل محمد، استاد پدرم را می‌گویم. در سالیان آخرین عمرش، تمامی دست‌نوشته‌هایش را نابود کرده بود، و این داغی سوزنده بود بر

دل برخی‌ها^۱، و اینک با دست‌نوشته‌های مردی روبرو بودم که از خرمن او خوشه چیده بود.

این جا بود که با تأمل و درنگ، قدری از سرگردانی‌ها و حیرتهایم کاسته شد و خود را در مقابل روزنه‌ای یافتم که از آن نور امید می‌تابید و شکفتن را نوید می‌داد؛ از این رو حریصانه به سوی پدرم بازگشتم و آثار اندکش را مطالعه کردم؛ بالاخره به تدریج گره از برخی مشکلاتم برداشته و رنج بعضی از تحیراتم کاسته شد.

اینک پس از جفا‌های طولانی به پدرم، آن چنان خود را وامدار او می‌بینیم که می‌خواهم او را بپرستم؛ چون او، پیش از این، تنها پدر نَسَبی من بود و اما اکنون، پدر روحانی و معنوی من؛ آری افتخار می‌کنم که او را می‌پرستم حتی اگر پدر نَسَبی من هم نبود.

تا این زمان دلایل مختلفی وجود داشت که حتی تصور نمی‌شد این دست‌نوشته‌ها روزی نشر پیدا کند. چرا که موضوع واقعی این دست‌نوشته‌ها، بحث ولایت بود که اگر بلندترین حقایق نباشد، یکی از حقایق بسیار بلند است.

معرفی دست‌نوشته‌های اندک شیخ عبدالله (و به تبع آن نویسنده

(۱) تفصیل این مطلب در «روزنه‌ای به عبودیت فقیهانه» آمده است.

آن) نیاز به شناخت اهمیت موضوع آن نوشته‌ها دارد و این خود یکی از دشوارترین مشکلات است.

خوب است به برخی از این مشکلات اشاره نمایم.

دست نوشته‌ی آن مرد، قریب به اتفاق روایاتی است که وی آن را گزینش کرده و به ترتیب منطقی مورد نظرش چیده است. با توجه به محتوای روایات گزینش شده، ممکن است اتهام غلو زنده شود.

طبیعی است که خورشید حکمت در آینه‌ی اندیشه‌های کوتاه و خردهای خُرد، غلو بنماید. اما با این کاستی چه می‌شود کرد؟!

با توجه به این که در دوران ما به شدت بر طبل غلو کوبیده می‌شود، بدون تحقیق در بحث اعتدال‌گرایی، پیوسته در بسیاری از مباحث از جمله در بیان و عرضه معارف اهل بیت گرفتار می‌گردیم. این مشکله اول.

اما مشکله دوم، از منظر متضاد با غلو هم باز با پرسشی کاملاً جدی روبرو هستیم که:

آیا انتشار مجموعه‌ای از چنینی برای عموم رواست؟!

اگر نشر این گونه مطالب موجب شکستن افراد بی ظرفیت گردد، و یا تمسخر بیگانگان از دین، اعم از معمم و غیر معمم را به دنبال داشته باشد، و یا....

دو مشکل احساسی دیگر هم سر راه بود:

اول این که نکند از عنوان دیگران برای دنیای خود هزینه نماییم! آنانی که رنج گرسنگی و محنت و غربت را به جان خریدند و به علایق مادی خندیدند، اینک سرمایه دنیای بی تقوایانی تهدیدست از علم و عمل گردند!

اصلاً این احساس تصورش هم نفرت انگیز است تا چه رسد به این که جامه عمل بپوشد!

دومین سدّ راه، پندار مبالغه گویی است، چه مبالغه در شخصیت مؤلف و چه تألیف وی.

اما در واقع بیشتر مشکلات اصلی بود که موجب شده بود هیچ گاه به نشر اندیشیده نشود، هر چند دیگر مسایل هم مؤثر بوده و هست. از این رو تنها راهی که تا کنون به نظر می رسید کتمان آن بود که در واقع حذف صورت مسأله بود.

البته این راه حل، اگر بتوان آن را راه حل نامید، علاوه بر محرومیت دیگران، در طول زمان منتهی به نابودی این دست نوشته ها می گردد که پذیرفتن آن هم خالی از دشواری نیست.

حاصل تأمل بیشتر در محذورات یاد شده، این شد که برای مرتفع ساختن مشکلات واقعی کار، راهی اندیشیده شود؛ اگر توفیقی در این

راه به دست آمد که نعم المطلوب والا....

در نهایت به این جا رسیدیم که:

اگر در بحث اعتدال گرایی تحقیق شود؛

و اگر اندکی خطر ساده انگاری در برخی از مباحث دینی نشان داده

شود؛

و اگر تفسیر درستی از کرامت انسانی ارایه گردد؛

و اگر...

نه تنها توهم غلو حل خواهد شد، بلکه روشن خواهد شد:

(۱) مظلومیت معارف اهل بیت (بخوانید مهجوریت خود اهل بیت

علیه السلام)،

(۲) محرومیت ما از مطالب بلند آن (بخوانید ستم بخشی از حوزه های

علمیه بر اهل بیت علیه السلام)، و در نهایت:

(۳) اعتلای فرهنگ غنی شیعی (بخوانید چشم باز کردن به

واقعیهایی که صدها سال است در مرئی و منظر ما قرار داشته و ما از

آن غافل بوده ایم).

البته بیشترین مشکلات، ریشه در ناتوانی از تبیین موضوع

دست نوشته ها یعنی بحث ولایت دارد؛ به نظر می رسد با تبیین درست

جایگاه بحث ولایت بسیاری از مشکلاتی که سد راه است مرتفع

می گردد.

مباحث ولایت را می‌توان در سه بخش عمده طبقه‌بندی نمود:

۱. مبدأ و سرچشمه ولایت؛

۲. حقیقت ولایت؛

۳. ثمر و احکام و نتیجه و منتهای ولایت.

پیداست این مهم با جستجوی رد پای بحث ولایت در جای جای منابع وحی حاصل گشته و اهمیت آن شناخته می‌شود. به نظر می‌رسد که نوشتار مؤلف عمدتاً ناظر به حقیقت ولایت است.

تألیف ایشان نشان دهنده تبحر، انسجام و گستردگی علم ایشان نسبت به عمیق‌ترین معارف اهل بیت علیهم‌السلام (و یا دقیق‌تر بگوییم فضایل اهل بیت، و یا با تعبیر فنی آن معرفت ولایت الله) می‌باشد. البته علمی که وارد قلب شده و آن را به تمام جان چشیده است، و نه حفظ الفاظ مبانی برخی از صاحبان مبنا.

در آغاز چنین می‌نمود که به چند سطری در معرفی آن، بسنده شود، اما بسیار مناسب است به شرایطی که نیل به معارف را برای مؤلف ممکن ساخته، نیز اشاره شود تا امکان مقایسه داستانهای سیر و سلوک و نسخه‌های پیچیده شده برای ریاضت، با شیوهی مؤلف فراهم آید. این بخش ناخواسته تفصیل پیدا کرد و در نهایت اطلاعات نسبتاً

خوبی از مؤلف گردآوری گردید که تا حدی سیر و سلوک مؤلف را به ما می‌شناساند.

به امید این که تلاشی خالصانه باشد تا مقبول نظر پدر ایتام، امام زمان، بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف افتد. خدا کند که به توفیق آن حضرت، در این گام مویی از رضای حضرتش تخطی نشود.

پیوست ۲: شخصیت‌های فاسد وهابیون

مطرح کردن برخی مطالب در مورد وهابیون قوچان چندان آسان نیست؛ به ویژه هنگامی که احتمال انتقام شخصی و... به میان آید. اما به دلیل این که این اشخاص، دشمنی آشکار با اهل بیت علیهم السلام کرده و ستم بزرگی به آنان روا داشته‌اند، هیچ حرمتی ندارند؛ از این رو برخی از حقایق را که در این زمینه به ما رسیده است، با همه دشواری‌ها و تلخی‌های آن نقل می‌کنیم تا عبرتی باشد برای آیندگان. البته تاریخ از این عبرتها بسیار دارد. از جمله:

❦ عیسی بن ابی ذُلف می‌گوید برادرش ذُلف - که به مناسبت نام او، پدرش را ابودلف می‌گفتند - از علی بن ابی طالب بد می‌گفت و او و پیروانش را تحقیر می‌کرد و آنان را به نادانی نسبت می‌داد.

یک روز که در مجلس پدر خود نشسته بود و پدرش حضور نداشت، گفت: اینها می‌گویند که هر کس از علی عیب‌جویی کند حرامزاده

است و شما غیرت امیر را. مقصود او پدرش بود. می‌دانید و امکان ندارد به احدی از اهل حرم او گمان بد برده شود، ولی با این حال من علی را دشمن می‌دارم!

عیسی می‌گوید: هنوز این سخن را تمام نکرده بود که ابودلف وارد شد و ما با دیدن او به احترامش بلند شدیم.

او گفت: آن چه دُلف گفت، شنیدم. حدیث، دروغ نیست و خبری که در این باره وارد شده است، [اجماعی است و] محل اختلاف نمی‌باشد. به خدا قسم، او (دُلف) زنازاده و نطفه حیض است؛ زیرا من بیمار بودم و خواهرم کنیزی را که متعلق به او بود و من دل بسته‌اش بودم، نزد من فرستاد. طاقت نیاوردم و با او که حیض بود همبستر شدم و آن کنیز، دُلف را حامله شد و وقتی معلوم شد حامله است، خواهرم او را به من بخشید.^۱

یکی از عبرت‌های شگفت روزگار این است که در هر عصر و دورانی، دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، افراد بدنام و بدسابقه بوده و هستند. این قاعده در مورد وهابیون سرسخت قوچان که هرگز توبه نکردند نیز صادق است.

لذا به سوابق برخی از این افراد اشاره‌ای می‌کنیم.

سابقه برقعی

سید ابوالفضل برقعی از منحرفین بسیار پر سابقه بود که با تغذیه رسمی از وهابیت عربستان، سالیان دراز در لباس آخوندی با تشیع جنگید و آنچنان برای وهابیت خود فروختگی کرد که در منابع وهابیون از او با تجلیل و تکریم فراوانی با لقب «آیت الله شیعیه که هدایت یافت» یاد می‌شود و منابع رسمی وهابیت به تفصیل از خدمات او تقدیر می‌کنند.

طبق ضرب المثل معروف که به گمانم از روایات گرفته شده است «اگر کسی را می‌خواهی بشناسی ببین با چه کسی دوست است» همین یک اشاره برای شناخت او کافی است.

از شگفتی‌های روزگار این است که برقعی همزمان با پشتیبانی مالی عربستان، پشتیبانی حکومت پهلوی را نیز داشت.

طبق اسناد باقیمانده وی ابزار حکومت برای کوبیدن روحانیون بود.^۱ ابوالفضل برقعی، منتسب به خاندان شریف برقعی قم است. اما بعضی از موثقین او را بچه پرورشگاهی می‌دانند.

از جمله حاج شیخ ابوالحسن قائمی از پسر عموهای وی نقل کرد:

(۱) به بخش ضمیمه اسناد ساواک مراجعه کنید.

* ابوالفضل برقی ارتباط نسبی با خاندان برقی ندارد، بلکه بچه سرراهی بوده که در این خاندان بزرگ شده است.
پدر [ظاهری] برقی در مجلس آقانجفی مرعشی گفت برقی فرزند ما نیست.

حاج باقر ذبیحی:

* کتابفروشی ای روبروی شمس العماره تهران بود. برای خرید کتاب به آنجا رفتم، مغازه تغییر کرده بود و جایش الکتریکی شده بود. وارد مغازه که شدم دیدم برقی هم آنجا نشسته است. با صاحب مغازه صحبت می‌کردم، گاهی برقی دخالت می‌کرد. در این میان آسید علی نقی فیض الاسلام آمد. پرسید اهل کجایی؟ معرفی کردم که از قوچانم. برقی گفت قوچانی‌ها با من بد رفتار کردند. فیض الاسلام گفت تو معلوم نیست پدرت کیست، مادرت کیست. بعد هم با تعبیر بسیار تندی برقی را با اردنگی بیرون کرد.

* آسید مرتضی برقی منبری معروف قم روی منبر گفته بود که ابوالفضل برقی، بچه پرورشگاهی بوده است.

در پاورقی جرعه‌ای از دریا، پس از تعریف از بیت جلیل برقی در قم آمده است:

* سید ابوالفضل برقی منحرف ارتباطی با این بیت ندارد. پدرش عمامه پیچ بود. عمامه پیچی در آن دوره شغل بود. قبل از این که

رضاخان لباسها را متحد الشکل کند، تجار و بازاریها هم عمامه داشتند، و کسانی که بلد نبودند عمامه بپيچند، به عمامه پيچها مراجعه می‌کردند و آنها با ترتیب خاص عمامه می‌پيچیدند [و پول می‌گرفتند].^۱

این گونه گواهی‌های صریح، علاوه بر این که سیادت وی را نفی می‌کند، پاکی مولدش را نیز مورد تردید قرار می‌دهد. البته بر اساس روایات اسلامی، عاقبت به شری وی، بهترین شاهد ناپاکی طینت و مولد اوست!

در هر صورت سیاست برقی این بود که ابتدا در لفافه حرف می‌زد، ولی به تدریج در بیان کفریاتش صراحت به خرج داد. سخنان وی دقیقاً همان مبانی وهابیت است که فاقد علمیت است، اما وی کفرگویی‌هایش را با اهانت و با ادبیات بسیار سخیف همراه ساخت.

شیوه کثیف و وقیحانه این مزدور عربستان، موجب شد وی نورچشم شبکه‌های وهابی شود و از او به عنوان «آیت الله شیعه‌ای که هدایت یافت» نام برند.

(۱) جرعه‌ای از دریا ج ۳ ص ۷۲۱

قرائن نشان می‌دهد که برقی، عامل نفوذی عربستان در حوزه شیعه بوده، تا پس از فراهم آمدن شرایط، مأموریتی که وهابیت بر عهده او گذاشته اجرا کند.

مطالعه در گفتمان برقی نیز گواه این امر است. چرا که برقی از منظر علمی حرفی برای گفتن نداشت و بیشتر با جدل و توهین ادعاهایش را تکرار می‌کرد.

اما از بُعد اخلاقی نیز ذکر تنها یک مورد کافی است؛ یکی از کسانی که به گفته او اطمینان کامل دارم گفت:

* زمانی که برقی در مشهد جلسات داشت. این جلسات مختلط بود و مرد و زن با هم می‌نشستند. در آن زمان جلسات این چنینی در عرف متدینین بسیار غیر متعارف بود، چه رسد به عرف روحانیون. با بعضی از دوستان برای رسوایی و ابطال سخنان او، در آن جلسات شرکت می‌کردیم و....

ناقل مسایلی را از برقی در یک جمع مختلط نقل کرد که با پوزش فراوان تنها با یک کلمه عامیانه از آن می‌گذرم و آن این که «وی با کمال وقاحت و بی‌شرمی آشکارا با زنان... می‌زد».

در هر صورت از یک سو روش و منش برقی، بر مزدوری عربستان کاملاً تطبیق می‌کند.

و از سوی دیگر با توجه به این که قرن‌هاست که پاسخ‌های متعدد علمی و قاطع به وهابیت داده شده و پیوسته تکرار و تکمیل می‌گردد، ابد احتمال این که برقی دچار سوء تفاهم علمی شده باشد، نمی‌رود. کسی که دچار شبهه شده باشد، هرگز علم مخالفت با اهل بیت علیهم‌السلام برنمی‌دارد و با توهین و تمسخر، دشمنی خویش را با معصومین علیهم‌السلام آشکار نمی‌کند.

همه اینها شاهد صدق روایات قطعی و مورد اتفاق شیعه و سنی است که:

یا علی... لا یحبک إلا طاهر الولادة ولا یبغضک إلا خبیث الولادة...^۱
ای علی... تو را جز کسانی که ولادت‌شان پاک است و حلال‌زاده هستند دوست نمی‌دارد و جز کسانی که ولادت‌شان خبیث است و حرام‌زاده هستند دشمن نمی‌دارد.

حاج باقر ذبیحی:

❖ کتاب «امراء هستی» از ابوالفضل نبوی است. مؤلف صد و اندی از شبهات درباره «ولایت تکوینی معصومین علیهم‌السلام» را مطرح و پاسخ گفته است.

برقی کتاب «درسی از ولایت» را بعد از این کتاب نوشته است. وی در «درسی از ولایت» شبهاتی را جمع کرده است که در کتاب «امراء

هستی» مطرح و پاسخ آن نیز داده شده است.
این در حالی است که برقی حتی کوچکترین اشاره‌ای به کتاب
«امراء هستی» نکرده است.
همین امر برای اثبات شیادی، خیانت و خباثت برقی کفایت می‌کند.
آشیخ محمود ذبیحی:

«* آقای محمدعلی اعلمی از علمای مشهد گفت زمانی که در قم
بودیم، گاهی برای تفریح سر به سر ابوالفضل برقی می‌گذاشتیم.
(منظور ایشان این بود که برقی عقل درستی نداشت و حرفهایش
باعث خنده و تفریح ما می‌شد.)
با توجه به شیرین عقلی برقی در این گزارش، نگارنده احتمال
می‌دهد کتب زیادی که برقی به خودش نسبت می‌دهد کار خود او
نباشد.

بلکه کار افراد پشت پرده باشد تا از این طریق برقی به عنوان یک
عالم شیعی جا بیفتد. با این هدف که پس از علنی شدن انحراف او از
موقعیت کاذبش بهره‌برداری کنند.

سابقه جلالی

به دلیل این که سردمدار این فتنه از خود قوچان یکی از روحانیون
شهر به نام سید جلال جلالی بود، جالب است اشاره‌ای هم به جلالی

و اطرافیان وی داشته باشیم.

حاج مهدی عبدالزاده:

✱ پدر جلالی سید جعفر بود. اما هیچ کس از پدر بزرگ جلالی (پدر سید جعفر) مطلع نیست. لذا برخی، تردیدهای جدی در وی و حتی سیادت او داشتند و می گفتند که هر کس پدر سید جعفر را بشناسد جایزه دارد.

✱ خدا رحمت کند حاج احمد صفاران را مخصوصا به خود ما گفت که پدر جلالی آدم قمار بازی بود همیشه پاسور بازی می کرد. ولی اگر کسی پدر پدر جلالی، یعنی پدر بزرگ جلالی را به ما نشان بدهد و بگوید که چه کسی است به او جایزه می دهم، این را حاج احمد می گفت و این را روی این جهت می گفت که شاید قصه‌ی پدر جلالی مانند قضیه‌ی سید مقبره‌ای باشد.

جریان سید مقبره‌ای این بود که شخصی با ظاهر سیادت و فقیرانه، اتاکی سر قبرستان قدیم قوچان ساخته بود و سالیانی همانجا با کمکهای مردم زندگی می کرد. وقتی مرگش نزدیک شد به بعضی وصیت کرد که پس از مرگ من به فلان روستای کردستان می روی و می گویی فلانی مُرد. وقتی به روستای یاد شده رفتند، معلوم شد این شخص قاتل بوده و از ترس فرار کرده و برای استتار و امرار معاشش، خودش را سید جا زده است.

از آن جایی که پدر بزرگ جلالی را کسی نمی‌شناخت احتمال می‌دادند که او هم سابقه سوئی داشته از جایی به قوچان فرار کرده است و اصلاً سید نبوده است. گذشته از این که آن زمان شهرهایی مثل قوچان همه یا اکثر مردم، اصل و نسب‌شان کاملاً شناخته شده بود.

در هر صورت مردم قوچان آن زمان پدر جلالی را به نام سید جعفر می‌شناختند، ولی پدر سید جعفر را احدی نمی‌شناخت. لذا اصل و نسب جلالی کاملاً تاریک است و طبعاً سیادتش هم اصلاً محرز نیست.

آشیخ مهدی ابراهیمی نژاد:

✱ آن زمان می‌گفتند که هر کس پدر سید جعفر (سید جعفر پدر جلالی است) را بشناسد جایزه دارد.

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

✱ حاج اکبر ترکه برای من نقل کرد که کسی به نام حاج عباس که خیلی هم پیر بود گفته بود پدر جلالی (سید جعفر) در بازار عشق آباد دکان کوچکی داشت که محل قمار بازی بود، یک قوری آنجا گذاشته بود هر کسی که قمار را می‌برد مقداری برای سهم مغازه داخل قوری می‌انداخت.

همچنین پدر جلالی (سید جعفر) زمینی داشت که در همسایگی ملک پیرزنی بود؛ زمین آن پیرزن را غاصبانه به زمین خودش ملحق

کرده بود.

حاج عباس همان سال گفته بود بچه سید جعفر که امسال به دنیا می‌آید ناخلف می‌شود؛ بعد جلالی آخوند و منبری شد، مردم حاج عباس را مسخره کردند که گفته تو بر عکس در آمد. گفته بود هنوز وقت زیاد است، شاید وقتش مانده که خدا او را رسوا کند. تا وقتی که جلالی دشمن ائمه شد، آن حاجی عباس به کسانی که مسخره کرده بودند یادآوری کرده بود. خود جلالی هم حاجی را دیده بود و از او جریان را پرسیده بود.

آقای غلامحسن حسنی:

✱ من هم شنیدم که نسب جلالی معلوم نیست، ولی معتبرتر از آن مطلبی است که حاج سبزه‌علی آه‌نچیان می‌گفت. ایشان گفت مادر جلالی را بارها دیدم که ماتیک زده و آرایش کرده و چنین و چنان در خیابان جلو در خانه‌اش می‌نشست.

در فرهنگ آن زمان قوچان افراد عادی چنین نبودند تا چه رسد به افراد متخصص.

حاج مهدی عبدالزاده:

✱ جلالی اولش طلبه بود، بر اثر فشار زندگی رفت قنادی باز کرد، حاج شیخ ذبیح‌الله متوجه شده بود این شخص چیز فهم است، او را آورد دوباره طلبه کرد و از او حمایت هم می‌کرد، و حتی گاهی

وجوهات کمی خدمت ایشان می بردیم به جلالی ارجاع می داد. حاج شیخ ذبیح الله پیش از انحراف جلالی همه گونه حمایت از او داشت. از جمله وقتی که ایشان به مشهد مشرف می شد یک بار شیخ عبدالله را به جای خودش امام جماعت می کرد و یک بار جلالی را. حاج باقر ذبیحی:

«*» شیخ ناصر پدرزن جلالی بود. وقتی که جلالی امام جماعت می شد به او اقتدا نمی کرد. البته برخی روش حاج شیخ ذبیح الله را بر نمی تافتند. در این رابطه اخوی محترم آشیخ مهدی فرمود:

«*» آقای «ب» به مدینه العلم آمده بود، حاج آقای قائمی می خواست به دیدن ایشان برود، به بنده هم پیشنهاد کرد، در خدمتشان رفتم. در جلسه غیر از پسر ایشان کسی دیگری نبود. ضمن جلسه صحبت جلالی به میان آمد. «ب» با لحن اعتراض نسبت به قضایای قوچان و برقی، می خواست مسئولیت حوادث را به گردن حاج شیخ ذبیح الله بیندازد، لذا با این چنین تعبیری گفت: آشیخ ذبیح الله اوایل با جلالی معاشقه می کرد.

من از این تعبیر شیخ «ب» ناراحت شدم و منتظر بودم که آقای قائمی با توجه به اینکه بزرگتر و استاد بنده بود چیزی در رد حرف ایشان بگوید که ایشان هم هیچ عکس العملی نشان نداد. بعد از

مدتی در روستای سیج خدمت حاج شیخ ذبیح‌الله رسیدم و این جریان را به ایشان گفتم. حاج شیخ آن چنان ناراحت شد که برخاست مدتی قدم زد و بعد با ناراحتی تمام چند جمله‌ای از وضعیت زندگی مرفه «ب» در نجف نقل کرد. از جمله این که یکی از منسوبین وی به بیت آسید ابوالحسن رفت و آمد داشت و پولهای فراوانی برای «ب» می‌آورد. در حالی که آن زمان خود حاج شیخ در اوج فقر بسر می‌بردند، بعد عقده اصلی «ب» را از حاج شیخ و مرحوم شیخ عبدالله را شرح دادند.

خلاصه‌اش این بود که وقتی «ب» به قوچان می‌آمد می‌خواست آقای کند و انتظار هم داشت حاج شیخ ذبیح‌الله و شیخ عبدالله برای او تبلیغ کنند. حاج شیخ ذبیح‌الله که خودش از آقای فرار می‌کرد تا چه رسد به تبلیغ دیگران. آشیک عبدالله هم اصلا اهل این حرفها نبود. این بود که «ب» از این دو نفر عقده داشت.

پیش از این در همین نوشتار کارشکنی‌های متعدد «ب» در جریانات و هابیت قوچان آمده است.

نگارنده تصور می‌کند رفتار حاج شیخ پیش از انحراف جلالی قابل اشکال نیست. چون بنا نیست که کسی با علم غیب با مردم رفتار کند. قصاص قبل از جنایت هم که باطل است.

اما به نظر دقیق احتمال می‌دهم با توجه به این که جلالی از قدیم

حسادت شدیدی با شیخ عبدالله داشت، حاج شیخ ذبیح‌الله با ابراز محبت تلاش می‌کرد که رفتار جلالی را تعدیل کند.

و احتمال هم می‌دهم که از باب اتمام حجت بیشتر باشد. همچنان که این امر در سیره اهل بیت علیهم‌السلام دیده شده است. از جمله برخی از پسرعموهای امام معصوم که در صدد بدگویی و سعایت از امام نزد خلیفه بودند، پیشاپیش و حتی پس از مرگ امام علیه‌السلام مورد لطف فوق‌العاده حضرت قرار می‌گرفتند تا که شاید مانع انحراف بیشتر گردد. البته با این همه جلالی از نظر ظاهری اهل معاشرت بود و منبر خوبی هم می‌رفت و به خصوص روضه خوبی می‌خواند و از این جهات درست در نقطه مقابل شیخ عبدالله قرار داشت.

حاج باقر ذبیحی:

* جلالی با سید غلامحسین موسویان اوایل طلبگی در منزل ارثی والده، دو نفری یک اتاق داشتند، هر دو خیلی مقدس بودند و اهل نماز شب و گریه بودند.

اما این تقدس همراه با تعبد به دین نبود و این نقیصه، خود به تنهایی منشأ انحرافات بزرگی می‌شود. شاهد بر این امر:

حاج باقر ذبیحی:

* بعد از این که سر و صدای جلالی بلند شد، یکی از افرادی که

شاید هر روز برای گعده به مغازه ما می آمد، گفت زمانی با جلالی در مدرسه نواب بودیم، چیزهایی می گفت از جمله داشت کنار حوض مدرسه وضو می گرفت با لحن اعتراض و انکار می گفت فلانی این فقها چه می گویند؟! این چه حکمی است که اگر یک سر سوزن به محل وضو آب نرسد، وضو باطل است؟! جلالی این گونه به احکام شرعی طعنه می زد.

وقتی بی تقوایی به امور یاد شده ضمیمه شود دیگر خدا می داند که عاقبت کار چه خواهد شد!

آقای آذری یک دست (یکی از طلبه های قوچان که یک دست نداشت و به همین نام معروف شد) می گفت:
* من یک آسیابی را احیا کردم ولی جلالی غصب کرده و هر کار می کنیم زورمان به او نمی رسد که از او بگیریم.

سابقه برخی از اعوان جلالی

از همراهان اصلی جلالی نیز آلودگی های بزرگی نقل شده است که از تصریح به همه آنها معذوریم. اما به چند اشاره بسنده می کنیم.
حاج مهدی عبدالزاده:

«ج» خیلی به جلالی کمک می کرد.

حاج عظیم سیاح:

در واقع «ج» رهبر جلالی بود.

حاج ابراهیم نیک‌پرور:

«ج» این سه سال آخر عمرش به خاطر سکتۀ خانه نشین شد اما مسالۀ اصلی چوب خدایی بود.

نقش «ج» در اختلافات و انحراف مردم خیلی برجسته بود. همه می‌گویند، نظر من تنها نیست، اگر «ج» نبود امید برگشتن جلالی بود، اما «ج» نقش عمروعاص در زمان معاویه را داشت.

حاج باقر ذبیحی:

«ج» خیلی بدنام بود.

حاج ابراهیم نیک‌پرور:

سید اسلامی هم از نانجیب‌های روزگار بود، روزی برای احوال‌پرسی به منزل شیخ عبدالله رفته بودم در اتاق نشسته بودیم، کس دیگری نبود که در زدند پدرتان رفت، دیدم خیلی دیر آمد، یک ربع بیست دقیقه‌ای طول کشید، وقتی آمد از ناراحتی رنگش به شدت سرخ شده بود. با تعجب گفتم آقا جان چه کسی بود که شما این قدر برافروخته شدید؟ فرمود که سید اسلامی بود، از وقتی که آمده یکسره هر چه به دهنش آمده به من گفتم. (این گونه افراد برای پول گرفتن از هیچ کاری ابا نداشتند.)

یکی از اعوان جلالی علی‌حسین رضائی بود. از جمله بی‌دینی‌هایی که از او سرزد توله سگی را توی ساک گذاشته بود و با خودش روی منبر برده بود. این حیوان هم وسط منبر سرش را از ساک درآورده بود. رضائی

به جای شرمندگی و عذرخواهی، مفصل از سگ تعریف کرده بود.

آقای غلامحسن حسنی:

«* علیحسین رضائی در آخر عمر معتاد شد و گدایی می کرد به یک

بدبختی عجیبی افتاد. اینها طوری به بدبختی و ذلت دچار شده

بودند که حتی از انسانیت هم دور شده بودند.

حاج باقر ذبیحی:

«* شیخ علیحسین رضائی در رذالت نمونه نداشت.

وقتی شهریه آقای حکیم از این چند نفر قطع شد، در دفتر شهریه

نوشته بود... که شهریه ما را قطع کرده است!!! [از تصریح به کلمات

وی معذوریم]

«* یک وقتی آمد مغازه آقای موسویان گفت یک لاستیکی برای

ابوالفضل بده. چون دید من آن جا هستم با تمسخر ادامه داد:

ابوالفضل بچه ما نه...، همه چیز رو به مسخره می گرفت. من هم به او

گفتم تو به دین یهود خواهی مرد.

حاج محمد رضا ابراهیمی نژاد:

«* ... آن پیرمرد اسم شخص دیگری را هم برد که او هم در مسموم

کردن شیخ عبدالله شریک بود، او الآن مرده است؛ این فرد عاقبت به

خیر نشد، در حال خواب دستمال توی دهان دختر خردسال خودش

گذاشته بود و تجاوز کرده بود، دختر هم خفه شد، بعد آشکار شد، روز

سوم یا چهارم بود که بچه‌ها توی قوچان شعار می‌دادند فلانی هفتاد ساله... دختر خودش هفت ساله، بعد از چند سال دیوانه شد و بعد هم مرد. حاج مهدی عبدالزاده:

✱* یک وقتی زن فلانی (که از ارکان وهابیت قوچان بود) با شوهرش دعوایش شده بود. آمد توی بازار پته شوهرش را به باد داده بود و از جمله گفته بود فلانی با عروسش ارتباط دارد! این هم اندکی از فساد شخصیت‌های ثابت وهابیت قوچان که هرگز موفق به توبه نشدند.

خداوند عاقبت همه را به خیر کند و ما را از شر فتنه‌های آخرالزمان نجات دهد.

پیوست ۳: عصاره نوشتار «شگفتی‌های ولایت تکوینی مطلقه

اهل بیت علیهم‌السلام^۱

نوشتار «فتنه وهابیت قوچان» از زاویه تاریخی نگارش یافته است. لذا هر چند سرتاسر این نوشتار اشاره به مباحث «ولایت تکوینی اهل البیت علیهم‌السلام» داشت، اما از زاویه علمی به آن پرداخته نشد.

از آن جایی که ممکن است اشارات یاد شده پرسش‌هایی را در اندیشه خوانندگان برانگیزد، شایسته است که در ضمیمه از منظر علمی هم نگاه کوتاهی به این مباحث بیفکنیم.

بحث ولایت تکوینی اهل البیت علیهم‌السلام بسیار گسترده و عمیق و کاربردی است. بخشی از این مباحث در نوشتاری با عنوان «شگفتی‌های ولایت تکوینی مطلقه اهل بیت علیهم‌السلام» آمده است.

توجه شما را به عصاره‌ای از این نوشتار جلب می‌کنم. یکی از مباحث مهم، مقام «ولایت تکوینی مطلقه» برای معصومین علیهم‌السلام است.

بحث ولایت تکوینی، هم ۱- مبدأ و ریشه آن، و هم ۲- خود آن، و

(۱) این نوشتار در دست تدوین است.

هم ۳- منتها و آثار و نتایج آن، از مباحث عمیق، کاربردی و اثرگذار است.

مبدأ و ریشه ولایت تکوینی، علم و قدرت ویژه‌ای است که عطای فوق العاده الهی به اهل بیت علیهم‌السلام است و مستندات آن بسیار فراوان است.

ذات ولایت تکوینی نیز سیطره بر عالم تکوین است که حاصل از همان قدرت الهی عطا شده است.

در مرحله منتها و نتایج، ولایت تکوینی زیربنای مباحث مهم دیگری است. از جمله مباحثی که از آثار و نتایج ولایت تکوینی است بحث عصمت، وجوب اطاعت، ولایت تشریعی، مقام خلیفه‌اللهی، سببیت و وساطت، وجوب توسل و ضرورت شفاعت و... است.

واژه «ولایت» کاربردهای گوناگونی دارد.

از میان تمامی کاربردهای ولایت، «شایستگی نفوذ تصرف»، مورد نظر این نوشتار است. پیداست که در دل «شایستگی نفوذ تصرف»، «توانایی نفوذ» هم خوابیده است.

از آن جایی که در بسیاری از موارد ولایت تکوینی و ولایت تشریعی در کنار هم ذکر می‌شوند، لذا از توضیح این دو اصطلاح

آغاز می‌کنیم.

ولایت، مقسم است برای ولایت تشریعی و ولایت تکوینی. مقصود از ولایت تشریعی، ولایت در حوزه تشریع است. یعنی صاحب ولایت تشریعی، در حوزه احکام و شریعت می‌تواند تصرف کند.

مقصود از ولایت تکوینی، ولایت در حوزه تکوین و جهان خارج است. یعنی صاحب ولایت تکوینی، در حوزه تکوین و جهان خارجی می‌تواند تصرف کند.

ولایت چه در حوزه تصرف تکوینی و چه در حوزه تصرف تشریعی دو گونه قابل طرح است:

تصرف تکوینی و تشریعی مستقل از خداوند

تصرف تکوینی و تشریعی وابسته به خداوند

از تصرفی که مستقل از خداوند باشد، با تعبیر «ولایت عرضی» یاد می‌شود.

در نقطه مقابل، از تصرفی که در حدوث و بقاء وابسته به خداوند باشد، با تعبیر «ولایت طولی» یاد می‌شود.

«ولایت تکوینی عرضی»، یعنی تصرف مستقل از خداوند در امور تکوین، ولو در کوچکترین حد و اندازه باشد، به اتفاق همگان، مصداق شرک است و محال.

همچنین «ولایت تشریعی عرضی»، یعنی تصرف مستقل از خداوند در تشریع و امور قانون گذاری، ولو در کوچکترین حد و اندازه باشد، مصداق بدعت است و حرام.

ولایت طولی چه تکوینی و چه تشریعی، به معنی تصرفی است که به اذن خود خداوند محقق می شود. لذا هرگز مستلزم شرک نیست، گذشته از این که در خارج نیز واقع شده است.

از اصول اولیه این بحث این است که ولایت تکوینی مطلقه، تنها در محمد و آل محمد علیهم السلام مصداق دارد و بس.

نخستین پرسش بنیادینی که در ولایت تکوینی شایسته طرح است، این است که:

رابطه خداوند با «ولایت تکوینی» اهل البیت علیهم السلام یعنی «شایستگی نفوذ تصرف» آنان چگونه است؟

عصاره تجزیه و تحلیل علمی در این بحث عبارت است از:

۱) ولایت عرضی، با استقلال حدوثی و بقائی، محال و باطل است.

۲) ولایت عرضی، با وابستگی حدوثی و استقلال بقائی به اختیار خود خداوند، محال و باطل است.

۳) ولایت عرضی، با وابستگی حدوثی و استقلال بقائی به قهر و غلبه بر خداوند، محال و باطل است.

۴) ولایت طولی، که مشخصه آن وابستگی حدوثی و بقائی، هم

در ذات و هم در توانایی و هم در اِعمال توانایی است، موضوع بحث است.

از آن جایی که موضوع تحقیق منحصر به ولایت طولی است و ولایت عرضی هیچ جایگاهی در تحقیق ندارد، لذا از این پس برای اختصار به تعبیر ولایت تکوینی بسنده می‌کنیم و قید طولی را به خاطر وضوح آن تکرار نمی‌کنیم.

با اندک درنگی در طرح درست موضوع بحث، روشن می‌شود که ولایت تکوینی طولی هم ممکن و هم واقع و هم پشتوانه عقلی و وحیانی دارد.

پس از درنگ در ولایت تکوینی، عصاره بحث این می‌شود که:
(۱) سرچشمه و مبدأ ولایت تکوینی مطلق عبارت است از توانایی مطلق

(۲) چنین توانایی، ذاتی مخلوق نیست، بلکه تملیک و عطای الهی است (توانایی طولی حدوثاً)

(۳) مالکیت خداوند نسبت به توانایی مخلوق، در بقاء هم ادامه دارد (املکیت خداوند در حدوث و بقاء)

(۴) اِعمال توانایی توسط مخلوق بدون اذن خداوند محال است. (وابستگی حدوثی و بقائی مخلوق به خالق)

اما نکته بسیار مهم، درک رابطه علم و قدرت است.

قرآن در جریان آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان به این رابطه اشاره کرده است. توجه کنید:

[سپس سلیمان] گفت: «ای جماعت [سران کشور] کدام يك از شما تخت او را [بلقیس را] -پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند- برای من می آورد؟» عفرتی از جنّ گفت: «من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم.» کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم.» پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است.»^۱

نکات برجسته آیات یاد شده عبارت است از:

۱) سلیمان می خواهد برخی از نعمت هایی را که خداوند به او مرحمت کرده، به مردم نشان دهد و خدا را بر آن نعمتها شکر نماید.

(۱) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ. نمل/ ۴۰

۲) این هدف سلیمان با نشان دادن توانایی افراد زیر دست او محقق می‌شود که برخی از آنها عبارتند از:

۳) قدرت طبیعی و عادی عفریت جنی در احضار تخت بلقیس در چند دقیقه

۴) قدرت معنوی و خارق العاده آصف در احضار تخت بلقیس در کمتر از یک چشم زدن

۵) به تصریح قرآن، قدرت معنوی آصف، ناشی از داشتن بخشی از علم کتاب است. چرا که قرآن می‌فرماید:

«کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.»

اخذ عنوان «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (کسی که نزد او دانشی از کتاب بود) اشاره به این است که قدرت معنوی آصف، ناشی از داشتن مقداری از علم کتاب است.

البته باید توجه داشت که اولاً علم الهی، اشاره به حقیقتی نورانی دارد و ثانیاً به تصریح منابع وحی، تمام علم کتاب نزد اهل البیت علیهم‌السلام است.

علم الهی که همه آن نزد اهل البیت علیهم‌السلام است، سرچشمه دو مقام مهم اهل البیت علیهم‌السلام است:

مقام عصمت در گستره شخصیت و افعال اهل البیت علیهم‌السلام

مقام ولایت تکوینی اهل البیت علیهم‌السلام در گستره جهان

عدم انفکاک علم الهی از قدرت، به ضمیمه علم مطلق که خداوند به اهل البیت علیهم السلام عطا فرموده، عصمتِ اختیاری و عالمانه را به بار می آورد.

همچنین لازمه «شایستگی نفوذ تصرف نامحدود»، مستتر بودن تمام عالم تکوین، در مقابل اراده صاحب ولایت است که همان مقام ولایت تکوینی است.

در ولایت تکوینی طولی دو امر لحاظ می گردد:

از یک سو، لازمه مطلقه بودن ولایت تکوینی این است که تمام عالم تکوین، در تسخیر اراده اهل بیت علیهم السلام است.

از سوی دیگر در ولایت تکوینی طولی، اراده خداوند در تمامی مراحل همچنان در متن تکوین حضور دارد و خداوند هرگز منعزل نیست.

لذا لازمه طولی بودن ولایت تکوینی این است که اراده خداوند، در کنار ولایت مطلقه واقعا حضور دارد و هیچ کاری بدون اذن الهی انجام نمی پذیرد.

با توجه به این که ولایت تکوینی طولی، وابستگی حدوثی تام به ذات اقدس الهی دارد، جایی برای توهّم تنافی ولایت تکوینی با توحید ذاتی باقی نمی ماند.

لذا آن چه مهم است روشن شدن رابطه ولایت تکوینی با توحید افعالی است.

تحقیق در ولایت تکوینی و رابطه آن با توحید افعالی در سه مقام انجام می شود.

مقام ثبوت: آیا «توانایی نفوذ تصرف نامحدود» از منظر خرد ممکن است؟

مقام اثبات: آیا «توانایی نفوذ تصرف نامحدود» مستند به منابع وحیانی است؟

مقام وقوع: آیا «فعلیت نفوذ تصرف نامحدود» در جهان خارج هم واقع شده است یا خیر؟

اما از منظر خرد:

توانایی خالق، توانایی ذاتی است و نه اکتسابی و تملیک شده. اگر توانایی مخلوق در ولایت تکوینی هم ذاتی باشد، شکی نیست که سر از شرک در می آورد و محال است.

اما هرگز و هرگز کسی قائل به توانایی ذاتی برای مخلوق نیست تا اشکال شرک قابل طرح باشد. توانایی مخلوق از خداوند اکتساب شده و عطایی است که خداوند آن را تملیک نموده است.

البته تملیک و عطای الهی در اختیار خود او است و صد البته محدود به هیچ حدی نیست.

در این باره حدیث جالبی از امام جواد علیه السلام نقل شده است. توجه کنید:

عمر بن فرج و امام جواد علیه السلام بر ساحل دجله نشسته بودند. عمر بن فرج به حضرت گفت: واقعا که شیعیان شما ادعا می کنند شما هر آن چه در دجله است می دانید.

حضرت فرمود خداوند می تواند علم این امر را به پشه ای از خلقش واگذار کند؟

راوی گفت: آری می تواند.

حضرت فرمود من نزد خداوند گرامی تر از پشه او هستم.^۱

اما عطای الهی حدوثا وابسته به خود خداوند است و مخلوق در این جهت استقلالی ندارد.

علاوه بر این، هر آنی که خداوند بخواهد عطایش را بگیرد، می تواند پس بگیرد. لذا بقاء توانایی مخلوق نیز وابسته به خود خداوند است و مخلوق در بقاء قدرت نیز استقلال ندارد.

لذا اگر از مخلوق کاری سر بزند، منشأ این کار توانایی است که حدوث و بقاء آن وابسته به خدا است. لذا با توحید افعالی متناقض نیست.

پس از منظر خرد و برهان روشن شد که هرگز ولایت تکوینی طولی

مستلزم شرک نیست.

گذشته از این که قوی ترین دلیل بر امکان هر چیزی، وقوع آن چیز است. خود ما در تک تک کارهایمان آشکارا می یابیم کاری که انجام می دهیم کار خود ماست، اما به حول و قوه ای که خداوند به ما تملیک کرده است. در بسیاری از موارد هم خداوند حول و قوه ای تملیک شده را از ما می گیرد و دیگر نمی توانیم کاری را که بارها و بارها انجام داده ایم دوباره انجام دهیم. وقوع افعالی که توسط ما انجام می شود بهترین و قوی ترین دلیل بر امکان اصل ولایت تکوینی و «نفوذ تصرف» است.

پس استدلال بر استحاله ولایت تکوینی، به این گونه که ولایت تکوینی مستلزم شرک است، کاملاً باطل است.

اما ممکن است پرسیده شود با توجه به قدرت مطلق الهی، هر کاری به صرف اراده الهی تحقق می یابد و این همان مقام «کن فیکون» است، دیگر نیازی به این که خداوند اسباب یا وسیله را واسطه کند وجود ندارد. پس حکمت ولایت تکوینی چیست؟

پاسخ این است خداوندی که قدرتش «کن فیکون» است، دیگر چرا باران را سبب بار آمدن محصول قرار دهد؟! چرا تلاش کشاورز را سبب حصول گندم کند؟! او که می تواند گندم را (همانند مائده

بنی اسرائیل) از آسمان نازل کند. اصلا چرا گندم نازل کند؟! خداوند اراده کند، گرسنگی ما برطرف می شود و نیازی به غذا نداشته باشیم و....

در سایر اسباب، هر پاسخی داده شود در ولایت تکوینی نیز همان پاسخ جاری و ساری است.

این پاسخ نقضی.

پاسخ دوم، حکمت خداوند، از محکمت دین است که قابل دست برداشتن نیست.

وجود اسباب نیز قطعی و مسلم است، هر چند حکمت آن برای ما روشن نشده باشد.

جمع این دو جهت، اثبات می کند که در موارد اسباب، حکمتی وجود دارد که درک ما هنوز به آن نرسیده است. با برهانی بودن اصل حکمت به شکل کلی، اجمالا دانسته می شود که در تمامی موارد قطعا حکمتی وجود دارد، هر چند ما آن حکمت را به تفصیل ندانیم.

پاسخ سوم این است که ولایت تکوینی حکمتهای متعددی دارد.

حکمت اول، حکمت ولایت تکوینی می تواند شناساندن خود

خداوند باشد تا خلاق با دیدن چنین بشری، به قدرت خداوند، تبارک الله احسن المخلوقین بگویند.

حکمت دوم، معرفی و شناساندن خود اهل البیت علیهم السلام نیز می تواند یکی از حکمت های ولایت تکوینی باشد.

حکمت سوم، تشویق مردم به عبودیت خداوند نیز می تواند یکی از حکمت های ولایت تکوینی باشد.

حکمت چهارم، آزمودن خلاق با ولایت اهل البیت نیز امتحان را دشوارتر و نتیجه ی دقیق تری از باطن انسان ها به دست می دهد و این، می تواند یکی از حکمت های مهم ولایت اهل البیت علیهم السلام باشد. برخی از حکمت های ولایت اهل البیت علیهم السلام بیان شد. پیداست که حکمت های فراوان دیگری هم می تواند باشد که درک ما به آن نرسیده است.

روشن شد که ولایت تکوینی فی الجمله واقع شده است. خود وقوع آن نیز بهترین دلیل بر امکان آن است. با برخی از حکمت های آن هم آشنا شدیم.

اما مهم تحقیق در امکان ولایت تکوینی مطلقه است. چگونه ممکن است مخلوقی قدرتی نامحدود داشته باشد؟

مقصود از ولایت تکوینی مطلقه این نیست که توانایی اهل

البیت همچون خداوند نامحدود است. بلکه از منظر خرد و عقل ما هیچ امری برای آنان ناشدنی نیست.

توضیح این که هنگامی که تمامی کارهای ممکن، محدود شد، توانایی لازم برای انجام آنها نیز قدرتی محدود است، هر چند این قدرت آن چنان بزرگ است که خرد ما نمی‌تواند به آن احاطه نماید. بنا بر این، عطا کردن چنین قدرتی از سوی خداوند به مخلوق محدود، محذور عقلی ندارد.

در نتیجه عطای توانایی به مخلوق، آن هم به اندازه‌ای که مخلوق از عهده هر کار ممکن برآید، محال و ناشدنی نیست. بلکه کاملاً ممکن و شدنی است.

پس در مقام ثبوت «توانایی بر نفوذ تصرف نامحدود» و «ولایت تکوینی مطلقه» ممکن و شدنی است.

البته ما احاطه به جهان آفرینش نداریم و در نتیجه مستقیماً راهی به اثبات و نفی ولایت تکوینی نداریم. لذا تنها مستند و منبع ما برای اثبات ولایت تکوینی مطلقه، تقلین و مراجعه به قرآن و روایات اهل البیت علیهم‌السلام است.

هر چه از منابع وحی استفاده شود، تسلیم می‌شویم و به آن متعبد می‌گردیم و آن را با دل و جان می‌پذیریم.

حاصل درنگ شایسته و تحقیق بایسته در منابع وحی، این است که اهل البیت علیهم السلام به عطای الهی، علم و قدرت مطلق دارند. لازمه این امر اثبات «توانایی نفوذ مطلق تصرف» یا همان ولایت تکوینی مطلقه اهل البیت علیهم السلام است.

در منابع وحی رد پای اعمال ولایت تکوینی مطلقه به چشم می خورد که در اینجا به یک روایت بسنده می کنیم.

جابر گفت:.... امام باقر علیه السلام به من فرمود ای جابر آن چه از شما پنهان کرده ایم بیشتر است از آن چه که برای شما آشکار ساخته ایم. سپس دست مرا گرفت و مرا داخل اتاق برد و با پایش (به زمین) زد، ناگهان شمش (بزرگی) از طلا مانند گردن شتر از زمین بیرون آمد. سپس فرمود ای جابر به این (معجزه) بنگر، و (لی) جز به برادرانت که به آنها اطمینان داری، خبر مده.

واقعا که خداوند ما را بر آن چه که اراده می کنیم، توانا ساخته است. پس اگر بخواهیم زمین را با تمام مهارهایش بکشانیم، البته که می کشانیم.^۱

در هر صورت آن چه مهم است این است که از استدلال و برهان تبعیت نماییم و تسلیم حجت باشیم. اما پس از احراز حجت، دیگر تردید و اما و اگر، هرگز خردمندانه نیست. چرا که:

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱

«این بخشش ماست، [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار.»

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...^۲

بلکه آنان به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند....

عصاره مباحث مطرح شده در یک نگاه این شد که:

(۱) ولایت تکوینی فی الجمله هم ممکن است و هم واقع و نیازی به دلیل اثباتی ندارد.

(۲) ولایت تکوینی مطلقه، استحاله ذاتی ندارد.

(۳) در نتیجه ولایت تکوینی مطلقه هرگز مبتلا به شبهه شرک نمی‌گردد.

(۴) ولایت تکوینی مطلقه حکیمانه است و در نتیجه استحاله عرضی هم ندارد.

(۵) حاصل ادله در مقام اثبات نیز «توانایی نفوذ تصرف نامحدود» برای اهل البیت علیهم السلام است.

با تمامیت مقام اثبات، درستی و حقانیت ولایت تکوینی مطلق، ثابت و برهانی می‌گردد.

(۱) ص/۳۹

(۲) نساء/۵۴

البته «فعلیت نفوذ تصرف نامحدود» مطلب مهم دیگری است که در گام دوم مقام اثبات و در نوشتار «تولیت جهان در منظومه اسباب» تحقیق و بررسی می‌گردد.^۱

روشن شد که انکار ولایت تکوینی، ناشی از نادانی یا دشمنی با اهل البیت علیهم‌السلام است.

چرا که ریشه تمامی اشکالات وهابیت در توسل و شفاعت، به یک امر باز می‌گردد و آن این که توسل و شفاعت، با توحید افعالی سازگار نیست و مستلزم شرک به خداست.

صرف نظر از نقض‌های فراوانی که به این ادعای وهابیون وارد است و صرف نظر از پاسخ‌های متعددی که داده شده است، ریشه‌یابی آن بسیار جالب است.

ریشه اساسی اتهام شرک در توسل، عدم درک تفاوت قدرت طولی و قدرت عرضی مخلوق است.

توضیح این که تنها موجودی که ذاتا توانا و قادر است، ذات اقدس الهی است و بس. یعنی تنها و تنها خداوند متعال ذاتا، مالک توانایی است و قدرتش را از کس دیگر نگرفته است. به سخن دقیق‌تر ذات خداوند عین قدرت و علم و سایر کمالات است.

ولایت تکوینی طولی این است که هیچ موجودی، مالک هیچ حول و قوه‌ای نیست، جز این که خداوند، حدوثا حول و قوه را به او تملیک کرده باشد و قیومیت خداوند نسبت به حول و قوه تملیک شده، در بقاء هم همچنان ادامه داشته باشد.

به سخن دیگر، ولو این که مخلوق به تملیک الهی، فاعلی قادر شده است، اما مالکیت خداوند نسبت به ذات مخلوق و نیز قدرت تملیک شده به او، همچنان باقی است و هر لحظه که بخواهد می‌تواند آن قدرت را از مخلوق بگیرد. از این مطلب در روایات با تعبیر املکیت خداوند یاد شده است.

بر اساس املکیت خداوند، قدرت مخلوق، در طول قدرت خداوند قرار دارد. یعنی اصل حدوثش به اراده خداست و بقاء آن نیز به اراده خداست. به سخن دیگر قدرت مخلوق، همیشه و پیوسته در طول قدرت خداست و مخلوق نه در ذاتش و نه در قدرتش، استقلالی ندارد.

پیداست که بر اساس قدرت طولی، هیچ موضوعی برای شرک باقی نمی‌ماند. زیرا هر کاری که از هر مخلوقی سرزند منوط به اذن الهی است.

بر این اساس اگر خداوند به یکی از مخلوقاتش توانایی دهد که

در کهکشان‌ها تصرف نمایند، ولی استقلال‌ی در مقابل خداوند نداشته باشد، هیچ گونه شرکی لازم نمی‌آید و هرگز توحید افعالی مخدوش نمی‌گردد.

در مقابل ولایت تکوینی طولی، ولایت تکوینی عرضی قرار دارد. مقصود از ولایت تکوینی عرضی این است که ولو موجودی همچون مورچه‌ای ضعیف، شاخک‌ش را تکان دهد و در تکان دادن شاخک، محتاج به اذن الهی نباشد، چنین قدرتی، قدرت عرضی است. یعنی مورچه به این اندازه از قدرت، در عرض قدرت خداوند تأثیرگذار می‌باشد. به سخن دیگر این مورچه در حرکت دادن شاخک خود، مستقل از خداوند عمل کرده است.

استقلال مخلوق، ولو در کوچکترین کار و کوچکترین اندازه، همان ولایت تکوینی عرضی است که مستلزم شرک است و با توحید افعالی منافات دارد.

نتیجه این شد که ولایت تکوینی طولی هر چند بسیار بزرگ و گسترده باشد، هرگز با توحید افعالی تضاد ندارد. اما ولایت تکوینی عرضی ولو در اندازه یک حرکت شاخک مورچه باشد، با توحید افعالی متضاد است و مستلزم شرک است.

نمونه ولایت تکوینی طولی، توانایی حضرت عیسی علیه السلام است. خداوند به حضرت عیسی، توانایی شگفت زنده کردن مرده را داده

است، قدرتی که هنوز هم علم به گرد آن نرسیده است. توانایی حضرت عیسی، در طول قدرت الهی است و حضرت عیسی ابدًا استقلالی در مقابل خداوند ندارد. لذا زنده کردن حضرت عیسی، هر چند کار خود حضرت عیسی است، اما هرگز منافاتی با توحید افعالی ندارد و هرگز مستلزم شرک نیست، بلکه عین توحید است. وهابیت، تفاوت قدرت طولی (یعنی ولایت تکوینی طولی) و قدرت عرضی (یعنی ولایت تکوینی عرضی) را درک نکرده و یا به خاطر حسد با اولیاء الهی، نخواستہ اند درک کنند.

لذا توسل به معصومین علیهم السلام را مستلزم شرک می‌پندارند. این در حالی است که توسل و شفاعت بر اساس قدرت طولی، عین توحید است.

روشن شد که ریشه انحراف وهابیت، خلط میان طولیت و عرضیت قدرت اولیاء است و خلط میان ولایت تکوینی طولی و عرضی، و به تبع آن اشکال در توسل و شفاعت و... نیز ناشی از عمق نادانی یا دشمنی کینه‌توزانه است!

از اهل البیت که بگذریم دیگر اثری از ولایت تکوینی مطلقه وجود ندارد و توسعه آن به دیگران خیانتی بس بزرگ است. چرا که مباحث پیشین روشن ساخت ولایت تکوینی مطلقه در

غیر اهل البیت علیهم السلام توهمی بیش نیست. اما با این همه باز هم ولایت تکوینی مطلقه مدعیانی پیدا کرده است. لذا بایسته است نگاهی هم به این گونه ادعاهای دروغین داشته باشیم.

بر اساس یاد شده پشت پرده ادعای ولایت تکوینی مطلقه، در عمل ادعای عصمت برای مدعیان است و هدف نهایی از این ادعاها نیز مرجعیت نامحدود این افراد برای دیگران و اطاعت بی چون و چرای دیگران از این مدعیان است.

ادعای مرجعیت مطلق «مرشد» و «مراد» در تصوف و عرفان و وجوب اطاعت کامل از «رکن رابع» در شیخیه و امثال این امور در سایر فرقه‌ها همگی به شکلی ریشه در ادعای ولایت تکوینی مطلقه دارد، هر چند به مصلحت مدعیان نیست که بی پرده از آن سخن بگویند.

ولایت تکوینی مطلقه برای غیر اهل بیت، فاقد پشتوانه علمی است، بلکه برهان بر عدم آن وجود دارد.

لذا دیدگاه تمامی مدعیان، البته پس از حذف پیرایه‌های آن، به یک دیدگاه برمی‌گردد و آن این که:

همگان باید تعقل را کنار گذاشته و تسلیم بی چون و چرای «مرشد»، «رکن رابع» و یا... باشند.

البته مرجعیت و تقلید در احکام، مقید به شروط بسیار مهمی است و هرگز به معنی مرجعیت نامحدود نیست. چرا که هیچ عاقلی فقیه را معصوم نمی‌داند و هیچ فقیه واقعی نیز چنین ادعایی ندارد.^۱

اشکالات بر ولایت تکوینی

در ادامه به برخی از اشکالاتی که بر ولایت تکوینی شده به اختصار نگاهی می‌افکنیم.

پس از آشنایی با مقامات اهل البیت علیهم‌السلام که از ولایت تکوینی آنها تولد یافته، بسیاری از مسایل مرتبط با توحید عبادی حل شده و برهانی می‌گردد و همه اشکالات مطرح شده در این زمینه مرتفع می‌گردد.

روح اشکالاتی که در اطاعت از اهل البیت علیهم‌السلام و تولی و تبری و توسل به آنها و احترام به قبور آنها و...، همگی به یک امر باز می‌گردد و آن این که:

اگر توحید ذاتی و افعالی را پذیرفتیم، تنها خدا باید پرستش شود و تنها از او باید درخواست کرد و تنها حرمت او را پاس داشت و

(۱) تفصیل این مطلب را در دو کتاب: ستون استوار دین، مرجعیت امینان دنیا و دین» و «درنگی نو بر تقلید» ببینید.

تنها....

زیرا خلاق بدون استثنا فقیر و محتاج او هستند و باید خود
خدا را بپرستند و توسل به او بجویند و....

این دسته از اشکالات نقض‌های آشکاری دارد که هرگز حل
شدنی نیست.

از جمله لزوم احترام پدر و مادر و استاد و....

از جمله کمک گرفتن از اسباب در سرتاسر زندگی مادی....

و....

هنگامی که تنها سبب خداست، چرا باید برای رفع گرسنگی غذا
بخوریم؟!

هنگامی که او نیاز ما را می‌بیند و قدرت بر برطرف ساختن آن را
دارد، چرا باید دعا نماییم؟!

هنگامی که او بیماری ما را می‌بیند و قدرت بر شفای ما دارد،
چرا باید به پزشک مراجعه نماییم؟!

و هزاران هزار چرای دیگر!

علاوه بر نقض‌های بی‌پاسخی که اشاره شد، اطاعت از اهل
البیت علیهم‌السلام و تولی و تبری و توسل به آنها و احترام قبور آنها و...،
همگی مستدل و مستند به برهان آشکار هستند.

زیرا با درنگ شایسته در ولایت تکوینی مطلقه روشن می‌شود که

امور یاد شده نه با توحید افعالی تضادی دارد و نه با توحید عبادی. اشکالاتی مطرح شده برخی از آنها مستقیماً متوجه اصل ولایت تکوینی است و برخی دیگر ناظر به لوازم ولایت تکوینی است. در ادامه به پاسخ اختصاری این اشکالات می‌پردازیم.

رابطه ولایت تکوینی و شرک

موضوع مهمی که مرتبط با ولایت تکوینی است، بحث شرک است. لذا بایسته است تحقیق شود که:

آیا نتیجه ولایت تکوینی، شرک در افعال است یا خیر؟

تحقیق در حقیقت ولایت تکوینی طولی، روشن ساخت که با توجه به طولیت آن، «شرک را از آثار ولایت تکوینی شمردن، توهمی جاهلانه و یا اتهامی غرض‌ورزانه است».

به دلیل این که توضیح طولیت ولایت تکوینی اهل البیت علیهم‌السلام به تفصیل گذشت آن را تکرار نمی‌کنیم.

رابطه ولایت تکوینی و تفویض (در مقابل جبر)

یکی از موضوعات مرتبط با ولایت، تفویض است. «تفویض» در روایات کاربردهای متفاوتی در حوزه‌های مختلف دارد. آن چه مربوط به اشکال است تفویض در مقابل جبر است.

تفویض در مقابل جبر، عملاً به ولایت تکوینی عرضی منتهی می‌گردد.

در لابلائی مباحث ولایت تکوینی روشن گردید که همه شاخه‌های ولایت تکوینی عرضی، از جمله تفویض در مقابل جبر، باطل است. لذا نیازی به تکرار نیست.

در هر صورت تفویض در اصطلاح دوم، همان تفویض در مقابل جبر است و روح آن به شرک منتهی می‌گردد.

تحقیق در حقیقت ولایت تکوینی طولی روشن ساخت، تفویض را از آثار ولایت تکوینی شمردن، توهمی جاهلانه و یا اتهامی غرض‌ورزانه است.

مباحث پیشین علاوه بر بیان بطلان تفویض و شرک، اثبات کرد که ولایت تکوینی طولی هرگز مستلزم تفویض نیست. آیا ولایت تکوینی مستلزم غلو است؟

موضوع دیگری که مرتبط با ولایت است، بحث غلو است. در این بحث تحقیق می‌شود که آیا ادعای ولایت تکوینی، مستلزم غلو در مقام مخلوق هست یا خیر؟

لابلائی سخن روشن شد که اگر ذره‌ای پای ولایت تکوینی عرضی به میان آید، قطعاً هم شرک است و هم غلو.

شرک یعنی مخلوق ولو در اندک چیزی، در عرض و شریک با خالق باشد. این امر عین غلو است. چرا که مخلوق از مرتبه

مخلوقیت بالا رفته و به جای خالق نشسته است.
 بارها تأکید کردیم این معنی قطعاً باطل است و کسی هم مدعی
 آن نیست.

اما در ولایت تکوینی طولی هرگز جایی برای توهم غلو وجود
 ندارد. زیرا خداوند همچنان که قادر است مخلوق را بیافریند
 همچنین قادر است مخلوقش را توانا سازد. محدوده توانایی مخلوق
 نیز تنها بستگی به اراده الهی دارد و بس. نسبت به اصل ذات
 مخلوق و توانایی او نیز خداوند همچنان که در حدوث مالک بوده
 در بقاء نیز مالک بلکه املک است.

بنا بر این محدوده توانایی مخلوق، تنها مرز و حدی که برمی تابد،
 اراده خداوند است و بس.

در نتیجه از نظر ثبوتی بر اساس ولایت تکوینی طولی، موضوعی
 برای غلو نیست.

اما از نظر اثباتی، ناگفته پیداست که جز آن چه قرآن و روایات
 بیان کرده است، ما راهی به محدوده و گستره توانایی اهل
 البیت علیهم السلام نداریم.

از این رو اگر کسی چیزی به اهل بیت علیهم السلام نسبت دهد که قرآن
 و روایات آن را نفی کرده است، مصداق غلو در مقام اثبات است.

اما به دلیل مستندات فراوان و آشکار علم و قدرت مطلق اهل البیت، باز هم جایی برای غلو حتی در مقام اثبات باقی نمی ماند. آیا توسل مستلزم شرک است؟

توسل یعنی وسیله قرار دادن کسی برای برطرف ساختن کاستی های موجود. ناگفته پیداست که وسیله قرار دادن کسی که فاقد توانایی است، عقلا و شرعا باطل است.

همچنین پیداست که وسیله قرار دادن کسی که توانایی او را در عرض خداوند بدانیم نیز مستلزم شرک مسلم است و قطعاً باطل است.

اما وسیله قرار دادن کسی که توانایی او در طول اراده خداوند است، هرگز مستلزم شرک نیست.

پیش از این گذشت که ولایت تکوینی مطلقه اهل البیت علیهم السلام قطعاً و صد در صد در طول ولایت الهی است. پس اشکال شرک در توسل هرگز موضوعی پیدا نمی کند.

آیا شفاعت مستلزم شرک است؟

شفاعت یعنی تصرف و دخالت کسی برای جبران کاستی های گذشته افراد. ناگفته پیداست که شفاعت کسی که فاقد توانایی است عقلا و شرعا باطل است.

همچنین پیدا است که شفاعت کسی که توانایی او را در عرض خداوند بدانیم نیز مستلزم شرک مسلم است و قطعاً باطل است. اما شفاعت کسی که توانایی او در طول اراده خداوند است، هرگز مستلزم شرک نیست.

پیش از این گذشت که ولایت تکوینی مطلقه اهل البیت علیهم السلام قطعاً و صد در صد در طول ولایت الهی است. پس اشکال شرک در شفاعت هرگز موضوعی پیدا نمی‌کند.

اشکالات مطرح شده تنها از منظر عقلانی، آن هم در نهایت اختصار، پاسخ داده شد. اما پاسخ‌های قرآنی و روایی آنها، به شکل بسیار گسترده‌ای در منابع وحیانی آمده است. باید توجه داشته که مستندات یاد شده منحصر به منابع شیعی نیست، بلکه در منابع سنی نیز به چشم می‌خورد.

پیوست ۴: اسناد ساواک

همان گونه پیش از این گذشت پرونده قطور شیخ عبدالله در ساواک قوچان مفقود شد و این مفقودی هم قطعاً عامدانه بوده است.

اگر به این پرونده دسترسی پیدا می‌شد زوایای بسیار پیچیده وهابیت قوچان بیشتر آشکار می‌گردید.

اما با این همه در لابلای سایر پرونده‌ها نکات بسیار مهمی در مورد وهابیت قوچان و نقش شیخ عبدالله در مقابله با آن به چشم می‌خورد.

در میان اطلاعات بسیار اندک در دست ما، سند مربوط به حوادث پس از فوت شیخ عبدالله جلب توجه می‌کند. ابتدا متن کامل این سند را می‌آوریم و سپس نکات آن را بررسی می‌کنیم.

سند یکم به تاریخ: ۱۳۵۳/۲/۴

با تقدیم عین شکوائیه بدون امضا علیه جلالی و برقی به پیوست به عرض می‌رساند.

ضمن این که نویسنده خط تا کنون پیدا نشده ولی از طرف چه اشخاصی به اصطلاح دیکته شده و خط، خط فرد ناشناسی خواهد بود کاملاً روشن است.

اینک درباره اصل مفاد شکوائیه با عرض توضیحاتی که ذیل داده می‌شود باید به گزارش‌های سالهای قبل که سوابق امر در ساواک استان موجود است توجه شود.

۱. گزارشات شماره... حاکی از این است که شیخ بی وطن و متعصبی مانند شیخ عبدالله ابراهیمی نژاد تا آخر عمر به هیچ وجه

حاضر نشد که در مسیر مثبت (شاهدوستی و وطن پرستی) خود را توجیه نماید.

۲. گزارشات شماره... همگی حاکی است پس از تذکراتی که در چند سال قبل [به] وسیله رئیس فعلی این ساواک به سید جلال جلالی داده شد مشار الیه خود را توجیه و در تمام مواقعی که روی منبر می‌رود از هر گونه توضیح درباره موقعیت کشور و به خصوص انقلاب سفید شاه و مردم و تمجید و ستایش از رهبر عالی قدر کشور شاهنشاه آریامهر کوتاهی نمی‌نماید.

۳- پس با توجه به دو ماده فوق اختلافاتی بین شیخ متعصب و بی‌وطن و سید جلالی در محل، خود به خود به وجود آمد (شیخ عبدالله خارج از مسیر و سید جلالی در مسیر).

۴ - با توجه به اختلافات این دو نفر شیخ عبدالله از [آیت‌الله] میلانی تبعیت می‌نمود و سید جلالی از سید برقی و باز در حال حاضر اختلاف شدیدی بین برقی و میلانی وجود دارد که هر یک از این دو نفر در قوچان طرفدارانی دارند که سعی می‌نمایند هر یک دیگری را تضعیف نمایند.

۵ - با توجه به ماده چهار موضوع ارسال وجه از طرف برقی و یا هر طبقه‌ای برای جلالی که نویسنده بی‌اطلاع رقم فوق العاده زیادی

را تعیین نموده کاملاً بی اساس است و سوابق بانکی چنین ارقامی را نشان نمی‌دهد^۱ پس می‌توان چنین توضیح داد که وارد کردن اتهام و یا نسبت دادن اتهامات به اشخاص آسان است ولی ثبوت آن مشکل است و به کرات این مسایل به چشم می‌خورد که وقتی اتهامی را می‌خواهند به شخص یا اشخاصی نسبت دهند از هرگونه نسبت دروغ و بی اساس نیز خوداری نخواهند نمود.

۶. در گزارش... مشروحاً به عرض رسید که شیخ عبدالله ابراهیمی در مشهد فوت نمود حال فوت او را به چه طریق می‌خواستند منعکس نمایند (او را مسموم کردند) که توفیق حاصل ننمودند^۲ به عرض رسید مجالس ترحیم متعددی برای او برگزار نمودند که در نتیجه گزارشات این ساواک امریه شماره... ابلاغ گردید.

۷ - این ساواک درباره تشکیل و برگزاری این قبیل مجالس قضاوت امر را به مسئولین ساواک استان محول که برای شخصی مانند شیخ عبدالله که به هیچ وجه آثار میهن پرستی و شاهدوستی در وجودش نبود آیا مصلحت بوده است؟ ولی به هر طریق این ساواک برای این که خود را بی طرف نشان دهد به هیچ وجه از

(۱) در ادامه توضیحی در این باره خواهیم داشت.

(۲) در ادامه توضیحی در این باره خواهیم داشت.

برگزاری این قبیل مجالس و این که چه اشخاصی به منبر می‌روند و چه مسائلی را مطرح می‌کنند ممانعت نمود و فقط به تقدیم گزارشات به استان قانع شد.

۸ - در خلال برگزاری مجالس ترحیم دو نفر از قوچانی‌ها که به نظر این ساواک در مسیر مثبت بودند (به اصطلاح و به صورت ظاهر خود را شاهدوست و وطن پرست معرفی می‌نمودند) ماهیت خود را نشان دادند به این معنی که ثابت نمودند آن چه به صورت ظاهر ادعا می‌نمایند در باطن چنین نیستند و این دو نفر یکی حاج محمد مقدس و دیگری مرغزاری است که درباره هر یک به شرح زیر توضیح داده می‌شود.

الف. حاج محمد مقدس در اولین مجلس ترحیم شیخ عبدالله که عده زیادی از روحانیون و وعاظ مشهد حضور داشتند وی که همواره برنامه پامنبری را اجرا می‌نماید نامی از شاهنشاه آریا مهر نبرد (در اغلب محافل و مجالس مدعی است شاهدوست‌تر از وی وجود ندارد) و این عمل برای نشان دادن به روحانیون متعصبی بود که در جلسه حضور داشتند. در گزارش شماره... به عرض رسید که [آقای] محقق موقعی که روی منبر بود به همه کس دعا نمود جز به شاهنشاه آریا مهر که تا کنون پاسخ گزارش این ساواک واصل

نگردیده است. بنا بر این حاج محمد مقدس هم که در همین موقع برنامه پامنبری را اجرا نمود برای همگام شدن با محقق و امثالهم نامی از شاهنشاه نبرد همچنین در روز ۲۴ اسفند که برنامه رسمی از طرف فرمانداری در میدان قوچان برگزار بود حاج محمد مقدس و هاشمی مرغزاری علی رغم این برنامه در همین ساعت برنامه‌ای در شهر کهنه برای یادبود از شیخ عبدالله برگزار و عده‌ای از قوچانی‌ها را اجبارا به آن محل کشانیدند (حاج محمد مقدس در اغلب برنامه‌های رسمی برای این که ماهیت باطنی اش مکتوم بماند خارج از برنامه‌های رسمی برنامه‌هایی اجرا می نمود)

ب. هاشمی مرغزاری روی منبر اظهار داشت ما ملت آدم نخواهیم شد. باید مردم بدانند که ما مانند شتر پسا پس... که ضمن این که مورد شماتت همگان قرار گرفت بعدا نیز وسیله فرمانداری قوچان با توصیه این ساواک به وی تذکر داده شد که در عصر انقلاب و هنگامی که شاهنشاه آریا مهر می فرمایند ما تا چند سال دیگر در ردیف کشورهای اروپایی خواهیم بود چگونه ایران مانند شتر پسا پس...

۹- با توجه به ماده ۸ و دو بند مشتق از آن موقعی که ساواک نیز نسبت به این دو نفر توجه می دهد خود به خود باید شکوائیه علیه

جلالی و برقی را که ارسال می نمایند از رئیس این ساواک هم شکایت کنند و او را متهم به طرفداری از جلالی نمایند (مگر چیز دیگر هم دارند بگویند)^۱

حاصل کلی سند این است که:

(۱) پس از فوت شیخ عبدالله برخی علیه ساواک قوچان در مورد هواداری ساواک قوچان از برقی و جلالی به ساواک استان شکایت می کنند.

(۲) هر چند شاکیان مجهول می نمایند، اما به قرینه انتهای همین سند، شاکیان از همکاران خود ساواک قوچان هستند. (مقدس و مرغزاری) به همین جهت ساواک قوچان در دفاع از خود، به تخریب نامبردگان می پردازد.

(۳) در این سند شیخ عبدالله، بی وطن و متعصب معرفی شده که تا آخر عمر هم توجیه نشده و در مسیر ساواک قرار نگرفته و به هیچ وجه آثار میهن پرستی و شاهدوستی در وجودش نبوده است.

(۴) جلالی کاملاً از نظر ساواک توجیه شده و صد در صد مطابق سیاستهای ابلاغ شده ساواک عمل می کند.

(۵) ساواک تلاش می کند اختلافات را شخصی جلوه دهد و نه علمی و مذهبی.

۶) ساواک قوچان تلاش می‌کند شکوائیه از خودش را ناشی از اختلافات شخصی توجیه نماید.

۷) موضوع شکوائیه کمک مالی هنگفت از خارج از قوچان به جلالی است که ساواک با استناد به سوابق بانکی به کلی منکر آن است. این نکته بسیار مهم است.

۸) در همین راستا ساواک قوچان مسمومیت منجر به فوت شیخ عبدالله را انکار می‌کند.

۹) ساواک قوچان اتهام به خود را آسان و اثبات آن را مشکل می‌داند.

۱۰) ساواک قوچان تلویحا مراسم ترحیم را کاملاً چشمگیر معرفی می‌کند.

۱۱) ساواک قوچان مصلحت را در بی طرفی می‌بیند و لذا در مراسم ترحیم دخالت نمی‌کند. البته این بی طرفی تنها پس از فوت شیخ عبدالله اتفاق افتاده است!

۱۲) در میدان بی طرفی، ساواک از دو عضو خود معج‌گیری می‌کند. (مقدس و مرغزاری شاکیان از ساواک قوچان)

اینک نکات یاد شده را تحلیل می‌نماییم:

الف) نوشتار پیش رو ثابت کرد که ساواک قوچان با تمام توان از وهابیت حمایت کرده است و بی طرفی ساواک تنها پس از فوت شیخ عبدالله و بسته شدن پرونده بوده است! البته آن هم طبق

ادعای خودش.

ب) نوشتار پیش روی شما ثابت کرد که کمک مالی عربستان امری قطعی است و محال است این امر مهم از دید ساواک قوچان پنهان مانده باشد. بنا بر این، تحقیق در علت انکار ساواک بسیار مهم است.

ج) رئیس ساواک وقت قوچان علاوه بر پشتیبانی‌های مختلف از جلالی، از منطق وهابیت نیز دفاع می‌کند و تشیع را بی اصل و ریشه می‌داند. به این گزارش آقای حسنی که پیش از این گذشت دوباره توجه کنید:

«اما مهم بعدش بود که چرخ را بست به عالم تشیع و گفت که شیعه یک پدیده است، تشیع پدیده است و اصلی ندارد و...!!!»
 د) یکی از نکات مهمی که در مراسم ترحیم شیخ عبدالله بسیار آشکار بود، شرکت همگانی افراد بود که در میان آنها مخالفین عادی شیخ عبدالله هم بسیار دیده می‌شدند. نکته جالب توجه این بود که برخی از افراد به شدت منقلب بوده و گریه می‌کردند. به سخن دیگر فضای فوت شیخ عبدالله، مظلومیت و حقانیت ایشان را ثابت کرد و عده‌ای آگاه شده و بازگشتند. بر همین اساس نیز حنای وهابیت بسیار کم رنگ گردید. لذا ساواک قوچان چاره‌ای جز تظاهر به بی طرفی نداشته است.

ه) بر همین اساس هم ممکن است شاکیان برای آرام کردن

وجدان خود از ساواک قوچان به ساواک استان شکایت برده باشند.

و) کنار هم گذاشتن دفاع صریح رئیس ساواک از منطق وهابیت و پشتیبانی همه جانبه از وهابیون و انکار کمک مالی به آنها (بخوانید استتار پشتیبانی مالی عربستان از وهابیون) نشان از عقبه پیچیده وهابیت قوچان دارد، عقبه‌ای که ممکن است از چشم ساواک استان هم پنهان نگه داشته شده باشد.

ز) در چنین فضای پیچیده‌ای، انکار ضمنی مسمومیت شیخ عبدالله توسط ساواک نیز جای درنگ پیدا می‌کند، آن هم با آن شهرت قوی که این خبر پیدا کرده بود.

در ادامه سراغ برخی دیگر از اسناد ساواک مرتبط با برقی می‌رویم. البته اسنادی که در ادامه می‌بینیم ارتباط مستقیمی به جریانات قوچان ندارد. اما معرّف سابقه برقی مانند تاریخ علنی شدن انحراف او نیز همکاری دولت شاه با او و... است.

سند دوم به تاریخ: ۱۳۴۵/۹/۲۹

از ساعت ۱۸ روز ۴۵/۹/۲۵ مجلس روضه خوانی مسجد موسی بن جعفر با شرکت عده‌ای در حدود ۵۰۰ نفر تشکیل گردید. در این مجلس سید محمدرضا سعیدی امام جماعت مسجد مزبور، پس از نماز رشته سخن را در دست گرفت و ضمن سخنان خود گفت:

به لطف پروردگار برای هدایت مسلمانان، ما در این مسجد کلاسی دایر کرده‌ایم و از آقای علامه برقی دعوت نمودیم که با ما همکاری کند...

از اداره کل سوم

۴۵/۹/۲۹

توضیحات سند:

۱- سید ابوالفضل برقی از روحانیونی بود که آیت‌الله سعیدی وی را به مسجد جهت همکاری در مباحث عقیدتی دعوت نموده، ولی سپس در می‌یابد که وی از منابع عقیدتی اسلام منحرف و گرایش به وهابیت دارد، لذا پس از چند جلسه عذر وی را می‌خواهد.^۱

سند سوم به تاریخ: ۱ تیر ۱۳۴۶

به: ... نامبرده بالا [محمد تقی فلسفی] در تاریخ ۲۹/۳/۴۶ اظهار داشت چندی قبل در مجلسی دعوت داشتم و عده‌ای از افراد وارد بامور سیاسی نیز در آن جلسه بودند ضمن صحبت بمن گفتند می‌دانید که یک تشکیلات سری از طرف دولت علیه روحانیت بوجود

(۱) منبع: کتاب شهید آیت‌الله سید محمد رضا سعیدی به روایت اسناد ساواک صفحه ۸۰

به نقل از سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی

آمده است؟ آیا می‌دانید که برقی را دولت علم نموده و می‌خواهد به عنوان یک روحانی در انتخابات شرکت دهد و بمجلس برسد؟ آیا می‌دانید که بدین وسیله می‌خواهند از طریق مجلس روحانیت را بکوبند و از بین ببرند؟ من چون جلسه علنی بود گفتم هیچ نمیدانم.^۱

سند چهارم به تاریخ: ۶ دی ۱۳۴۸

...شیخ حسین لنکرانی اظهار نمود سید عبدالله نجفی که پیرو فرقه وهابی میباشد با یوسف شعار که دبیر یکی از دبیرستانهای تهران است و سید محمد صادق تقوی دندانساز و سید ابوالفضل علامه برقی جلساتی دارند و میخواهند برای ترویج فرقه وهابی در ایران فعالیت کنند و منزل شیخ سنگلجی که در خیابان شاهپور و ارامنه است برای این کار در نظر گرفته شده است.

لنکرانی اضافه نمود مردم تهران و تبریز انتشار داده‌اند که سعیدی از برقی طرفداری میکند.

سعیدی با شنیدن این حرف خیلی ناراحت شد و با عصبانیت

(۱) منبع: کتاب حجت الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد ساواک صفحه ۳۱۵ به

نقل از سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی

گفت شما را سازمان امنیت تحریک کرده و میخواهید من را از بین ببرید تو که یکروز میگفتی برقی آدم خوبی است منم باستناد حرفهای شما او را تایید کردم پس بگو غلط کردم پیرمرد چرا خجالت نمیکشی هر روز یک طور حرف می زنی...^۱

سند پنجم به تاریخ: ۴۸/۱۰/۵

...سید محمدرضا سعیدی رو به جمعیت ایستاد و گفت: آقایان، روز سه شنبه گذشته اتفاقی رخ داده که برای من مرگ، عروسی است. بعد از ظهر روز سه شنبه در حضور تنی چند از آقایان علما بودم همه آنها شهادت دادند که آقای برقی واعظ، با بهائیان تماس دارد آخر آقایان اینهم شد روحانی؟ حالا بگذریم از اینکه می گفتند برقی صوفی است، ولی دیگر نمی دانستیم که به بهائیان هم گرویده است. خلاصه باید بگویم که چون این بزرگواران شهادت دادند لذا هیچ کس نباید با ایشان تماس بگیرد و پای منبر او بنشیند...^۲

(۱) منبع: کتاب آیت الله حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی به روایت اسناد ساواک

صفحه ۱۹۵ به نقل از سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی

(۲) منبع: کتاب شهید آیت الله سیدمحمدرضا سعیدی به روایت اسناد ساواک صفحه

۳۶۵ به نقل از سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی

سند ششم به تاریخ: ۲۰ آبان ۱۳۴۹

...مدتی از وقت جلسه صرف انتقاد از روش سید ابوالفضل علامه برقی شد.

لنکرانی چند جلد کتاب حقیقت ولایت تألیف آیت الله رشاد زنجانی را که بر علیه برقی نوشته شده بین حضار مجاناً پخش کرد و به اشکوری گفت بهتر است شما از محل بودجه سهم امام هزار جلد از آن را چاپ کرده و بین طلاب قم توزیع کنید...^۱

سند هفتم به تاریخ: ۲۷ دی ۱۳۴۹

...ابتدا بحث پیرامون نوشته‌های ابوالفضل برقی (علامه) و از جمله کتابی به نام درسی از ولایت به میان آمد در مقابل سؤال رجائیان دکتر جواد باهنر گفت در این کتاب سعی شده است ولایت تشریعی تقویت گردد و در مقابل آنهایی که ولایت را یک قدرت مطلق می‌دانند و قدرت وسیعی در اختیار دارند دلایلی آورده و ثابت می‌کند که ولایت تشریعی که حقیقت بیشتری دارد و در این مورد نظر آقای میلانی را استفسار و ایشان علیه برقی فتوی داده و

(۱) منبع: کتاب شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک صفحه ۲۹۷ به نقل از سایت

با این فتوی بین اهل ولایت هم شکافی ایجاد نموده‌اند...^۱

سند هشتم به تاریخ: ۹ آذر ۱۳۵۰

... نصیری دبیر ادبیات دبیرستانهای تهران با شخص دیگری وارد شدند و بطوری که می گفتند در مسجد سید ابوالفضل برقی با او مباحثه ای داشته اند لکنرانی اظهار تأسف کرد و گفت ما اکنون باید صحبت از اخبار جنگ برادران مسلمان با یهودیان بکنیم ولی استعمار ما را گرفتار برقی‌ها و دکتر تقوی‌ها که حقوق بگیر عربستان سعودی هستند...^۲

سند نهم به تاریخ: ۲۱ آذر ۱۳۵۰

... استوار باقری کتاب عشق و عاشقی تألیف ابوالفضل برقی را همراه آورده بود و از مطالب کتاب که مخالفت مؤلف با کلمه عشق بود دفاع می کرد.
لنکرانی جواب داد ما مدافع این کلمات نیستیم بلکه خانقاهها

(۱) منبع: کتاب شهید حجة الاسلام دکتر محمد جواد باهنر صفحه ۴۵۵ به نقل از سایت

مرکز بررسی اسناد تاریخی

(۲) منبع: کتاب شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک صفحه ۳۷۵ به نقل از

سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی

است که در آنجا تیمسارهای شما سرسپرده‌اند باقری گفت ما با تیمسارها کاری نداریم زیرا همه می‌دانند که اینها از انگلیس درجه می‌گیرند.

زورمان به رادیو و تلویزیون هم که مرتب اشعار مولوی و سایر صوفیها را تبلیغ می‌کند نمی‌رسد فقط می‌خواهیم جوانهایمان دنبال عشق و صوفیگری نروند.

بعد لنکرانی یک برگ فتوکپی تقدیرنامه ابوالفضل برقی از دربار را که به خاطر انتشار کتاب عقل و دین دریافت داشته به نقاش زاده داد که به دوستانش نشان بدهد تا همه بفهمند برقی درباری است و به همین جهت مانند شریعت سنگلچی شهربانی و ارتش و دربار به او کمک می‌کنند لنکرانی همچنین به باقری گفت شما که دلتان برای اسلام سوخته چرا جلوی عرق خوری آنها را در جشنها نمی‌گیرید... توضیح، یک برگ فتوکپی تقدیرنامه مورد بحث ایفاد می‌گردد...^۱

سند دهم به تاریخ: ۳۰ دی ۱۳۵۰

...دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی و چند نفر دیگر در منزل

(۱) منبع: کتاب شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک صفحه ۳۸۰ به نقل از سایت

نامبرده بالا تشکیل گردید احمد شیرازی اظهار داشت درباره ابوالفضل برقی و علامه وحیدی که در سنا به خمینی توهین کرده‌اند تحقیق نموده برقی از آیت الله شریعتمداری. شرکت نفت و اوقاف حقوق می‌گیرد.

لنکرانی گفت از عربستان سعودی هم حقوق می‌گیرد و افزود علامه وحیدی در زمان استیلای انگلیس بر نفت ایران در کرمانشاه رابط شرکت نفت بود و حالا مزد جاسوسی اش را گرفته که سناتور شده است والا سواد ندارد و کلمه علامه پیشوند فامیل او است...^۱

سند یازدهم به تاریخ: ۳ مرداد ۱۳۵۱

...هم‌چنین یکی دیگر از افراد حاضر در مسجد مزبور به نام رضا طلوعی کارمند بانک صادرات بازاری‌سرای حاج حسن اظهار داشت سید ابوالفضل برقی رساله‌ای به عنوان احکام قرآن چاپ کرده که اگر پخش شود به قول آقای نصیری شیرازی مدرس غیر معمم مدرسه شیخ عبدالحسین که آن را خوانده جنجال به پا خواهد شد...

(۱) منبع: کتاب شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک صفحه ۴۱۰ به نقل از سایت

توضیحات سند: ...

۳. سید ابوالفضل ابن الرضا مشهور به علامه برقی در سال ۱۳۲۹ هـ ق مطابق با ۱۲۸۷ هـ ش در شهر قم به دنیا آمد.

پدرش سید حسن مردی فقیر و زاهد پیشه بود، جد پدری وی سید احمد مجتهدی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی صاحب فتوای تاریخی تحریم تنباکو بود.

مادرش سکینه سلطان نام داشت، جد مادری نامبرده حاج شیخ غلامرضا قمی صاحب کتاب ریاض الحسینی بود.

از آن جایی که سلسله پدران وی به جناب موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی علیه السلام می‌رسد به برقی شهرت یافته است.

تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه‌های قم گذرانده و در زمان زعامت حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم به طلبگی پرداخت، دوره‌های مقدماتی، سطح و خارج را در آن حوزه می‌گذراند و خود تدریس علوم مقدماتی و فقه و اصول را برای طلاب دیگر آغاز می‌نماید.

سپس به مدت سه سال به نجف اشرف رفته، از محضر درس آیت الله سید ابوالحسن موسوی اصفهانی استفاده می‌برد.

اجازۀ اجتهاد خود را از آیت الله عبدالنبی نجفی عراقی اخذ

می‌نماید و بیش از بیست سال در تهران امامت جماعت مسجد گذر وزیر دفتر (مسجد شاهزاده واقع در خیابان شاهپور، وحدت اسلامی فعلی) را عهده‌دار می‌گردد و نهایتاً در سال ۵۶ و ۵۷ به لحاظ انحراف عقایدش توسط مرحوم سیدهای خسروشاهی و مردم و کسبه متدین محل از مسجد و محل اقامت خود بیرون رانده می‌شود.

شکی نیست که علامه برقی در اوایل حیات علمی خویش عقیدتاً شیعه اثنی‌عشری بوده و تألیفاتی نیز در این خصوص دارد ولی در اثر عواملی مانند: سطحی‌نگری و نداشتن عمق تفکر در عقاید و معارف حقیقی، عقده‌های خاص نسبت به روحانیت و برخی از مراجع تقلید، توجه صرف به ظواهر قرآن و احادیث و روایات، غرور و تکبر علمی، بیزاری از خرافات رایج در عامه مردم و تعمیم آن به آموزه‌های اصیل شیعه اثنی‌عشری، تأثیرپذیری از افکار انحرافی ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب و... به وهابی‌گری روی آورده و برای خود مریدانی جمع کرد.

نامبرده در سال ۱۴۱۴ هـ ق مطابق با سال ۱۳۷۲ هـ ش درگذشت. برخی از آثار وی به قرار زیر است: تفتیش در رد برمسلك اهل تصوف، دعای ندبه و بیان مخالفت جملات آن با قرآن، درسی در

ولایت، حدیث ثقلین، ترجمه المنتقی نوشته علامه ذهبی که مختصری از کتاب منهاج السنه النبویه ابن تیمیه است و نام آن را «رهنمود سنت در اهل بدعت» گذارد.

خرافات وفور در زیارت اهل قبور تضاد مفاتیح الجنان با آیات القرآن جامع المنقول فی سنن الرسول ﷺ عقل و دین ترجمه احکام القرآن شافعی ترجمه عقیده اسلامی، تألیف محمد بن عبدالوهاب که با اسم مستعار عبدالله تقی زاده چاپ شد...^۱

آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

(۱) منبع: کتاب پایگاه های انقلاب اسلامی، مسجد ارک تهران به روایت اسناد ساواک

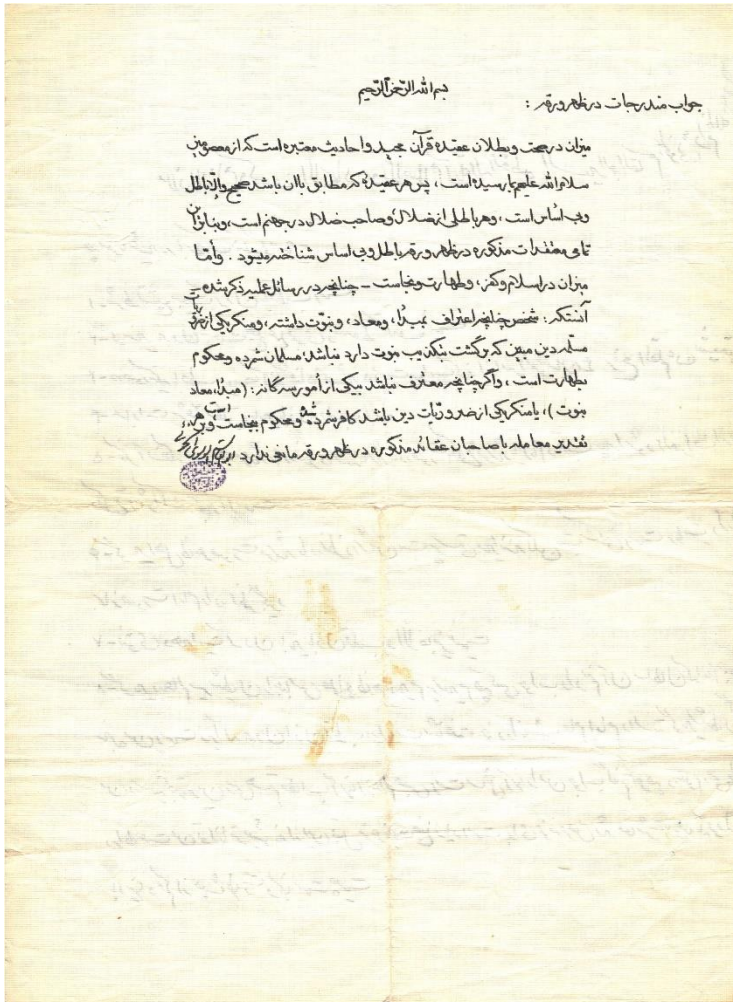
صفحه ۴۳۶ به نقل از سایت مرکز بررسی اسناد تاریخی

پيوست ۵: تصاویر

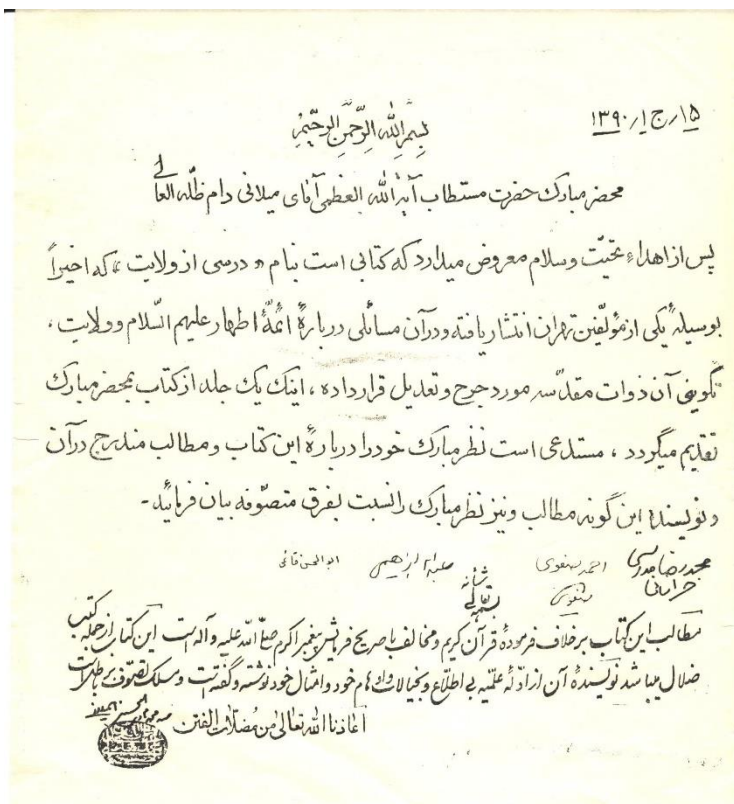


تصویر ۱: آخرین عکس شیخ عبدالله

ملاذ الانام و کشف الایمان و الاسلام آیه الله العظمی السید ابوالقاسم الخوئی دام ظلّه
 چه میفرماید در باب اول کتبه گویند:-
 ۱- بر طبق شیخ بیعت کردن با قطب است
 ۲- گویند هر کس بیعت هیچ عمل فیزی و مستطی تکلف نیست
 ۳- در صورتیکه با قطب بیعت کند گناه بخیزد و بیعت روایت کند از امیر المؤمنین ع رفع القلم عن شیعی
 ۴- عبادات شریقه مطلق باید باذن قطب باشد
 ۵- نکرد آنکه صورت سر را در نظر داشته باشد تا در صورت مکتوب سر را با نام در قطب پیدا شود و عرفان از دست
 مکتوب آن سر که بخیر است
 و گویند اهل ظاهر صورت سر را در نظر دارند و این است پرستی میفرماید که بی شک بیعت روایت دارد و است
 نماز صورت امام را در نظر بگیرد
 ۷- فتوی دهد است کردن باید باذن قطب و الا عابر نیست
 ۸- گویند در عالم سیر سلطان را با لباس علما و ظاهر در هم بریزیم چه کسی جواب را در نمی آید سلطان که نام جعفر
 منبره من است زیرا که بدون اذن قطب در راه متوقف و خود را نائب عام امام دانسته گویند سلطان گفت
 من در سینه جعفر من بیستم مطالب گرفته از عالم حسین و است مسائل از من جواب بگویم هر چه در علوم می دانم
 در اطاعت من تو را تا ترسیو نه از من قبیل نمرود است شیخ فریاد است برای غوغا عرض نه معاشرت و مکر کردن
 با من و حکم از حد علم است و بی بیعت است



تصویر ۳۰۲: استفتا از آیت الله خوئی درباره درویش



تصویر ۶: استفتا از آیت الله میلانی درباره کتاب برقعی

سرور محترم جناب آقای حاج شیخ حسین ^{رقعه}
 بن از تویم عرض کردم ان شاء الله محفوظا و معصونا بود
 موافق و مؤید بود با شرف جناب قبل نام ارسال وقت
 باز بدین وسیله از حال و وضع دستفرا کرده اخلاق
 و در عاقلی خرد را بر از می آورم و در ضمن عرض می شود اینجا
 در قمار انواع و اقسام جوهر و روغن کرده بعضی از آنها مثل عصاره
 و غیره در ایران خواسته اند به خود لایق دیدیم و بهر که روغن
 کنیم با آنها گرم بپزیم به بهار میسایین بیفتند به آنها همراه
 و هم از روشنی چون و چینه دیدیم این قیمت داشته دریم

والا انک و خیفه بود تا حدودی آینه بر داده
 بعد از این خود نامه انداخته و میفرستد
 به این مردم و قاضی عالم فرض سلام دارند
 خدمت رفیقان منقر معلوم بر کاشیه آتش
 یمن علی الحسین سلام دارند عار از دعا فراموش
 نگذشت و حاجت نامه و السلام علیک و علیک و علیک
 و السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
 بعد از ابرار اخلاص و دعاگوئی عرض می شود چندی قبل نامه بابت ارسال
 و در ضمن عرض شده بود از تقاضای بعضی خواهنده آید ابرار این
 اگر بکلیه یا با قسمی که کرده اند این نقطه در جواب وجه این
 که بعضی نوشته در آن مقدمه این را الفیض کرده چنانکه در
 صورتی که در این جواب فیض این نامه که در آن است که چنانچه
 در جواب وجه این را نامه داده چون این را از اولیایان می شود
 حال نظر می باشد و این بار که در ضمن جواب این آقایان از آن
 به دست آرند نامه این زمین زود به است به بواسطه آن چنان که در این
 این از فرستاد خواهنده نویسنده نامه این شیخ کاظم خواند در مشرق
 الیه از آن است که متضمن مطالب این تقیه نامه الیه الیه الیه الیه
 اگر نتوانی بنویسی بعد از نامه دارم پدرم اطلاع دهم جواب را به نام خود و نامه
 نامه هم این را که جواب بعضی خواهنده خواهد بود در نامه را به اینان اطلاع
 این را به الله این نقطه صلوات الله علیه و آله و سلم بر جمیع دینداران
 بر اهل و عیال و اسم برده اند علی حال روانه خود در این امر که
 دعا بر عیال و حامی خوب نیست و السلام علیک و علی عیالت و برکت
 المعیة امین

تصویر ۱۰: نامه آقای صفوی به شیخ عبدالله

سرور گرام آقای حاج شیخ عبده دام توفیقه ضمن تقدیم
سلام نامه شریف چندی قبل واصل از مضمونی مع سلاهی
اطلاع حاصل گردید از اینکه دال بر سلامتی وجود شریف بود
ببار خوشوقت شدم ولی از جهت دیگر مرقوم داشتید بودید
افسرده و دلگیر شدم ولی آنچه باعث سلام خاطر است
دیر باز و حق روشن خوابیده چه میتوان کرد بزرگوار
و آن آنها را است تا این که در دروغ جعل نکنند با نامی خوئی
گفته اند فرمودند دروغ و افتراء است این کتاب نیز
فدیت صورت منتظر سلام بر این و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
«شکر و سپاس»

در این
 نسخ
 حاج
 محضر حضرت سید محمد بن الاسلام و السید ابی طالب
 در این باره
 عرض نمودند خداوند نظر رحمت در جمیع امور است
 تذکره اش
 نمود بطلان این جهت و برای ذی حاج و آثار صغیر
 در این باره بود که در آن میان میتم عمره
 و تذکره از جمیع بود بسیار مشکیم از برای آن شیخ به آن بزرگ
 سبب شد که چون اضرار کرد که ملاقات کنی با آن سید صوفی
 را حاضر نشدیم او را گفتیم من فرار خانه حاج شیخ شیخ الی محله میروم
 اینجا رفتم بر آن محقق از حقیه السلام بنام یابنیم (صاحب) گفت این
 قول از قضایای سیلان بود و نظریاتشان ندانم اما بسیار است
 و کارهای خود را میگویم حالا کم ادرا او در دست حالا بنود و احادیث را
 و این ساد است که در صحنه و میگوید نزاع مان بعضی است فرعون
 در این دین خود را اند و صحت به چهار ساعت شد که سر آمد
 شد و در گرفت و اینها را آن طور که گفتند آن مجموع و آنکه شنید
 و خوف حال بنود و آثار است که آن جان هر خدا شد
 و اینها در این دین و کما یلوهکم السلام علیکم و علی آئین
 و الله اعلم

حضرت یونس علیه السلام را در شکم ماهی گرفتند از طرفین بر سر و پاهای
از سینه میبردند و ایشان به فرج انداخته و بنابر اندکها
طوباب بعد فقط کشته چیده کلمه کافیه نصیحت و موعظه بر آن حلال
بنویسم و آنرا در دفع از او بر آید و دفعه مغلوب کردن
که در دفع است و من میدانم که این به حیا خواهد این است
و در وقت به شیخ سید امیر زکریا که در ملاحه نیلکم باد اضرار
تا خانه طایع شیخ که در خواست با او صحبت کنم او صبر دارد و دفعه صبر
که کار صبر برای بردن این را دارد و در دفعه دوم در دفع
بر این دفع این دفعه ما چه باید کرد بخود حلی گفتم یونیم
یا به بعضی سرده ها اطلاع به صید یا مانند ندارد یا حیا
تا به اندک دفعه نه است حلاله ما را در دفع است تمام فضا
در دفع اصلا حلاله رفت نمود مگر اینکه کاس صلیف زایان
تظنراس و اخیرا که خداست این در حیا اندک کوسل مانده
کنه ادرسه بگفت که کوسل با کلمه رستنه دخی گفته اند تا سینه
نمودند و گفت سینه از رقیق او که من این اعلاسه را حق
از قفسه آقا صبر شد و استعلاج و کلامی را ضعیف در استعلاج
تنظیم کردیم و السلام و عا و السلام و عا و السلام

الحمد لله
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله

محضر مبارک مرجع عالمه شیخ حضرت آیت الله العظمی آقا سید ابوالقاسم خراسانی دامه برکاته
 محترمین از قدس سره محبت عالمه حوض مقدس مبارک قیام و صوم در دوران گذشته از خدمت و جود و احسان
 و محبت بزرگ برخوردار بودند لکن مقصد آنکه هر یک که کل من من از رصت آن بزرگواران
 مؤرخین از افراد و صاحب قلم دیگر در این مقصود و انشاء حوزة علمیه قیام اداره میکردند و وضع
 محاسبه و ترویج محضرتا منابر در این ماه مبارک و ماه ترا و صایب بخش نموده بعضی از اهل
 معنیهای نامتناهی مایه و ترویج صایب بخش نمی نمایند خوش بختانه از سال ۱۳۴۳
 حضرت محبت الاسلام آیت الله العظمی آقا رضا ذی القیام اصل این بزرگواران میبایست در ملاقه
 در ملاقه اهلان و مؤمنین بوده اند از تحب اشرف و مشهور متکلم مراجع کبیر و در موضع
 محاسب و محامل نفسی نسبتاً مبرور و در مقامات و واسطه مزاحمت از حوزة کبیر و دوباره
 بمشرف مشرف شده و با اصرار و اوقات مناسب و وقت معظم و برای تأسیس کتابخانه مدرسه و تکریم حیات
 مدرسه اندام نموده اند و برای تأسیس کتابخانه فعالیت زیادی در مجلس و محافل مردمی نموده اند و در
 حوزة تدریس اشتغال دارند و بزرگات ایشان خوشین شهرت فراوان و بیشتر دهه حرمه افتخار
 دارند تعلیم ضابطی را دارند و باز متأسفانه بواسطه بعضی امراض غیر صالحه بابت دلاسران ایشان
 فراهم شده لذا آن ضابطان اهلان این است که بمنظور تقویت این روحانی چراغ و خدمت گذار
 و بیشترت وضع روحانیت و کتابخانه و تکریم حیات مدرسه و اداره حوزة علمیه و کمال لازم و
 اختیارات مناسبه مرصه زحده شایسته در این قضاوت و محضر و نمایندگات آن باب و تبلیغات
 ایشان بفرایم پس حوزة الدین به اسلام و قرآن و صایب متکلم و بیشتر اکرم و انچه اصول و احکام و احکام
 لوطیه و دیگران میسر و رویت برابر اصل است

تصویر ۱۸: رونوشت نامه طرفداران برقهی به آیت الله خوئی

سرور گرام جناب آقای حاج شیخ عبدالحسین مد ظله العالی
 پس از تقدیم عرض سلام امیدوارم در ظل توفیق و عنایات و اعانتات علیک محفوظ باشید
 از فردا روزی خواسته و میطلبم شما را موفق نموده دارد در دفع باره ای مطالب و مسائل
 که مدتی است در اینجا و زینجا نوشته بسیار مقرر بقول مردم بطول یکم در اینجا حالی بیشتر
 بجای آورده و مواظبت داشته و خوانم ربا و دنیا را با اوقات و تسویلات
 و تفریبات و در زجاده مستقیم و اهل بیت علیهم السلام بطریق کتب و تالیفات
 نیز از آن و کتاب بسیار قابل توفیر و مورد رضای خداوند است خلاصه وقت اینها
 در وقت تصرف نامه ارسال شد جوابش بنامه و چند نامه بر این نامه فرستاد
 فرستادم در اینجا بطول موضوع و روشنی ختمی بعضی از معدومین در جلسه
 در سن در باره کتاب و انحراف سید صحبت کردند بسیار از طرفین بر این
 آقا نامه نوشته اند لذا ایشان نیز است نامه را در ظرف این است مثل نامه عبدالحسین
 جواب نمی دهنده از خود استبانه اما جواب دهنده نامه را بطرف نویسنده
 مقرر آید بر این عرض از جواب دهنده از این سبب که نتوانست پاسخ
 بدهد به وجه بر این نان با غیره به هم یانه را جواب خواهند داد معذورند
 فقط اسم نکرد را بر نند علی این حال نامه بسیار قوم این و نامه نوشته اند و از این
 از زینجا و آقایان و همچنین در نامه و در ضمن درخواست اجازه و نان دادن
 کرده اند از حالا معذورمانیة فرستادند که همان منظور است
 القیة المحمدیة
 (در اینجا)

تصویر ۲۰: نامه آقای صفوی به شیخ عبدالله

۲۱ ربیع ۱/ ۹۱

بخش
رام
ایرس

حضرت حضرت سلطان محمد اولیاء السلام و السلامین آقا صاحبزاده

عرض شد رفیق واصل گردد و نوشته ها بنام او بخواهد
 و لکن ایشان میفرمایند که شهرت که نمیدهند پس این جوان را بران
 و چیزی هم که نمیزنید آن شخص چندم فرستاده آن دایان بهانه
 جلب کنند و جواب داد که این وسیله پیش رویم پیش برود که این
 فرموده من ردیج از ایشان مکرر و قبول آقا رفقا در نقطه هجوم
 فرستاده رسید نوشتیم این مرتبه هم بفرستاد و بعد از آن
 جوابی را میفرستاد و حال ایشان فرموده نه که بفرستاد و این
 ایشان و نه کاغذی که در قوچان باشد بلکه نصیب می نوشتیم
 و وصول پیدا و گفته در اثر این اختلاف و کثرت کاغذها احوال
 بهتر گذشت که در قوچان را حفظ بکنیم و کار بکار آید آید
 ما با آنها کار نداریم نه پول نمیزنند نه چیز دیگر نمیخواهند
 از وضع قوچان و من سرکار قیصر خطاب را از جهت پهلوانان ایشان
 بنویسد یا بران ما آقا ایشان در شک و شبهه بنشیند و باقی
 اشاع گفته حاج آقا را چه چیزی نوشته بودند و در نامه محمد علی
 قوچان نسبت بان شخص ما هم جواب دادیم که این بار در حق و در حق
 نمیزنید اگر راست آقا رفیق چیزی فرستادند بخواه و خصوصاً

اگر گاهه موافق بود او را چاپ میکرد و منتظر میکرد و گاهی حرفها
 در کتاب ایشان فرستاده و نیز چیز دیگر که عنوان تایید بر شصت
 که چه حرف گفتیم این جواب رسید هم کتابت نوشت و کتابی چاپ
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و احوال گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر

چند روز معلق شد که قبضه را یکی قبول نمود که ایشان
 بیکدیگر گاهه معلق شد و وقتاً گاهه را در کتابت برآید
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر

بسم الله الرحمن الرحیم
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر
 و من سلام فرستاد و گاهه را در کتابت برآید با یکدیگر را با یکدیگر

ل
س

دام ظله

حضرت خدایتعالی - عظیمات حضرت محمد و آل سلام و علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام
 از آن سلام عرض نموده سر از این دعا سلام عرض کرد و از آن سلام عرض کرد
 عزت و سعادت و موافقت خدمت کنونی خداوند بفرموده سر بفرموده سر
 تا آنکه از آن دعا توانستید میسر آید و اگر چنانچه حال و سبب
 حاضر و معنی و آنچه در آن دعا گفته متعین گردد و سبب هر چه
 حضرت حاجب محمد و آل سلام آید حضرت سلام سر بفرموده سر
 نام ای تقدیم داشتم ولی جواب از آن تقدیم بر نشد و در آن
 از سلامتی خود و آنرا از آن حقرا مطلع سازید و اگر چه
 و المصلحت حاجت ای حاج آقا محمدی جلای حضرت حاجت ای
 آید ای فخری سلام بر شما و گوید حاج آقا محمدی جلای مصلحت ای
 در سطح حضرت عالی حضرت محمد آید - الظاهر آن ای خود
 بودند و قصر عبادت و رسته است ولی توبه نام محمد
 هزار تومان به بوط نقیض توبه لذا از آن فخر است
 حاجت عالی جوابی این قضیه شده و نتیجه را بر حجت
 تیر عبادی در کار بوده است و مطبوعه
 در نظر دام است که با سمعت در کف سرور است حاج آقا
 جلای در قوچان مجربین در آنجا دردم ندارند فقط که
 سلام است حاج آقا محمدی از آن سلام آید و چنین شد
 مطلب یکس است بطوریکه گفته مردم تا حضرت و هر سینه و هر

بسمه تعالی

فتوای مجتهد بزرگ شیعه حضرت آیه اله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم علامه خوئی در نجف اشرف مدظله العالی

در باره نجاست غلاة و اینکه امور راجعه به تکوین و تشریع مختص
بذات واجب تعالی میباشد انبیاء و اوصیاء دخالت ندارند

کتاب التفتیح فی شوح العروة الوثقی ج ۲ ص ۷۳

متن فرمایش علامه مرحوم سید کاظم یزدی قس سره : لا اشکال فی نجاسة الغلاة
شرح - فرمایش علامه خوئی اطال اله عمره :

غلاة چند طایفه مغرره میباشد - فرقه‌ئی گویند امیرالمؤمنین یسایضاً امام دیگری رب جلیل و
مجسم است بر زمین نازل گردیده در نجاست صاحبان این عقیده شک و شبهه‌ئی نیست کافرند مسلم زیرا
که الوهیت خدا را انکار میکنند بدیهی است این عقیده را دو حق زیدی و یابنی قائل شوند یا در حق
امیرالمؤمنین علیه السلام از حیث انکار الوهیت خدا هیچ فرقی ندارد و انکار الوهیت خدا یکی از موجبات
کفر است .

و فرقه‌ئی دیگر گویند الوهیت خدا را اقرار و اعتراف دارند و لیکن عقیده دارند امور راجعه
به تشریع و تکوین کلاً با امیرالمؤمنین و یسا امام دیگری میباشد گویند او است زنده کننده و میراننده و
خالق و رازق با انبیاء گذشته سرآ بوده و تأیید می کرده و بانی اکرم صلی الله علیه و آله جهراً و کسراً تشریع و تکوین
در دست امیرالمؤمنین است .

این عقیده اگر چه باطل است واقعاً و برخلاف حقیقت بجهت اینکه قرآن و آیات کریمه اش
دلائل دارد بر اینکه امور راجعه به تکوین و تشریع کلاً در دست خود خداوند سبحانه میباشد ولی از
جمله موجبات کفر نیست (یعنی چون الوهیت خدا را انکار نمی نمایند و همه باطل ها کفر آور نیست
لذا نمی شود حکم کرد کافر و نجس هستند) بلی این اعتقاد همان تفویض و در معنی اینست مانند بعضی
شاهان و مملکت دارها که تدبیر امور را بدست وزیر یا نائب سپرده خود را منزل و برکنار نگه میدارد
خدا هم کار تکوین و تشریع را بدیگری تفویض و خود را کنار کشیده است چنانکه در شعر های عربی
و فارسی زیاد می شود دیده که شعرا بعضی از این قبیل مطالب را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت
می دهند و این خود انکار ضروری است زیرا که امور را راجعه به تکوین و تشریع مختص به خدا میباشد
بالضرورة - فعلى هذا حکم به کفر این فرقه مثل حکم به کفر منکر ضروری است .

حسب سؤال و تقاضای جناب آقای شیخ علی بن رضائی قوچانی تحریر گردید فی ۲۰ شهر ذیحده ۱۳۹۱
مطابق ۱۳۵۰/۱۰/۱۸ الاخر عبدالحمید - موسوی مازکوی نماینده حضرت آیت اله خوئی در تهران

نماینده‌ئی از طرف مقلدین حضرت آیه اله علامه خوئی در قوچان الاخر علی حسین رضائی

تصویر ۲۵: سوء استفاده وهابیون از عبارتهای تنقیح

بسمه تعالی

فتوای مرجع تقلید حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی مدظله العالی

راجع بنفی ولایت تکوینی و تشریحی انبیا و اوصیا علیهم السلام

متن فرمایش ایشان در کتاب التفتیح فی شرح العروة الوثقی ج ۲ ص ۷۳ هر کس خواهد مراحجه کند.

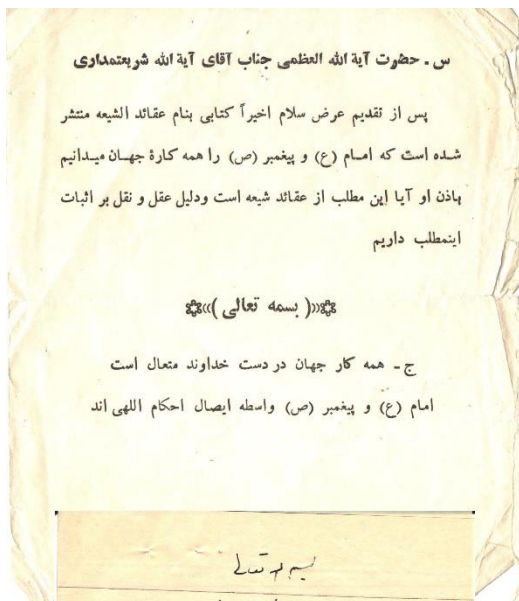
لا اشکال فی نجاسة الغلاة و منهم من ينسب اليه الاعتراف بالوحيته سبحانه الا انه يعتقد ان الامور الراجعة الى التشريع و التكوين كلها بيد امير المؤمنين او احدهم فيرى انه المحيي و المميت و انه الخالق و الرازق و انه الذي ايد الانبياء السابقين سرا و ابد النبي الاكرم جهورا و اعتقادهم هذا و ان كان باطلا واقما و على خلاف الواقع حقا حيث ان الكتاب العزيز يدل على ان الامور الراجعة الى التكوين و التشريع كلها بيد الله سبحانه الى ان قال الاعتقاد بذلك عقيدة التفويض لان معناه ان الله سبحانه كيهن السلاطين و الملوک قد عزل نفسه عما يرجع الى تدبير مملكته و فوض الامور الراجعة اليها الى احد وزرائه و هذا كثير اما يترأى في الاشعار المنظومة بالعربية او الفارسية حيث ترى ان الشاعر يسند الى امير المؤمنين بعضا من هذه الامور و عليه فهذا الاعتقاد انكار للضرورة فان الامور الراجعة الى التكوين و التشريع مختصة بذات الواجب تعالى فينبغي كفر هذه الطائفة على ما قد من انكار الضروري.

ترجمه : در نجاست اهل غلو اشکالی نیست بعضی از ایشان اقرار بالوحيث خدای سبحانه دارند لیکن معتقد است که امور راجعه بتشریع و تكوين تمامش بدست امير المؤمنين (ع) و با یکی از امامانست پس او را زنده کنند و میرانند و خالق و رازق میدانند و گوید با انبیاء گذشته سرا و با نبی اکرم صلی الله علیه و آله جهورا برده و تأیید میکرده و این عقیده اگر چه باطل و برخلاف واقع است حقیقتا زیرا قرآن کتاب خدای عزیز دلالت دارد بر اینکه امور تكوين و تشريع کلا بدست خدای سبحانه میباشد و اعتقاد بأن عقیده تفويض است زیرا معنای آن چنین میشود که خداوند تعالی مانند بعضی از سلاطین و شاهان خود را معزول و برکنار نموده از آنچه راجع بتدبير مملکت اوست و امور مملکتی را یکی از وزراء خود داده و این مطلب زیاد دیده میشود در اشعار عربی و فارسی که بعضی از این امور را نسبت بامير المؤمنين میدهند و این اعتقاد انکار ضروری دین است زیرا امور تكوين و تشريع مختص بذات خدا میباشد بنابراین کفر این طایفه بنابر این چیزی است که گفتیم قبلا از بابت انکار ضروری .

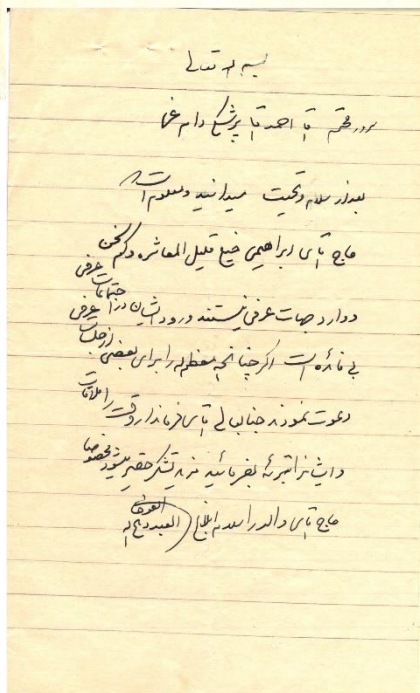
در تهران نماینده حضرت آیه الله خوئی : حاج سید عبدالحمید موسوی عا کوئی

تصویر ۳۶: سوء استفاده و هابیون از عبارتهای تنقیح

تصویر ۲۹: تأییدیه جعلی برقصی



تصویر ۳۰: نامه حاج شیخ ذبیح‌الله به پرشکی



نظریه بعضی از علما نسبت با قای علامه برقی مدظله

عده‌ای از مؤمنین راجع بکتاب و عقائد آیه الله علامه برقی از چند نفر عالم سؤال کرده و ایشان جواب داده‌اند برای آگاهی برادران اسلامی چاپ شد تا از سوءظن اجتناب نمایند

نظریه حجة الاسلام آقای حاج شیخ ذبیح الله محلاتی

کتاب درسی از ولایت حجة الاسلام عالم عادل آقای برقی را خوانده ام عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمیکند سخنان مردم تهمت بایشان میباشد انقواله حق قاتله ایشان میفرماید این قبیل شعر درست نیست :

جهان اگر فنا شود علی فناش میکند قیامت اربیا شود علی بهاش میکند
بنده هم عرض میکند این شعر درست نیست امضاء محلاتی

نظریه حجة الاسلام آقای مشکینی نجفی

اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از

مضامین عالی آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خورسند شدم

امضاء علی مشکینی

نظریه حجة الاسلام آقای سید وحیدالدین مرعشی نجفی

بسمه تعالی

حضرت آقای علامه برقی دامت افاضاته العالیه شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا بگفتار مشهور (کتاب و تألیف شخص دلیل عقلش و آینه عقیده اش میباشد) و ایشان مطالب بسیار عالی را جمع بمقام و شأن حضرت امیر المؤمنین (ع) و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب عقل و دین و کتاب تراجم الرجال که تازه بطبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته اند، و جار و جنجال و قیل و قال یکعده اشخاص مغرض و با عجز و عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملاً نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له میکنند کوچکترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد (عاقلاً ندانند) و ای بحال کسانی که این ذریه طاهره ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افتراء شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه میزنند حقتعالی فرموده ان الذین یحبون ان تشیع الفحاشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والاخرة. خدام الشرع المبین سید وحیدالدین مرعشی نجفی بتاریخ چهارم شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹

بسمه تعالی و له الحمد

بعرض برادران دینی عموماً و طلاب علوم دینی خصوصاً میرسانم که بمصادق آیه شریفه «ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید» فردای قیامت از هر صغیره و کبیره از شما پرسش خواهد شد پس بدون مطالعه تکلم نکنید بالاخص کسانی که فهم آن ندارند که ولایت تکوینی یعنی چه ولایت تشریعی یعنی چه گذشته از اینکه ایمان بولایت تکوینی نه از اصول دین ماست و نه از فروع دین ما است حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای برقعی دام وجوده که تألیفات مفیده‌ای دارند و زیاده از ده سال است که حقیر با ایشان معاشرت دارم «ما رأیت منه عثرة و ما اطلعت منه ضلة» آیا سزاوار است که در هتک او یا فشاری داشته باشید همانا فرقه ضاله شیخیه شما را فریب ندهند ما مسلمانان امروز محاط شده‌ایم بین یهود و نصاری و وهابی و بابی و شیخی و صوفی با این حال این چند نفر شیعه هم بجان همدیگر بیفتند و به تکفیر هم دیگر قیام کنند .

آیا پیغمبر نفرمود: «الصالحون لله الطالحون لی» خلاصه کلام هتک آقای برقعی نیست خونینی است که بر رگ جان خود می‌خلانیم فاتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا و انتم مسلمون .

بتاریخ ۱۳۴۹/۵/۲۴

الاحقر ذبیح الله محلاتی



تصویر ۳۴: تأییدیه ذبیح الله محلاتی

۵۲/ق ۵

۵۲/ ۲/۱

ناله

خیلی منجر مانده

ریاست ساواک استان خراسان

۲۵/۱

ساواک قوچان

آقایان جلالی و برقی

بازگشت - ۵۴/۱/۲۴ - ۲۵/۱۱۲۸

باتقدیم من شکوائیه بدین اجلا طبعه جلالی برقی به ریاست بحرس میرستانند .
ضمن اینکه نویسنده خط تاگین پیدانده ولی از طرفیه اشخاصی باصطلاح در بکته شده وخط خط
فرد ناشناسی خواهد بود کاملاً روشن است .

اینک در باره اصل طواد شکوائیهها مرتباً توضیح دهی که در بالا داده می شود باید بگزارنمایای قبل
که سیوا بقا در ساواک استان موجود است توجه شود .

۱- گزارشات شماره ۵۳/۲۶۳ ق- ۲۰۰/۱۰۰/۱۰۰ و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۲۲۱/۲۴ ق-

۵۰/۲۲۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق-

حاکم از این است که شیخ بی وطن و همعی مانند شیخ عبدالله ابراهیمی نژاد
تا آخر عمر بهیچ وجه حاضر نهد که در شیر طبع (شاهدوستی و وطن پرستی) خود را توجیه نماید

۲- گزارشات شماره ۵۰/۲۲۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق-

۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق- و ۵۰/۱۱۱/۲۴ ق-

تذکراتی که در چند سال قبل وسیله رقیب فعلی این ساواک به سید جلال جلالی داده شد

مشارالیه خود را توجیه و در تمام مواقعی که روی منبر میروید از هر گونه توجیه در باره وضعیت

کشور و بحسب اصول انقلاب سفید شاه و مردم و تمهید از رهبر عالی در رکود و احشاه آریامیر

کوتاهی ننماید .

۳- پس با توجه به دو ماده فوق اختلافاتی بین شیخ متعصب و بی وطن و سید جلالی در محل

خود بخود بوجود آمد (شیخ عبدالله خان از مسیر و سید جلالی در مسیر) .

۴- با توجه با اختلافات این دو نفر شیخ عبدالله از میلانی تبعیت نمینمود و سید جلال جلالی -

از سید برقی و باز در حال حاضر اختلاف شدیدی بین برقی و میلانی وجود دارد که هر یک -

خیلی منجر مانده

۵۴/۱۶

۵۴/۱۶

۵۴/۱۶

خیالی به بحر مانده

۲۳

داره میرد

الف. حاج محمد مقدس در اولین مجلس ترجمه شیخ عبدالله که ده نای از روحانین و بواسطه
حضور داشتند وی که همواره برنامه با منبری را اجرا می‌نمود نامی از شاهنشاه آریامهر میرد (در
اغلب مد اهل و مجالس مدعی است شاهدیست قرازی وجود ندارد) و این صل برای نشان دادن
بروحانین و بواسطه متممس بود که در جلسه حضور داشتند در گزارش شماره ۱۰۰/۱۱۸۸ به مورخ رسید
که محقق موقعیکه روی منبر بود به همه کس دعا نمود جز به شاهنشاه آریامهر که تاکنون پاسخ گزارش
این ساوا را حاصل نگردیده است. بنابراین حاج محمد مقدس هم که در همین موقع برنامه با منبری
را اجرا نمود برای هنگام شدن با محقق و باطل‌هم نامی از شاهنشاه میرد همچنین در روز ۲۴ شدند
که برنامه رسمی از طرف فرمانداری در میدان قوچان برگزار گردد ~~و در این روز حاج محمد~~
مقدس و هاشمی مرغزاری ملازم این برنامه در همین ساعت برنامه ای در هر کجایی برای یاد بود از -
شیخ عبدالله برگزار و هدای از قوچانی ها را ارجاء و آن محل کشانیدند (حاج محمد مقدس در
اغلب برنامه های رسمی برای اینکه با هویت باطنی اش متکلم به انداختن از برنامه های رسمی برنامه هائی
اجرا می‌نمود)

ب- هاشمی مرغزاری روی منبر از چهار دست طاقت آدم نخواهم شد . باید مردم بدانند که ما مانند
شتر ساهس --- که ضمن اینکه موت شعاع همه گان قرار گرفت بعد از نیز وسیله فرمانداری قوچان
با توصیه این ساواک بوی تذکر داده شد در عصر انقلاب و هنگامیکه شاهنشاه آریامهر میرد ما
تا چند سال دیگر در دین کشور های ارضائی خواهیم بود چگونه کشور ایران مانند شتر
بدها پس
۱- با توجه بهاده و دو بند عشق از آن موقعیکه ساواک نیز نسبت به این دو نفر توجه میداد -

خود بخود باید شکوفایی طبع جلالی و برقص را که ارسال می‌نمایند از رئیس این ساواک هم شکایت
کنند و او را متهم بفرنداری از جانی می‌کنند (مگر چیز دیگر هم دارند بگویند)

خیالی به بحر مانده

پیوست ۶: مستندات روایی

از آن جایی که متن عربی روایات مورد نیاز عموم فارسی زبانان نیست، در متن اصلی کتاب به ترجمه بسنده شد.

اما متن روایات در این بخش ارایه می‌گردد.

روایت (۱) امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: فقال لی مرحبا بك يا با إسحاق لقد كانت الأيام تعدنی وشك لقاءك و المعاتب بينی و بینك علی تشاحط الدار و تراخی المزار تتخیل لی صورتك حتی كأن لم نخل طرفة عين من طيب المحادثة و خیال المشاهدة و أنا أحمد الله ربی ولی الحمد علی ما قیض من التلاقی و رفه من كربة التنازع و الاستشراف... و اعلم أن قلوب أهل الطاعة و الإخلاص نزع إليك مثل الطیر إذا أمت أوكارها و هم... استنبطوا الدین فوزروه علی مجاهدة الأضداد خصهم الله باحتمال الضیم لیشملهم باتساع العز فی دار القرار و جبلهم علی خلائق الصبر لتكون لهم العاقبة الحسنی و كرامة حسن العقبی....^۱

روایت (۲) و ذکر عیسی بن ابي دلف أن أخاه دلف - وبه كان یکنی أبوه أبا دلف - كان ینتقص علی بن ابي طالب ، ویضع منه و من شیعتہ ، و ینسبهم إلى الجهل وأنه قال يوماً وهو فی مجلس ابيه

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۴

ولم يكن أبوه حاضراً: إنهم يزعمون أن لا ينتقص علياً أحد إلا كان لغير رشدة ، وأنتم تعلمون غيرة الأمير ، يعني أباه ، وأنه لا يتهياً الطعن على أحد من حرمه ، وأنا أبغض عليا ، قال : فما كان بأوشك من أن خرج أبودلف ، فلما رأيناه قمنا له ، فقال : قد سمعت ما قاله دلف ، والحديث لا يكذب ، والخبر الوارد في هذا المعنى لا يختلف ، هو والله لَزْنِيَّةٌ وَحَيْضَةٌ ، وذلك أني كنت علياً فبعثت إليَّ أختي جاريةً لها ، كنت بها معجباً ، فلم أتمالك أن وقعت عليها وكانت حائضاً فعلقت به ، فلما ظهر حملها وهبتها لي.^۱

روایت ۳) قال رسول الله ﷺ : يا علي... لا يحبك إلا طاهر الولادة ولا يبغضك إلا خبيث الولادة....^۲

روایت ۴) روى ان عمر بن الفرّج الرخجي قال لأبي جعفر عليه السلام: ان شيعتك تدعي انك تعلم كل ما في دجلة؛ و كانا جالسين على دجلة. فقال له أبو جعفر عليه السلام: يقدر الله عزو جل أن يفوض علم ذلك الى بعوضة من خلقه؟ قال: نعم، يقدر.

(۱) مروج الذهب ج ۳ ص ۴۷۵ و كشف اليقين ۴۸۲ (تعبير به روایت از اين متن تاريخی به خاطر تسامح برای یکسان سازی مستندات است.)

(۲) بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۰۰

فقال: أنا أكرم على الله من بعوضته^١.

رواية (٥) عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال: دخلت عليه فشكوت إليه الحاجة فقال يا جابر ما عندنا درهم قال فلم ألبث أن دخل عليه الكمية فقال له جعلت فداك أرايت أن تأذن لي في أن أنشدك قصيدة فقال أنشد فأنشدته قصيدة فقال يا غلام أخرج من ذلك البيت بدرة فادفعها إلى الكمية فقال له جعلت فداك أرايت أن تأذن لي أن أنشدك أخرى فقال أنشد فأنشدته أخرى فقال يا غلام أخرج من ذلك البيت بدرة فادفعها إلى الكمية فأخرج الغلام بدرة فدفعها إليه فقال جعلت فداك أرايت أن تأذن لي أن أنشدك ثالثة فقال له أنشد فأنشدته فقال يا غلام أخرج من ذلك البيت بدرة فادفعها إلى الكمية فقال له والله ما امتدحتكم لغرض دنيا أطلبه منكم وما أردت بذلك إلا صلة رسول الله ص وما أوجبه الله لكم علي من الحق قال فدعا له أبو جعفر ع ثم قال يا غلام ردها مكانها قال جابر فوجدت في نفسي وقلت قال لي ليس عندي درهم وأمر للكمية بثلاثين ألف درهم فقال يا جابر قم فادخل ذلك البيت قال فقممت ودخلت البيت فلم أجد فيه شيئاً فخرجت إليه فقال لي يا جابر ما سترنا عنكم أكثر مما أظهرنا

لكم ثم أخذ بيدي فأدخلني البيت فضرب برجله فإذا شبيه بعنق
البعير قد خرج من ذهب فقال يا جابر انظر إلى هذا ولا تخبر به أحدا
إلا ممن تثق به من إخوانك إن الله قد أقدرنا على ما نريد فلو شئنا أن
نسوق الأرض بأزمته لسقناها.^١

آن چه تاکنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:

- ۱. ☒ از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. ☒ اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. ☒ علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان ع)
- ۴. ☒ شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. ☒ پیشینه نص زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. ☒ درنگی نو بر لایه های تقلید
- ۷. ☒ ستون استوارِ دین (مرجعیت امینانِ دنیا و دین)
- ۸. ☒ پرسش ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. ☒ إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. ☒ فتنه وهابیت قوچان، مولودنامشروع عربستان و...
- ۱۱. ☒ رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب
- ۱۲. ☒ جواهر ناشناخته (زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی)